

سپاس و آواز

شماره دهم ماهی ۱۳۷۰ - مطبوعاتی رجب المرجب ۱۴۱۲
مطبوعاتی جنوری ۱۹۹۲ شماره مسلسل ۵۳ سال پنجم

سپهرش
غم آنکه
کوهرگان

ص ۲۰-۲۱

سپاروون

شماره دهم ماه جدی ۱۳۷۰ - مطابق رجب المرجب ۱۴۱۲
مطابق جنوری ۱۹۹۲ شماره مسلسل ۵۳ سال پنجم



ش. پ. زنگنه
سر قلم نگار گودگان



در نظامی معاصر
مدرسه نو راه جدید

صفحه ۲۳

Table with multiple columns and rows of text, likely a table of contents or index.

صفحه ۲۴

Table with multiple columns and rows of text, likely a table of contents or index.

صفحه ۶

پیکشمرگی اپرودور

صفحه ۲۸



صفحه ۱۰



وگر باجه رفت

سلام سنگی در فم جدید
بنام توئل

تورجیت شماره یک

خانه ای در آسمان

آواره بی ازبکان



۸۲

سخن
عده ای است که میگوید در وقتنا...
که برگردد از شرق طرف چغانت
سختن چغانتان منشی نشان
که جای غنیمت منشی نشان
به دل اتنی افکن به لب برزون
در راند پشم منشی نشان
چوبود اوی از منشی نشان
نمای به هزار منشی نشان
سختن گزینشده از اشیا منشی نشان
جواز اشکال و هم چه بنده نظر
سختن گزینشده از اشیا منشی نشان
سختن کرد انشای چهل چوبود
چه دنیاه به لفظ سرگرد نش
چون منشی نشان نظرد نش
چون خاشکی و ازبان جان داده است
مکروص سختن نیست پارای من
مکروص غریب غریب بگوید سختن
اگر نظر و گوی وطن گننه است
کس هر چه گوید سختن گننه است
اسم را رسول از سختن شد لیل
نیاورد هزار سختن جوبود
کمال سختن چغانتان منشی نشان
به جودن شدن در منشی نشان
بندم لب از گننه گوی در منشی نشان
ببین تا از رنگ و بوی در منشی نشان
تکم صاف اسرار و صدت به جام
سه نطقه منشی نشان والسلام

بیل

اداره در وپرایش
و پیرایش مطالب
دست باز دارد
آراء و عقاید در نیشته
ها به نویسنده
کان آنها متعلق
است
مطالب رسیده
مسترد نمیگردد

معاون : محمد آصف معروف
تلفون : ۶۲۷۵۲
مکرمسول : ضیاء عبادی
خطاط : کبیر امیر و محمد نهم
نیکزاد
گرافیک : نور محمد ورغبه
عکاس : شمیم گل
تایپ : محمد جمعه ، خواجه
مرزا محمد و زلمی "بویل"
همکاران چاپ : محمد ظاهر
(غفورى ، عبدالله)

نشریه اتحادیه ژورنالیستان SABAWOON
مدیرمسول: دکتور ظاهر طین
Dr. Z. Tanin

تلفون : ۲۱۵۱۰
Monthly Magazine of Journalists
Union of Afghanistan

آدرس : مکروریان سوم
بلاک (۱۰۶)

نمبر حساب بانکی :
(۴۰۲۳۳) بر (۸)
د افغانستان بانک

Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

۳

ای آفریدگار زمین و آسمانها
و آنچه هست در آنها...!
وقتی شکوایی و شکفته کسی
سبزی و شادابی را آفریدی -
آدم آنرا - بهار - نام داد -
وقتی آفات زمینی و آسمانی
را فرستادی و بنده گناست
آنها را سلاب و رعد و توفان
گفتند -

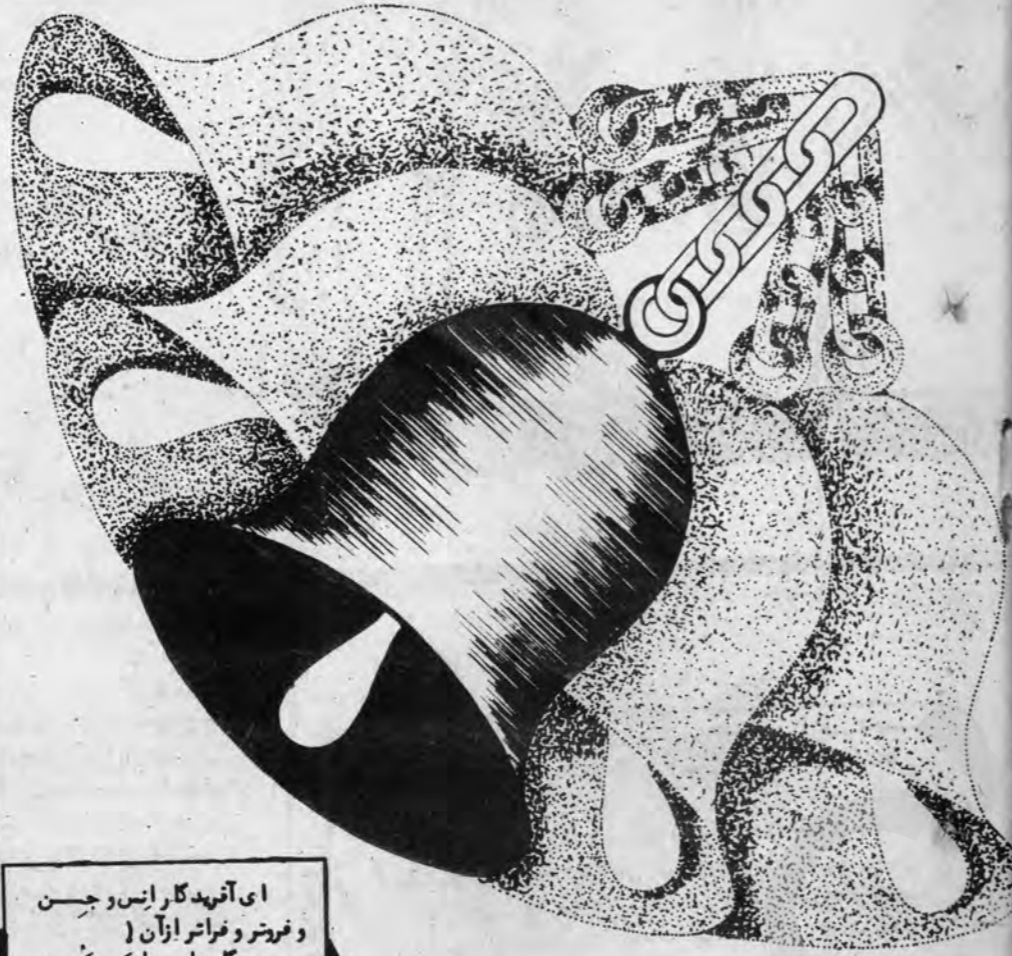
وقتی کره خاکی را لرزانیدی،
مردم آنرا - زلزله - نام
نهادند -
و آن روز زلزله چنان به خود
لرزید که کوهی در حال ریزش
و حرف حرف میشود. زیرا تنها
همین واژه جاودان در اهتزاز
میداند که زمین لرزه محسوس چه؟

ای آفریدگار رسیدم دم و شبا -
هنگام که گاهان و بیگاهان...!
روزی نیز فرارسید که بنده گانت
در روشنائی دوچشمی و گریه ای یک
کبریت پاکان و پیکان وزیدن
دشنه و تیر و خنجر و شمشیر
جان هم افتادند -

..... میگویند آن روز
زمین با سقف آسمانش یکجا
لرزید و سرازیر همان نیروی دلگیر
و فزونی تاریخ (که برای اولین
بار خون داغ انسان و نفس روی
زمین چکید و زمین دیگر بر روی
انحنای شمشیر خمید) تا
تا بهنگام همین اکنون و دیگر
هیچ نامی خونین تر و رنگین تر
از جنگ - در سیدی کاف -
بن و سر برین الواج و او را قی
زمانه رقم نیافته است و به خا -
طرا پیکه -

جنگ - این اسم نکاند -
هنده - صافه ساه سوخته
وسوزنده است روی سید زار
پاینده کی پالنده کی آدمها
و پدید و ها...!

جنگ - این نام لرزانند -
تباستخوان شکن و افروخته
ایست بر خود قامت افراشته
بشیرت آزاده...
جنگ - فشرده پنجه های
غر چنگی و خون آلود جمل
تا رواتراز ستم دندان پلنگه
است بر جگر آهوانه و برده
فرهنگه ها فواره های خونین
فرستگه فرستگه...
جنگ - افسون افروزی کشته
گرم است در دل خورشید گندم...
جنگ - شرابه غوزه خشخاش
و گردنه چشمش است و روی
دستر خوان بهبوده هموار
گرسته گان به جای لقمه و ریزه
نان (میگویند) نه! این برگه
را بردارید -
در برخی از محلات افغان -
نستانه که کشت مواد نشه آور
به پیمان و مسح صورت میکنند
مادران افغان روز دوبا کودکان
شانرا مقداری ترهک و همرو بس
میدهند و تا از جانبی در برابر
گرسته کی تاب و تحمل بیشتر
بمانند و از سوی دیگر تقاضای
نان را فراموش کنند -
(گزارش رادیوی بی بی سی)



و این زینت است

زنده گی - تان

ای آفریدگار اینس و چین
و فرست و فراتر از آن
روزگارها پس از کهن کهن
آدم و گندم و قش مادری برای
نخستین باره اولین غوزه کوکباز
را به نام کود کتر گذاشته که
اورا در بخت خودی یک نشانی -
سنگین تر از مرگ هنوز گرسنه کی
به گروگان گذارد تا کودک
نتواند از زرقا و خشکسالی سیه چال
شکر فریاد زنده مادر! نان...
آیا عرش نلرزید؟... هان؟
وقتی لشکر تارا جگر ترهکس
تقدیر بدینه فاضله ضمیر پشم
طفل گرسنه را بخولانه تسخیر
کرد و آیا هفت طبقه افلاک
به هم نخوردند؟
هنگامی که آن بویه مجبوره
بستر فرزند فاقه اش را زهر سایه
چتر حشیش و خشخاش پهن
کرد و در لحظه گریستن بس
خاطر نمان شهره بنگه را زهر
زبان فرزندش گذاشت و آسما
طنین حق و حق واز هوش رفتن
طفل غریب تراز ضربت تیشه
فرهاد در بوستون دیگری
به نام کوه طور صدانکرد؟

بسیار در کرد

و دیگر هیچ

ای آفریدگار - پو شاننده
عیب ها و داننده عیب ها!
صرف تو به علم قدیمت مهیا -
نی که در دوران ما، انگار هیچ -
کس یادیدن "مزرع سبز فلک
و داسمه نو" به یاد هیچ
چیز نی افتد. فقط دم پزنده
د اسها و تنوع هاست که یانه تیا -
هی ریشه های یک فصل می -
اندیشد و پایه برهادی پیشه های
یک نسل -

ای آفریدگار راه راست و حرکت!
بنده گانت - جوینده های
جا و دبان نا پاینده - در دالان
پرتم و دهلوز تاریخ تار پیک در
کتاب لوحی ایستاده اند که
بر روی آن - زهر علامه توقف -
نکاشته شده -
زنده گی، نان و دیگر هیچ -

ای آفریدگار لوح و قلم!
وقتی دستان تقدیر به رضای
خودت در مزرعه هستی بشریت
تخم اجل میباید و آنسوتر در
هنگامه قیامتی مرگ بر حقیق
"بعث بعد الموت" نیز زنده
داده میشود اما ای مالک
دلها های قادر مطلق! به روی
حیوانات ننگار بیشتر ازین هکشتکار
سه کردار و تیره رای و قلم
اعتقاد به نبستی ترهک و کوکباز
همرو بین و آمیون بکار و زرقوم
مرگ قبل از مرگ را برهاند -

ای آفریدگار!
باری توان کن که رضای
تست...!

زئوس و پرومته



۱- روزگاری بود که انسان ها در مجز و بی‌نواهی عسر و
بسر می بردند و در مقابل درنده گان مهیب و پرنده گان
کوه پیکر تاب مقاومت نداشتند و از وحشت آنها به اعماق غار
های تاریک پناه می بردند. ولی تیتان ها که غولانی عظیم
و سهمگین بودند با خدا یان المپ سر جنگ داشتند و عرصه
را بر آنان تنگ کرده بودند. در میان این غولان غولی بود
به نام ژا پت و او سه فرزند داشت:
پرومته و اتلاس.
پرومته بسیار خردمند و زیرک و آخیزین بود و راه های -
فکرت طبیعت را می دانست و به نوع انسان دل بستگی و محبت
خاصی داشت. چون دید که زمین را سرکش تیتان ها و نبرد
شان باز زئوس (خدا ی خدایان) پر آشوب ساخته خدا
یان را یاری کرد تا بر همه آن ها چیره شوند و در مختاک
های زیر زمینی محبوب شان سازند.
خدایان و اتلاس برادر پرومته را که از همه نیرومند تر ولی
سالم تر بود محکوم ساختند که بار آسمان ها را بردوش کشد.
۲- چون زئوس خدای خدایان و پسر پادشاه المپ
پرتیتان ها ظلمت یافت تصمیم گرفت تا انسان ها را نیز نابود کند
زیرا آن ها را موجوداتی موی و پاره می دانست. پس راه
خود را در شورش خدایان آشکار ساخت. همه دم فرو بستند
تنها پرومته زبان به دفاع از انسان گشود و چنان داد نوا -
حت داد که زئوس و خدایان دیگر همه خاموش شدند.
پرومته بر سر د برآمد که آدمیزاد را خوشبخت سازد
و تنها راه این خوشبختی را در آن دید که انسان را بر طبیعت
چیره کند. پس به سراغ گل آتش که با جلوه ای سحر آمیز
در بارگاه زئوس می درخشید رفت و بانای خود آن را در -
دید و به بشر داد بشر به نیروی آتشی از توانایی زنداندانی
خلاص شد و معادن را استخراج کرد و خود را برای مبارزه
با درنده گان مجهز ساخت.
۳- چون زئوس داستان بودن آتش را شنید و دانست

که پرومته از راه عشق به نوع بشر دست به چنین کاری زد و مخفی
گن کردید و بر آن شد که از وی انتقام بگیرد. در این هنگام
پرومته به سفر رفته بود و برادرش آپس متعذر خانه تنهای زئوس
پرومته برادر را گفت که باید از نمرنگ خدایان بر حذر
بود و از کین تیزی زئوس این نشد زیرا او بانوع انسان دشمن
است و یاری ما را در حق این موجودات گناه عظیم تلقی خوا -
هد نمود و راه خصومت خواهد سپرد. مبادا در اثر قتل
تو زئوس و آپس بر ما وارد آید.
۴- در این هنگام که عصر طلایی جهان است سعادت
و خوشی در همه جا حکمفرما می داشت. طبیعت خزان نمی
کرد باد جز به آرامی نمی وزید و از برگ درختان شهد می -
چکید. همه جا از سبزه تر و با طراوت پوشیده بود و در
جوی ها مهر و نکتار (که نوشی از نوشابه های خدایان است)
چریان داشت. مردم از بیماری رنج نمی کشیدند و بایکد -
بگر درخت خوشی نمی کردند و به ستیزه بر نمی خاستند.
۵- روزی هرمس (مرکور) پیک خدایان به با دختری
پری چهره به نام پاندورا نزد آپس متعذر آمد و او را گفت که
این دختر جمیله را زئوس به تو هدیه کرده است تا از بها -
حتش متلذذ شوی زیبایی خیره کننده دختر جای هیچ
تردید و تشویش باقی نگذاشت. آپس متعذر وی را با عشق و -
شوق در کلبه خود پذیرفت. روز دیگر اساطیر ها که غولانی
هستند مصاحب با کور (خدا ی شراب) از جانب زئوس
صندوق زیننه ای آوردند و در کلبه خانه آپس متعذر گذاشتند
و سپردند که این صندوق را احدی نگشاید ولی در غیبت
آپس متعذر پاندورا که در زمین زیبایی فتانی و شیطانه کج -
کاری بود صندوق را گشود و بلا فاصله از صندوق هزاران
هزار موجودات بالدار در هوا پرواز کردند.
این موجودات پر دار "رنج ها" بودند و بلا فاصله
دنیای آرام را با الام آنها خشتند و بسیاری و کین و شک و خود
پسندی و قدرت فروشی را در جهان رواج دادند و طراوت

زمین را نابود کردند و خشکی و گرمای و کرسنگی را بر آن
مسلط ساختند.
تنها فرشته کوچکی به نام "امید" در میان این هزاران
هزار شیطانک های رنج بود که او نیز به جست و خیزد را بد
و کوشش ناچیز خود را برای کاستن رنج گرانبار بشر آغاز نمود.
۶- ولی خشم زئوس هنوز خاتمه نیافت. وی می دید
که در پرتو آموزش پرومته و زیرک خردمندی او انسان
ها مدنیته ایجاد کرده و نیروی یافته اند و ای چمبها این
نیرو او رنگ سلطنت آسمانی او را واژگون کند. پس در صدد
برآمد تا پرومته گستاخ را به سزا برساند. دو تن از وزیران
خود "شدت" و "قدرت" را مامور کرد تا پرومته را در اعماق
کفور "سیت" ها در سرحد دنیا در مکان "لاپتانه سی" و
از صخره های کوهی که هرگز پای هیچ جاندار بی بدن تر -
سیده و در ساحل دریای پرغلیله ای که هیچ کشتی در آن
سراغ نگشوده و بیاورند.]
هفتوس (وولکن) خدای آهنگران و آهنگر خدا یان
بایدلی اندوهگین و ناخرسند زنجیرهای اسرار آمیزی ساخت
که تیتان پرومته و قهرمان نوع بشر با آن زنجیرها مقید گردید
و کر کسی نیز مامور شد تا جگر جامی انسان را ببرد.
۷- در تمام آن مدت که پرومته را به زنجیر می کشیدند
وی خاموش بود زیرا نمی خواست برای خدایان خود پشند
وی رنج سختی بگوید که خاکی از جگر باشد.
ولی همین که مامورین عذاب دور شدند او برای دریا و
آفتاب و کوه سار و طبیعت سخن آغاز کرد و گفت: (ای ائیسر
لطیف و جاودانی، ای باد سبک بال و ای خند مقدس
وی پایان موج ای زمین، ای مادر همگان و ای خورشید
دوار جهان بین، به مصیبتی که بر خدایان از جانب خدا -
یان دیگر می رسد ننگاره کنید.)
اقیانوس پیر و دختران خود نیت های دربارا به نزدش
آفرستاد تا مسکنی را تسکین دهند.

پرومته به آن ها گفت که زئوس در ازای خدمات وی و مساع -
دتی که در بر انداختن فتنه تیتان ها بر ضد رب الاله اب
کرده بود چنین پاداش به وی داده است و زیرا عدم اعتماد و
بی وفایی سرطانی است که در دل هر سلطانی است. زئوس
چون به مرتبت ربانیت رسید همه خدایان المپ را باهدا -
یای خود مورد عنایت قرار داد. ولی انسان را از خاطر زد و در -
نه فقط او را به هنگام هدیه فراموش کرد و در صدد برآمد که
اثر وجودش را نیز از صفحه جهان محو کند. من آن کم که
جسارت و زهدم و فروغ آتش را در نظر تاریک بشر تابان ساختم
و به همین جهت دچار مصائبی شدم که بشاهده آن مهیب
و سخت آن جان فرسا است. من که بر بشر ترحم آوردم خود
شایسته ترحم شناخته نشدم و اینک تارهای میط وجودم در
زیر ضربات عداوت زئوس به آهنگه های المپا مقرر است
در حالتی هستم که مایه شرمساری رب الاله اب شما است.
نیف ها گفتند که همه ما ساکنان در یاد مصیبت جانگزی
تو اقدار و اشکباریم و همه نوع بشر از رنج تو گریان و نالان
است نه فقط ما و نه تنها بشر بلکه همه عناصر طبیعت در این
ماتم شریک اند.
پرومته پاسخ داد: ((من خواستم بشر را با نشاط
حیات آشنا سازم زیرا آن ها چشم داشتند ولی مناظر بدیع
رانی دیدند و گوش داشتند ولی کلمات حکمت رانی شنیدند.
چون آن ها را با مدنیته مجهز ساختم، زئوس بر من خشمگین
شد و این اوه سازی این بد کرداری خود خواهد رسد و روزی
از قلعه ربانی المپ در دره شیطانی ذلت و نیستی سرتنگون
خواهد گردید.
۸- یک شاغر انگلیسی به نام پرسی بیس شلی در ارجمند
ترین شاهکار خود موسوم به ((پرومته از بند رسته)) دا -
ستان را چنین به پایان می رساند:
سرانجام زئوس سرتنگون میشود و در پرتگاه ابدیت خود
در غلط زنجیرها از دست و پای پرومته برداشته میشود
بقیه در صفحه (۱۲)

مادروطن

همیشه زنده

مهربانی بزرگوار

عابد

نه تنها همین اکنون بلکه
از بد تا بمان عدّه هموطنانم
می‌اند بچشم که در برابر دیدگان
من از زمین جا- باد و ستایش
خدا احاطش کرده میگرد
• دیگر نی نی آم •
و من بارها شاهد سفر آتانی- سود
ام که رفت اند و هرگز در روزهای
دیگر بزرگه اند •
نمی‌اند اگر امروزان در سفر
های بی‌برگه- سپی بود و غیر-
دی ای ایند یا هرگز نخواهد بود •



شبت مر

• • •

فنده ام کسی گویند و نسا
و زنده کی به امید پیش بود اما
هرگز اندم که وقتی امید نماند
زنده کی چگونه خواهد بود ؟
اگر گویند مانند همیشه حالا
چرا در راه نماندند و نمانند
که کجای این لحظه در سرد

و آوازه با به زنده کی عباد
• او ؟ آیا این به گه- ما هر این
هان مردن که رجب نیست ؟
من و بر سر از دستا نپوشی
با هم می‌نشینم و می‌خواهیم بشنیم
که به چه چیزی امید داشته باشیم
به امروزها را آورد و بیا به فرد ای
مجهول ؟
زیرا به در بزرگه نماندند امید-
پس •



مادروطن

شبت وفا بر خوردار

به نظر من هر قدم خاک و خا-
کستراین وطن به یک میلیون بار
با ارزش از کل دکلزار بیگانه هاست
ولی با تحمل هرگونه دشواری
و مشکلاتی هم باعد •
افراد کم‌و کثوری د بگرنه-
حق از بد و رها و می پانوسرزمین
هان با همین احساس س-
پزندی •
اصلا با به برای از این بردن
بد بختی دست به دست هم
دادند و اینک دست خود را از
دیگران جدا کرد و گفته: من می‌روم
شما میدانید و بد بختی تان

اگر امید نباشد



فدوی فقیر به پسر

شکر جیان



وقتی میشوند که کسی با
کسانی مسافر میشوند، ناخود آگاه
غمزرگی روی قلمب سنگینی میکند و با
وجود ناشناسی آنها، خود را
تنها احساس میکنم، برای من پس
مفهوم است، وقتی آنها روی این
عمل شان هرنامی که میخواهند
میگذارند، مهاجره، مسافره یا
فرار... مهم اینست که آنان
از وطن خود دور میشوند.
آنچه مرا بیشتر میآزارد، جمله
تشریفی است که در لحظه خدا
حافظی به دیگران میکنند؛
خدای حافظ (من) رقتم اگر میتوانم
شما هم بپایید.

کامنتی در درد

شیرینا



آنها بیکه از وطن دور میشوند
به هرد لیلی که هست، جنگه
انفجار، ناامیدی، ترس، گرسنگی
و شاید هم سبزی، در نهایت و در
بهترین صورت شاید بتواند صرف
شخص خود را آرام و آسوده بمانند.
ولی اگر حقیقی به نام حق و وطن
و ملت وجود داشته باشد همچنان
اداناشده باقی میماند.

به پسر
فدوی
فقیر
به پسر

به پسر
فدوی
فقیر
به پسر

تصویر و نگارش از: قادر یامان

نا دین کوردیهیر برنده جایزه ادبی

نوبل



- نا دین کوردیهیر در هکده
بنام سونگه در نزد یکی پوهانسهو-
رگه تولد کردید .
- پدرش مهاجری از اروپای
شرقی و خودش اوردیک خا-
نواده یهودی - روس (ارتکس)
تربیت یافت و حامل تفکرات
مذهبی بوده است . وی من -
گوید : " اندیشه د ریسک
رو حیه و فضای هوایبیشی که
بقیه در صفحه (۹۰)

بؤن زمانی به قدرت رسیده که
کسر بود چه امریکا به ۱۴۸ ملها -
رد د الرصدده بود . تفهیراع
و دگرگونی ها یکه در صحنه بین
المللی بوجود آمده بود . بوش
وانحسبت به روسای قبلی ان کشور
در شرایط کاملاً دیکره . قرار
داد .

سال ۱۹۹۱ بگمان اغلب سال
پرخاطره ای برای بوش خواهد
بود مغلوب کردن صدام حسین
وازادی کویت . تدویر اولهین
کنفرانس بین المللی د ز رابطه
با مسایل شرق میانه و سر انجام
ازین رفتن دولت شوروی راسی
توان از خاطرات فراموش ناشدنی
دوره اول ریاست جمهوری بوش
پنداشت .

سازمانهای که ضروری بررسی
نظریات عامه د ر امریکا هستند
طس پرسشنامه های که در مطول
سال ۱۹۹۱ بعمل اورد ضمیرا
شهرت بوش را د امریکا بلند
ترین رقم یافتند . بیشتر از ۶۰
فصد امریکاییان سیاست بوش
راد رقبال حوادث خلیج جانیدا
ری نمودند .

صاحب نظران عقیده د ازند
د ر صورتیکه بوش در دور بعدی
ریاست جمهوری خود را کاندید
نماید . امکانات پیروزی وی بیشتر
قابل تصور خواهد بود .

دهه نورد دهه بوش



||| آغاز گردید . (عدد روز اول ر یه
ست جمهوری راد امریکا بنام ماه
عسل یاد من کنند)
||| بوش ۶۴ ساله د زمین رقبای
خود که بیشتر از حزب " دمو-
کراتها " بودند پیروزند بدر
||| اید .

ساعت ۱۲ تاریخ ۲۰ جنوری
سال ۹۸۱ مطابق به ضمیمه ۲۰
قانون اساسی امریکا دوره ریاست
جمهوری رونالد ریگن پایان یاب-
فت . از این ساعت به بعد
" ماه عسل " چهل ویکم رییس
جمهوری ایالات متحده امریکا

در سال ۱۹۹۱ ایالات متحده مهاجرین دو میلیون دیگر امداد کردید

با وجود بازبایی آرامش در
بعضی از کشورهای جهان
تعداد مجموعی مهاجرین و
آواره گان در سال گذشته معسوی
از د یاد قابل ملاحظه کسب
نموده در حال حاضر هفتصد میلیون
انسان به دلایل مختلف مجبور
اند تا بخاطر زنده ماندن ویا
بخاطر جستجوی زنده گسی
بهتر رنج دوری از وطن را تحمل
نمایند . عده ترین عامل این
افزایش رایدون شک جنگ تشکله
میدهد . افزون بران میتوان
از عوامل دیگری چون اختلال
و ترور سیاسی ، پراپلم های
اقتصادی و آفات طبیعی نام
برد . بزرگترین رقم آواره گان
را آن عده ای تشکیل میدهند که
بخاطر زنده ماندن از لای جنگ
مجبور به ترک کشور خود شده
اند . و بازم بزرگترین این رقم را
مهاجرین و آواره گان افغانسی
تشکیل میدهد .



در سال گذشته معسوی یک تعداد زیادی از الهانیایی ها با قبول زحمت زیاد در صد ترک وطن شده اند .

آباد سال ۱۹۹۲ اسس منازعات منطوقی خاموش خواهد شد؟

سال ۱۹۹۱ یکی از پرمناجرات ترین سالهای چند دهه اخیر بشمار میرود. بدون شك حوادثی که در جریان این سال در نقاط مختلف جهان اتفاق افتاد، با خطوط درشتی در صفحات تاریخ کشور هائیت خواهد گردید.

جنگ سرد میان شرق و غرب علاوه در این سال به نقطه پایانی خود رسید بدین ترتیب پیمان پایان یافتن مقابله و یا روسی و جهان متضاد "مردمان" عده ای از کشورها نفسی برآوردند. حتی کشیدند. یکتعدادی از کشورهاییکه دستخوش ترنا آراسی هائی ناشی از این مقابله شده بودند در این سال فصل جدیدی تاریخ شان ورق خورد. مادر این سال شاهد حل عده ای از منازعات منطوقی در جهان بودیم. اخبار حاکی از جنگ داخلی در انگولا، ایتوپیا، کیمبیا، نیکاراگوا، بنگوئی، نی رسد. این کشورها پنا مد اخلاص معقول ابر قدرت ها و با هوشیاری سیاسی جوانان درگیر آراسی خود را دارند باز می یابند.

مشکل بود تا چند سال قبل سرنگونی رژیم خودکامه منگستو هالی ماریام در ایتوپیا را تصور کرد و زیراد صورت همچوشکل گیری اوضاع چند سال قبل بدون اندکی تردیدی به جنگ داخلی تمام عیار در آنکشور منجر می گردید. منگستو متقاعد گردید که دیگر ناجی بی درماکسو ندارد و بدینگونه چاره جز فرار نداشت. فراری مانع گردید که جنگ داخلی در آنکشور به نقطه پایانی خود نزدیک شود.

سرانجام تلاش های کشور بقیه در صفحه (۹۱)



برای این جوان یوگوسلاویایی سال ۱۹۹۱ سال آغاز جنگ داخلی در کشور ترس بود.

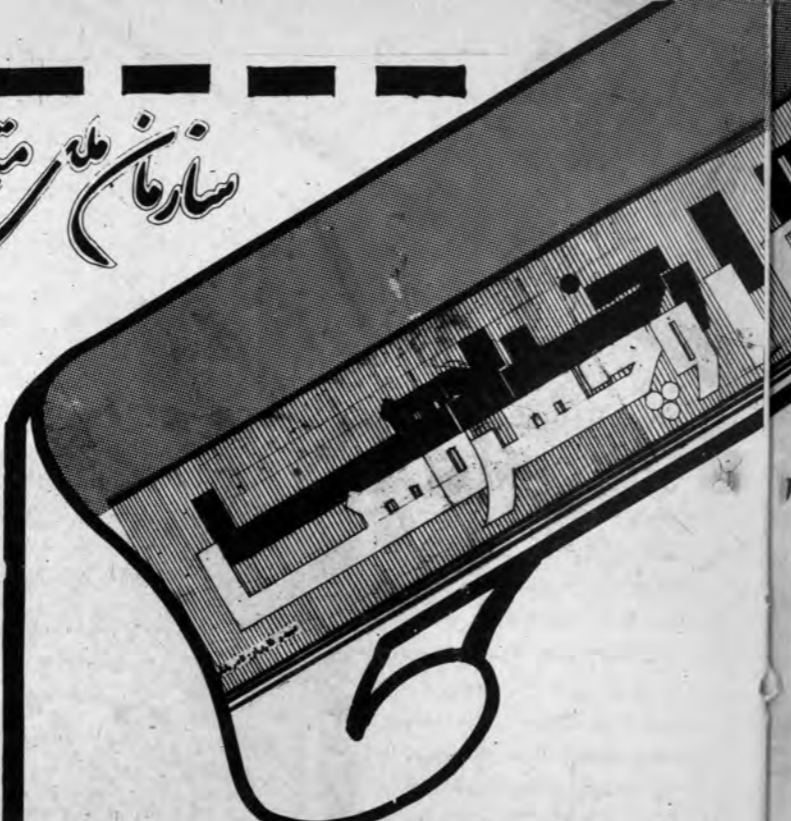
سازمان ملل متحد می تواند به پایان جنگ منتهی شود

اغاز نمود. ششمن سرمنشیان سازمان آقای پطروس گالی اولین شخصیتی است که از راه افزاینده این مقام دست یافت. عده ای زیاد از صاحب نظران اظهار عقیده می کنند که گویا اکنون زمان آن فرارسیده است تا اساسنامه جدید آن سازمان با در نظر داشت تغییرات و تحولات جدید جهانی مورد ارزیابی قرار گیرد. برای سازمان چنان اساسنامه لازم است تا به مثابه "دستورالعمل" یا "رلمان جهانی" تلقی گردد.

حوادث خلیج فارس با سرزودت کرد ها و جنگ داخلی یوگوسلاویا، اختلاف قبرس و ترکیه و ده ها همچو معضله دیگر می طلبد تا برای سازمان ملل متحد در دفاع از منافع اقلیت ها یکشور ها ای جهان نقش کلیدی قایل شوند. بدون شك نقش مثبت سازمان در دفاع از منافع اقلیت ها به گونه های مختلف در خواص مختلف به مثابه مداخله را مورد داخلی کشورها و سلب حاکمیت ملی کشورها تلقی می گردد. اما در روس کرد ها در عراق کوهپاشی ها در یوگوسلاویا و غیره مسائل نشان میدهند که مداخله به موقع سازمان ملل متحد در امور داخلی همچو کشورها صورت نگردد درگیری جنگ های داخلی در نقاط مختلف جهان که حقوق اقلیت ها به اشکال مختلف مورد تاخت و تاز قرار می گیرد حتی خواهد بود صاحب برای کشورها میقد رتسند جهان که همزمان اعضا شورای امنیت سازمان ملل می باشند ضرورت می افتد تا برخورد کاملاً جدید در چوالات "نظم نوین جهانی" داشته باشند. صرف در این صورت میتوان امیدوار بود که های انسانی آن سازمان را در باره احیای زنده نگه داشت.

بیشتر از چهار دهه از ایجاد سازمان ملل متحد سپری می گردد اگر شرایط پدید آید آن سازمان را مورد ارزیابی قرار دهیم می میشود که این سازمان بین المللی تصادفی بوجود نیامده بلکه زاده عوامل عینی زمان خود بوده است. جنگ دوم جهانی و پیروزی اختلاف ضدفاشیستی بر نیروهای فاشیستی و تقسیم جدید جهان به دو لانه که به روسکا آمدن جوسهایسی نظامی جدید منتج گردید یکی از عوامل اساسی بوجود آمدن سازمان ملل متحد بشمار میرود. هنوز اندکی نگذشته بود سازمانی که بخاطر حفظ صلح و جلوگیری از زور آزمایی ها پایه عرض وجود گذاشت با در گرفتن "جنگ سرد" خود به میدان زور آزمایی شرق و غرب "سوسالونیم" و "امپریالونیم" تبدیل گشت. در جریان چند دهه گذشته سازمان ملل متحد بیشتر به محرك تثبیت کننده پرنسپها بود تا "پارلمان جهانی". اکنون باید درگونی های عمیق سیاسی و نظامی که در عرصه بین المللی بوجود آمده است امیدواری های وجود دارد که آن سازمان مسواصلی خود را از سر گیرد.

سال ۱۹۹۱ سال پرهیاهو می برای آن سازمان بود. جنگ خلیج و حل منازعات انگولا، کمپو، یوگوسلاویا، و غیره در حال معضله افغانستان، اگرعضا روی نقش پیسوف سازمان ملل متحد در جنگ خلیج تا یکدیگر نمایند اما نقش نسبتاً فعالانه آن سازمان را در پروسه حل و فصل قضای انگولا و کمپو چا مورد تمجید قرار میدهند اوضاع کنونی جهانی وظایف و مسؤولیت های کاملاً جدید را در مقابل سازمان ملل متحد قرار داده است. سازمان سال ۱۹۹۲ را با "منشی" جدید،



در سال ۱۹۹۱ آخرین خبر با خود را یلتمن بر پیگرد ولت اتحاد شوروی و حزب کمونیست آنکشور وارد نمود و توانست به عرض دولت قبلی، دولت مستقل مشترک المنافع که روسیه قدر را تیف نیرومند ترین انرا تشکیل می دهد، ایجاد نماید. سال ۱۹۹۲ بدون شك سال خیلی پیچیده و پرمناجراتی بسر ای یلتمن خواهد بود. از یک طرف عقیده وجود دارد که یلتمن با انتقاد از بازسازی



یلتمن - مردی که از زیر زره پوسه های قدرت کمونیستی سر بلند کرد

و گریاچف توانست مردم را به سوی خود بکشاند و حالاکه نه بازسازی وجود دارند و نه رغبتی بنام گریاچف. برای اولین است تا علاوه بر آزادی دست یافته برای مردم روسیه تا به نماید. اگر در این کار خود در سال که پیش رو داریم یلتمن موفق شود بدون تردید به رهبر و قس روسیه تبدیل خواهد شد در غیر این ...

زمانیکه از یلتمن یاد می کنیم ناخود آگاه اسم گریاچف نیز در ذهن ما داخل می گردد. از یک جانب یلتمن یکجا با گریاچف بازسازی را در اتحاد شوروی قبلی آغاز نمود و از طرف دیگر به مثابه نیرومند ترین رهبر اپوزیوسی گریاچف و بازسازی او توانست گریاچف را در صحنه سیاسی شوروی "مذلوب" نماید.

آرنولد مرد سینمای

سال ۱۹۹۱



پیش شود زیرا او یکی پس دیگری مقام های آریا آریا آقای جهان واقعی المپیا را زیر پا گذاشت تا اینکه به هالیوود راه گشود. اینجا نیز با همان پشت کار و پا پمردی که در جهان ورزش داشت خود را وقف پیشه جدیدش یعنی هنر پیشه گری کرد. با وجود یک درنم (هرکول در نیویارک) با اندام عضلاتی اثر توجه تعددی را بخود جلب کرد اما تا آغازین قسمت فیلم (کوئن) در مجامع هنری کمتر او را به حساب می آوردند. اما بعد از این فلم پله های شهرت را یکی پس دیگری پیچید تا بالا. خیره در سال ۱۹۹۱ با نقش افریسی در قسمت دوم فیلم (ترمیناتور) در مهر زنده گی هنری پیش اندر پیشرفت که او را جز بهترینهای هالیوود قلمداد کردند. او درین فلم بزرگترین حق الزحمه دوران هنر پیشه گری اثر را دریافت کرد. ۱۵٪ بود چه تولید فلم که ۱۵ میلیون دالر امریکایی میشود.

این مرد از شمار معدود ورزشکاران نامدار است که توانسته اند در دنیای پرغوغای هالیوود موفقیتی به دست آورد. و جایگاه مهمی و مناسبی برایشان دست و پا کنند. از تولد شوارتزنگر ستاره عضلاتی هالیوود در سال ۱۹۴۷ (در یکی از دهکده های کوچک و دور دست اتریش تولد شد و مانند هنر جوانش پیش نبود که در ریافت، عضلاتش توانایی بزرگ شدن را دارند. از این تاریخ به بعد به طور پیوسته ورزش پرورش اندام روی آورد. خود نیز در رابطه به این دوران می گوید: روزانه بعد از ختم دروس روانه کلب می شدم و شب ها در برگشت از کلب چون نسل وقت من بود مجبور بودم با پای فاصله را تا خانه طی نمایم. و بدین ترتیب در ۱۸ سالگی با کوهی از عضلات که برورش را در پی داشت و در شتوکار آلمان به مقام آقای عضلات جوانان اریا تکیه زد و از آن بعد دیگر هیچ ورزش کاری نتوانست سد راه غول اتریش



شوارتزنگر و جگری فاتح

امریکایی شهباز پنجم کلن جنرال روسه لندی چی کوپه در عراق له خوانبول شوه در صحرا دفاع عیبه غایه واخیسه، د امریکا او یول نورویواد و پیسه مطبوعاتی کوپ جنرال نوزمن دیوه فاتح او اتل په تیهوکه معرفی سی شو. بناغلی شوارتزنگر و جگری که به همسر کی دخولیتی قواو در سرتورو په آغاشه او ایاته کسی بقیه در صفحه (۹۱)

جنگ خلیج بزرگترین حادثه مسال



صدام خواست تا با فیر راکت های اسکاد پای اسرائیل را به جنگ خلیج بکشد، اما اسرائیل و آمریکا با پاتریست جواب دادند. راکت اسکاد در فراز تل ابهب توسط راکت پاتریوت منفجر میگردد.

نفت به مثابه سهول نامیونا. لوزم عرب شناخته شد. همین تقسیم بندی بین کشورهای عربی اختلافی را ایجاد کرد و مدام حموس به سکرتر جنرال عرب لیگ نوشت که عربیای ملت واحد اتند و شروت آن باید از همه بی آنها باشد. به هر صورت نه تنها از نظر اقتصادی بلکه روحیه پان عربیزم نیز از جمله عوامل مهمی است که کشورهای نفت خیز عربی را به قدرتهای اقتصادی و منطقه ای تبدیل کرده است. از جمله میتوان از کشور مسرو سوریه نام برد.

آقای صدام حموس هشت سال تمام با پشتیبانی کویت و عربستان سعودی در برابر ایران جنگ کرد. بعد از ختم جنگ برای صدام حموس مشکل بود تا بدون کمکهای آنها زنده گی کند. آقای صدام حموس از کشورهای کویت و عربستان سعودی طالب کمک گردید. مگر آنها تقاضای او را رد کردند. این مساله باعث گردید تا صدام حموس به طرف جنگ تشویق شود.

مگر اکنون که جنگ عراق با متحدین پایان یافته و کویت نیز آزاد گردید، عید بر آن است که خرابیهای ناشی از جنگ بالاتر از حدس های معمول است. از این رو اگر برای مدتی فشار لازم بالای رژیم فعلی تحمل کرد و رژیم مذکور سقوط خواهد کرد. و این همان هدفی است که ایالات متحده آمریکا به آن میگرد. به همین گونه تغییر رژیم فعلی عراق پاسخ خوبی برای دنیای غرب نیز هست. بنا بر رژیم فعلی زمانی میتواند از نفت در برابر اسرائیل به جهت اسلحه استفاده کردند. بقیه در صفحه (۹۱)

جنگی اثر را بالای عراق آغاز کرد. روز نامه انترنشنل هیرالد تریبون از قول نظامیان ایالات متحده می نویسد که بیشتر از یکصد هزار تن از عساکر قوای عراقی در جریان جنگ با متحدین کشته شدند. البته بیشتر آنها در حمله های هوایی از زمین رفته اند. همچنین تعدادی از عساکر قوای متحدین که در این جنگ جان شان را از دست داده اند به یکصد و بیست و چهار تن میرسد. اگرچه ارطام مذکور به لغم آمیز است مگر با آنچه شاید جمعا از آنزده تا بیست و پنج هزار تن عساکر عراقی در جریان جنگ کشته شده باشد.

شان در روابط خود با دیگر کشورها تجدید نظر میگردند. البته عوامل زیادی وجود دارد که میتوان برای تغییرات مذکور آن را اساسی دانست. اما عامل عمده همه بی این تغییرات بریسترو یکا یا همساز سازی در شوروی بود. از همین سبب جنگ سرد خاتمه یافت و تهدید هستمی جهان از بین رفت. ایالات متحده و اتحاد شوروی از مقابله با یکدیگر دست کشیدند و به همکاری با یکدیگر پرداختند. بودجه نظامی کشور ناتو کاهش داد. شد و همساز همه آلمان متحد شد و پیمان و آرسا منحل گردید.

اساس جنگ خلیج را حمله نظامی عراق بر کویت و اشغال نظامی آن توسط عراق در سال ۱۹۹۰ تشکیل میدهد. این عمل عراقی از طرف محافظ بین المللی ارزیابی شده و تقاضای عمل آمدن هر چه زودتر قوای بیشتر از خاک کویت اخراج نماید. مگر عراق اخراجش را از کویت وابسته به حل مساله فلسطین خواند. در نتیجه اتحاد وسیع نظامی مشکل از پوست و نه کشور بر علیه عراق به وجود آمد. همچنان سازمان ملل متحد قوای متحدین را اجازت داد تا از هر آنچه در اختیار دارد استفاده کرده، قوای عراق را بدون قید و شرط از کویت خارج سازد. به هر حال عراق در مدت زمانی بر کویت حمله کرد که انکشافهای بزرگی در جهان رخ داده بود. کشورها با متحدین

**هیچ فالبین تیزهوشی نیست
نوشته: ابرت پلوتینک**

حالا دیگر کاملاً روشن است که اولمسن رئیس جمهور اتحاد شوروی آخرین رئیس جمهور آن نیز خواهد بود. او یگانه کسیست که بخاطر از هم پاشیدن کشور که رهبریش میکرد از وظیفه اش کنار میرود. این رویداد به گمان بیشتر یگانه پیش آمدیست در این ساحه و با بستن آنرا ثبت کتاب و بهنگاردهای "گینس" نمود. بدون شک زنده کی رئیس جمهور اسبق اتحاد شوروی گذشته پراز فلکتابهایست که مورد توجه ترتیب دهندگان این کتاب واقع گردد.

زمانیکه از بهنگاردها یاد میکنیم، لازمست افتد تا از کوتاه مدت دوران ریاست جمهوری او بنویسیم او در این راستا کشتاراز دو سال را سپری نمود. او این پست را زمانی ترك ميكويد که از مدت ریاست جمهوری دوره اولش هنوز خیلی زیاده باقی مانده است. این مدت کوتاه برای بیشتر ما و همچنان برای سیاستمداران هر نوبی غیر قابل پیش بینی و بیرون از تصور ارز بایستی گردد.

در غیر آن چی ضرورتی وجود داشت که وکلای مردمی پارلمان ما پرستی مبنی بر اینکه چند سال را باید رئیس جمهور ریاست نماید، مورد جرح و بحث های طولانی قرار دهد. و برای کدام هدف و مرام آنها و همه مادر رابطه با اعطای صلاحیت های بیشتر به رئیس جمهور سرهای مان را به درد آورده ایم. دهشتی وجود داشته که مباداد رچارچوب دستور کراسی دیکتاتوری رشد نکند.

بدون تردید همه این جرح و بحث ها با در نظر داشت سالهای زیاد اداره رئیس جمهور صورت پذیرفت. یقین کامل وجود نداشت که گر با چف الشترتایف خود را دارد و سده دوران او در ریاست ریاست جمهوری به دو سال خلس خواهد گردید.

همه چیز با چه شتابی در دوران مساتغیر می کند! با قاطعیت انقلابی از نو و از کجه میبزم. خیلی زودتر از پیشمار آنچه تصور میرود. و باز هم شتاب.



پورتیت سیامی نخستین و آخرین رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی است

سخن درباره گذر با چف نه تنها سخن درباره نقش شغلیت در تاریخ است، بلکه درباره نقش تاریخ در سرنوشت شغلیت های بزرگ می باشد

**کامیاب است
کمیاب است
کمیاب است**

نوشته: ابرت پلوتینک

بند و تراز آنچه که جامعه میخواهد یکی میداند. ۲۰۰۰۰ یاد رنگش داشت اتفاقاً قات کو ناگون چنین بر داشت میشود که ما نمیدانستیم با اعمار کمو نیزم اصلاً کجا میرسیم؟

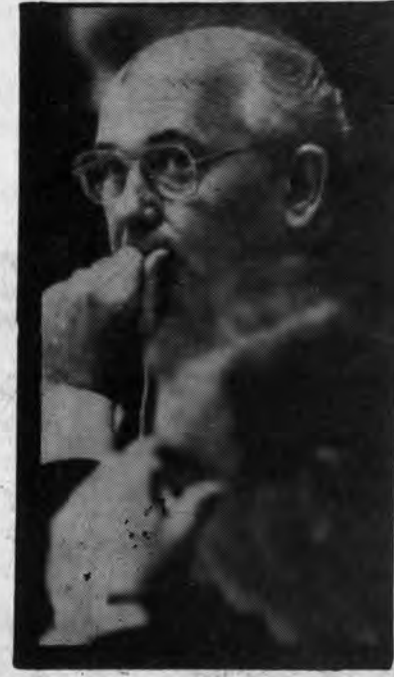
بلی با ایجاد ساختار جدید زمینه آن دست میدهد. تا فکر کنیم آیا تمام جوانب مسا له روشن است؟

بدین ترتیب او میرود و از خود کشور فقیر و ورشکسته و گدست پاچه ای را - بجای میگذارد که هیچکس نمیداند چه حادثه ای بالا پیش اتفاق افتاد و هنوز چیزی بگردن خواهد داد کشور کسه انفجارات جنبش های استقلال طلبی یک منطقه را تکان داد و در نقطه دیگر تعهد ملت گرا بیسی هاتر زمین را از هم دریند.

او همراه با چشم انداز های خضوتت آمیز آن تعدادی میرود که فرزندان و نواسه های خود را در نبرد های منطقی میان ملت های مختلف از دست دادند. اندوا به همراهی همراز صد ها هزارانسانا نی که بخاطر نجات جان زادگاه شانرا ترك گفتند و آواره شدند میرود.

انسانهای هوشمند و روشن و با درک با وجود این "میراث" به طرف او با خشم و سیر خورده کی که بلکه با یک احساس سرا پا ماتم و سپاس میبینند. و در این حالت هیچ يك از مسوولتهای وی را در قبال اشتباهاتش نمیبینند.

زنده کی او خود يك کتاب "گینس"



است حتی هیچ فالبین تیز هوشی پیشگویی نخواهد توانست که چگونه شخصی "آپارات چی" صد فیصد حزبی کمسولی به گورکن دم کمو نیستی میدل میکند. بدون اینکه پای خودش جباری گیر کند. او تمام مراحل راه طولانی آخرین و بلند ترین نقطه حاکمیت را طی نمود از سالهای تحصیلی به حزب شامل گردید. تنها در سنین طفولیت شامل کارهای حزبی و کمسول نبود. بقیه تمام عمر خود لطفاً صفحه برگردانید.



را در کار سازماندهی حزب و کمسول
سپری نمود. در سن ۳۵ سالگی منشی
اول کمیته شهری در ستاوراپل در ۳۹-
سالگی منشی کمیته ولایتی ستاوراپل
در ۴۷ سالگی (نظریه معیار آن زمان
در سن جوانی) منشی کمیته مرکزی حزب
در سن ۴۸ سالگی عضو علی الهدل بهروی
سیاسی و در ۴۹ سالگی عضو بهروی سیا-
سی. در زمان خروش جف بصورت عالی
فعالیت خود را آغاز نمود. در زمان
بر ژرف به عضویت بهروی سیاسی پذیرفته
شد و کسر کتر مورد علاقه اندرو پوف بود
او به یکی از بزرگترین شخصیت غیر قابل
پیشینی تاریخ دولت شوروی از سال ۱۹۱۷ تا
۱۹۹۱ تبدیل شد.

حرکت به مراحل مختلف اداری- سیاسی
در شرایط حاکمیت دولتی حزبی شوروی
بدین شک وابسته به شک شخص زنده کی
و چگونگی تفکر و عمل فرد میگردد. لازم
بود تا از گلوی پر نمیهایی خود و دیگران
گرفت از گلوی خود و دیگران [پرنسیپ
های] استیکی لازم بود.

بصورت ساده میتوان تصور کرد که گربا-
جف همه این راه را با انعطاف و سازش طسی
نمود. لازم نیست در این باره زیاد تعجب
کرد. در باره آن سالی تمجید کرد که زمینه
آنرا برای وی مساعد گردانید که با چنین
انرژی کامل مسلح با نظریات دموکراتیک
به شخصیت زمان ما مبدل گشت. اگر امروز
رهبران گذشته ما که او را میشناختند از
خواب ابدی بیدار شوند و اگر
ببینند که او به چه شخصی مبدل گشته
است به گمان زیاد که او اولین و یگانه
رهبری شوروی در این مقام است که به
مثابه یک چهره به قدرت رسید و به مثابه
شخصی کاملاً متفرض از قدرت کنار میسرود
و هم رهبران اسبق به استثنای آخرین
روزهای حیات لنین. به همان سیما آمد-
ند و با همان سیما رفتند. اگر آنها
ببینند که با سیستم اداری دوست داشتی
آنها و با حاکمیت حزبی آنها در روس و
آموزش بهروزند آنها چنانچه اتفاق افتاد...
در رابطه با اینکه گربا جف بصورت اگا-
هانه سیستم اداری و دولتی را که بر اساس
دکم های ایدئولوژیکی ایجاد شده بود
از بین برد و با اینکه مانند عده ای از
بزرگان او دنبال رو حوادث بود...
یکتن از نویسنده گان ما - اناتولسی
سترالینانی در مورد چنین می نویسد:
"افراد بیکه رای آنها در انتخاب سلف
چرنکو تمهین کننده بود. حتی در خواب
و حقیقتاً نیز نمیدید که به وی چنین
وظیفه می سپارند که سو سیالیزم جهانی

و سو سیالیزم شوروی را در هم شکستند
میخائیل گربا جف چیز دیگری جز ترسیم
این سو سیالیزم نمیخواست. با وجود
آنکه آنها باز سازی "پرنسیپها" نامند
او از صمیم قلب آرزو مند بود تا اساسات
آنرا تکان ندهد. او میخواست که بهتر
و صادقانه تر وجدی تر از دیگران عمل
کند. بر ژرف در حرف برای سو سیالیزم
خدمت می کرد او در عمل او یقین
داشت که در داخل سو سیالیزم شوروی کافی
وجود دارد که تمام مشکلات و خطرا را
پشت سر بگذرانند.

نویسنده دیگر چنگیز آتیما توف اظهار
میکند که گربا جف "جرئت" کرد تا غیر
ممکن را ممکن سازد. انقلاب در تفکر با حفظ سا-
ختار سوسیالیستی جامعه. او ایمن
جرئت را به خاطر کسب افتخار انجام نداد
بلکه بخاطر انجام داد که مرض کشنده



در جامعه گسترش یافته بود. حزب روزتا
روز در شرایط دکاتیزم سوتال تارستی
(مطلق العنانی) و بحران اقتصادی به
صرف انحطاط بیشتر پیشرفت...
او بخاطر دیگر گون سازی جامعه
جرئت کرد...

جرئت کرد یعنی اینکه او میدانست
کجا میروند. پیشبینی نموده بود. با وجود
آنکه محاسبه کرده بود که همه مسائل در
چوکات "انتخاب سوسیالیستی" انجام خواهد
یافت. او تشنه حفظ کمونیزم و بازسازی
او بود. مجله "تایم" نوشت:
"او تلاش نمود حزب را تداوی نماید
و در شرایط تغییر یابنده او را با دمو-
کراسی همگون سازد. آیا همینگونه بود
یاب گونه دیگری؟ از همان آغاز کار وی
بعد ها ۴ در یک مرحله احساس گردید

او در زمان بر ژرف
به عضویت بهروی سیاسی
حزب کمونیست اتحاد
شوروی پذیرفته شد.
گرگرت پوف در علاقه
اندرو پوف بود.
او بیدکی از بزرگترین شخصیت
های غیر قابل پیشینی تاریخ دولت
شوروی است. از سال ۱۹۱۷
تا ۱۹۹۱ تبدیل
شد.

که حوادث خارج از کنترل او تحت اثر نیروهای که او پیشبینی نکرده بود حرکت می کرد. آیا این ها وضع را بصورت زیاد تغییر میدهند. اما در هر حال این نیرو با توسط او و سیاست او بیدار شدند. در واقعیت امر برای تاریخ مهم نیست که "سرپرست بازسازی" چه انگیزه های با خود داشت. مهم اینست که چه اتفاق افتاد و چه چیز دانگنر همه شد. آنچه که اتفاق افتاد عبارت اند از: "فروپا" - شی امپرا طوری بزرگ بوسی اعتبار شدن افسانه کمونیستی، مفصل کردن (دیوید - نتاز) توتالیتریزم شوروی، تباہی ایدئولوژی و اقتصاد کشور خود و کشورهای دیگر که تراژدی ما را تعقیب و تنگنار نمودند. هدف از هم پاشیدن سده های کمونیسم نظامی و "سوسیالیسم ملکی" گریچف قصد منزل ایجاد دولت نوین با اقتصاد

او خیلی مسایلی را که خود ترا آفریده بود درست پیشبینی نکرد. این مطلب بصورت آشکارا در اقدام ضد یلتسنی سال ۱۹۸۷ او عمرش وجود نمود. توقف کوتاهی روی این مطلب که بدون شک ناشی از خونیترین نوعی برای گریچف باشد بصورت منفع آن نظریه ای را به اثبات میرسد. سانده که مرحله نهایی تعبیر درست شخصیت گریچف بسر نرسیده است.

حتی در آنروز هایکه یلتسن زیر آرا به زور پوشر کمونیستی افتاده بود، عده ای زیادی مسلما با داشتن دلایل معتقد بودند که گریچف شخصا یلتسن را در رک می کند و اکثرها با او موافق است. جلا اختتامیه گریچف در آن پلینوم پرتاب شده کیتفه حزبی ولایتی ماسکو بصورت تصادفی نبود: "میخواهم با آمده از رفقاییکه جهات مثبت کار رفیق یلتسن را برجسته

دیگر داشت. حوادث بعدی نشان داد که گریچف در آنزمان باکایی نبودن اعمال اسلاف خود، این را درک نکرده بود که این مطالب نه تنها سرنوشت بعدی خود او را بلکه سرنوشت کشور ما را (اتحاد شوروی گذشته را) تعیین می نماید.

حرف در اینجاست که در نتیجه "هنعناک کهن سال" حتی در ذهن وی خطور نمی کرد که بعد از همه این مسایل یلتسن با ز هم پا در صحنه سیاست بزرگ بگذارد. در واقعیت امر او زنده گی دوباره یافت. تا این زمان هیچ نمونه وجود نداشت که "رفیق حزبی" بدین گونه از پا در آید و بعد از چند ی دوباره روی پا بایستد. در ماهیت امر اولین ضربه خود را یلتسن بالای حزب زمانی وارد نمود که با زیر پا کردن تمام نورمهای "اخلاق حزبی" توان آنرا یافت تا به عمل بی سابقه ای دست بزنند. عداوی خود را به خاطر دفاع از آبروی خویش بلند نمود و چنین افاده داد که افتراآت، وی را حورد نکرده است. تا این زمان رهبران بلند پایه ای که با همجو برخورد سر میخورد ناگزیر از صحنه سیاسی برای همیشه خارج میگردد و هیچگاه کسی خود را به "بخش نهم"

تکرار میثم سابقه یلتسن را اگر با چف پیشبینی نکرده بود. در واقعیت شرایطی را بران پیدا میسر میسر همجو پس منظر ی ایجاد نمیشود. ببینید پیشید و پاسخ بد هید: آیا بدست آوردن منزلت یلتسن به این کینه درد بران استالین خروشچوف برزف ویا اندرو پوف امکان پذیر بود؟ سخاروف را بجای میآوردیم که به قهرمان ملی در کشور بدل گشت. آیا آنها میتوانستند در ایام ماقبل گریچف به همچو مقامی در جامعه دست یابند؟

همچو چرخ سرنوشت صرف در دوران گریچف مپیگردد.

نباید فراموش کرد که اوتاجه اند ازه تلاثر نمود که هر یک از آنها را مطیع خود سازد، علیه یکی شان دوسمه جنایسی ترتیب گردید و دیگرتر تمام مدال های نشانهای خود را از دست داد. انسانسی در میان دیروز وفردا اکثرها در حالت تزلزل بین قدر مطلق العنانی و حاکمیه دموکرا تیک قرار میگرد اما بدون شد دموکراسی در او بالا گرفت. فورا از افغانستان فرا خواند و در مقابل تمام مردم شوروی اعتراف نمودند که این جنک یکی از احقانه ترین اشتباهات سیاسی بود اما با تفاوت از سخاروف نکت که در نتیجه این جناحت بقیه در صفحه (۸۴)



۱ یلتسن به گریچف: میخانیل سرگیویچ پلان رفیق اقتصادی من را دنبال است.

۳ زهرا پشت های این عده از بین میرود.



۲ در نتیجه آن ملک تعداد زیادی بیکار میشود.

۴ تو نمیتوانی نمونه خوبی برای آنان باشی.

کارتون از منابع خارجی

با خند اظهار توافق تمام. مطالب بعدی این بیانیه شامل لکچر اتهام کونسه و ثبوت گناه نمای یلتسن بصورت تصادفی تلفی میگردد. این سناریو تطابق صد فیصد با پزیتیک افشا شده گذشته ها که گویا همه این مطالب توسط شخصی اظهار میگردد که خود را به شاه منشی حزب و اصلاح طلب کبیر در دیدگاه کشور و جهان تثبیت نموده است. در این زمان در این بیانیه هیچ مطلب تصادفی دیگر وجود نداشت روابط ناگسستی با گذشته ها بیشتر احساس میگردد.

گریچف در پلینوم کیتفه حزبی ماسکو به شکل عمل نمود که اگر بجای او خروشچف برزف ویا اندرو پوف میبود نیز همچو بر خوردی میداشتند. بهمین گونه در حزب پذیرفته شده بود. اما زمان کامل شکل

نورمان نمود. مبلغ و پرو پاگند است ایدال های کمونیستی همفرزند مطمئن حزب کمونیست طرفدار متعصب راه سوسیالیستی که خود را خارج از این راه نمی اندیشید، گام به گام با درایت خارق العاده آنچه حفظ اثر را که بگمان اغلب برای سده های طولانی پیشبینی نموده بودند و مستحکم بودن آن برهمنای ستالینیزم و توتالیتریزم امتحان شده بود، در آن واحد از هم فرو پاشید. اگر اندکی درنگ کنیم میبینیم که یلتسن توانست بعد از اغتشاش اگست در ژرف چند روز محدود تمام مقدمات اساسی ایدئولوژیکی دولتی را بدون اینکه با اندکی مقاومت مواجه گردد در هم بکشد که میخانیل گریچف بخاطر آن ناروسیح مقدماتی را انجام داد.

سفر به شمال

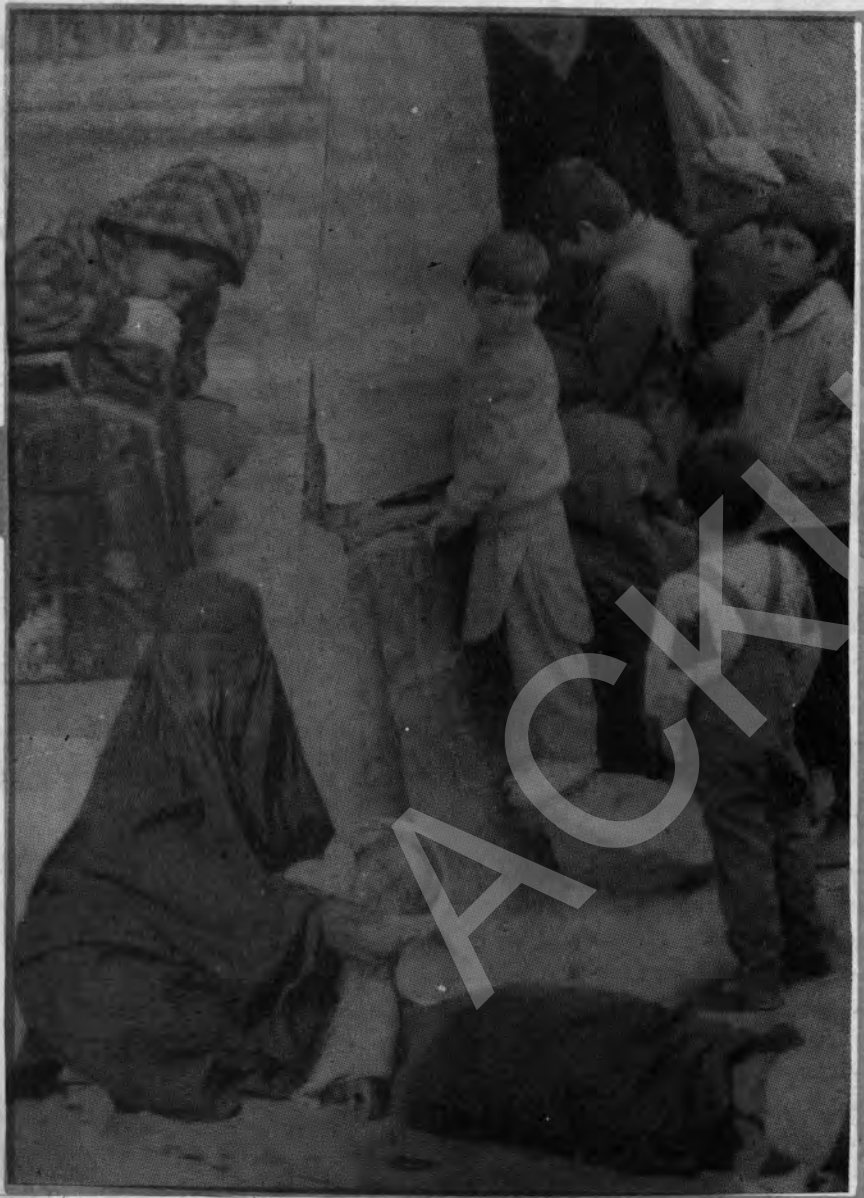
فصل اول

فصل اول
کامله جیب

بوکان



لطفاً صفحه برگردانید



دنهای کودکانه من چه قصه پرساوتسی دارد • فریادم در سونه محکوت میشکند به چهره ام بشگرید مگر زردی لحظات خسته گری • دلپهره و ترس از آینده تا معلوم رادر آن نمیبیند ؟

ای آدمهای خوب به یاری ام دست بلفه کنید که من سخت در مانده و افتادم • من تناسی درد و تمام اواره گیسوم مرا کک کنید • با حرف تسلی ام مدید که من از حرف سخت بیزارم •
با من از آرامش جهان کودکانه نگویید که از دیر گاهی ظراوت دنهای کودکانه در رگهایم خشکیده و با این واژه ها بیگانه ام • ••• و این بار از اغفال میگویم از ترا • زیدی خرد سالان از نسلی که پیش چشمهای ما تا بود میشود •

آری من به حکم باور راستین خود به پیروز مندی اندیشه های انسانی آدمیت میدانم که سرانجام کاشفات با همه گسترده گی و پنهانی تا کرانندش جولانگه کوچکی خواهد بود • در زیر بالهای توانای انسان فردا • ولی تسخیر قلوب مضطرب و پرتعش کودکان و تاه مین زنده گی آنان در امروز پراز تشنج و غوغا کار نیست نهایت اعجاب انگیز و سزاوار ستایشهای بی پایان •

از همین رو پرورش و تربیت کودکان که آرزو ها و امید های فرد ای جهان اند مهم ترین و با اهمیت ترین وظایف بشریت به شمار میرود • در تاریخ گرد آمده گهای یگانه بشری مواظبت و تربیت نسل های

آینده به دوش بزرگسالان بوده است • زهرا اطفال بی دفاع ترین موجوداتی استند که بایست از آنان به صورت همه جانبه مواظبت و مراقبت صورت بگیرد •
آینده اطفال و کودکان جدا از آینده کشور نیست • فردای کودکان با شرایط زنده گی تربیت و آموزش امروزی آنان بستگی دارد لذا با همه امکانات باید فردای کودک را امروز پیشبزی کرد • اما طی سالهای جنگ که بیش از یک دهه را احتوا میکند

زمینه های واقعی بهبود وضع کودکان چون همه ساحات زنده گی سخت عدیه دیدند • چه عقبنانده گی وحشتناک اقتصادی • اجتماعی • بیسوادی • سطح پائین صحتی • بیسوادی • فقر و بی غذایی و محرومیت های درد ناک اجتماعی • بیشتر از پیش دا • منگیز کودکان ما گردید • چنگ اغفال را بی سرنوشت ساخت و به دامان آواره گی رها •
پیشان کرد •

صبح به سوی ورکها پهای ترمیم مو تر و خیره
 میشتابند و به کار میپردازند. برای انسان
 آرامش و صحت و جهان کودکانه وازه های
 اند کاملاً بیگانه. فریاد همیشه در گلو
 آنان میخندد. گونه های زرد و رنگ پیده
 آنان زیر پوشش از دود خاک و گریس
 قرار دارد. شادایی دنیای کودکانه هرگز
 در رگهای آنان جریان نمیباید. و نفس
 زنده گی هرگز به خاطر آنان نمیبندد. اینها
 شبیه برگهای خشک پاییزی اند که با گذشت
 وقت لحظه ها میسوزند و نابود میشوند.
 طی بیشتر از یک دهه جنگ و خوشبختی
 در کشور تعلم و تربیه و آموزش را نیز سخت
 صد به زد. جنگ فضای کشور را چنان تیره
 کرده که علاقی شاگرد نسبت به معلم و مکتب
 و کتاب از هم گسست. تعدادی به شمار می
 آید از شاگردان خورد سن به عوض رفتن به
 مکتب به سینماها و کلبها روس آوردند و در

هادست و پا میزنند. از کوچه راه های
 دشوار و بی گذر زنده گی عبور میکنند که
 این کودکان را میتوان در هر رشته صنایع
 دید. به خورد سالان مزد کمتر نسبت به
 بزرگسالان پرداخته میشود. اینها نشان
 آوران کوچک اند که به مثابه قهرمانان
 کار و زنده گی خانواده بی را نان میدهند.
 هر کدام شکم های گرسنه بی را سیر میکنند.
 در خانواده بی که بزرگترها را جنگ
 به کام خود فرو برده چشم ها و دست ها
 بی را منتظر خود می بینند. لذا از همان
 خورد سالی به کار گماشته میشوند جسم
 نحیف آنها انرژی خود را میبازد. بدون
 اینکه زنده گی را دانسته باشند به عقب آن
 میروند و در محراق حادثه ها راه میشوند
 و در گسره مقدرات خویش همانند خمچه
 های تازه و سبز به جای همزم خشک

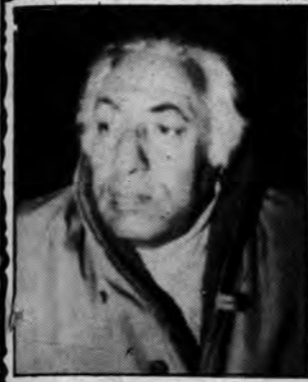


میسوزند. خورد سالی را شتابنده به
 پیری زود رس میدهند بدون آنکه زنده گی
 را لمس کرده باشند.
 جنگ نه تنها کشور را به ویرانه تبدیل
 کرد بلکه صدها طفل را به دامان بیسی
 سر نوشتی رها کرد. این اطفال محرومیت
 کشیده. با ازدست دادن نان آوران شان
 پیش چشمها بی ما از خاکریزها تغذیه
 مینمایند و جبراً به جنگال انواع مریض ها
 سپرده میشوند و در فرجام باد زمانه بگی
 میسوزند.

این اطفال که تعداد شان بهرین ارقام
 است قبل از طلوع آفتاب به سوی زباله
 داناها و خاکریزها میروند تا آوند
 فقط اینها میدانند که بنوائی چیست
 و گرسنگی چه رنگی دارد؟ آنان در باله
 داناها و خاکریزها بزه دانه ریخته شده
 از خون این و آن را جستجو مینمایند و در
 خریده های که به شان دارند میسوزند
 و آنکه چنان تصور میکنند که خوشبختی
 همه دنیا را در خریده های شان حمل
 میکنند. شاید آدم وقتی که نور را نبیند
 تاریکی برای زیباترین گاه انسان نمیتواند
 تصور نماید که اعلا اینها چه گونه به دنیا
 می آیند. چه گونه بزرگ میشوند؟ شاید
 نه غریبانه به دنیا می آیند و غریبانه میسوزند
 از و سایل اولیه زنده گی محروم اند. قلب
 های کوچک شان جریحه دار، شان های
 کوچک شان خمیده و زنجبایشان بوشمار
 است. تعدادی از اطفال در تاریکی

همین سینماها و کلبهاست که جسد از
 حلقه خانواده دوستان تازه میباید دو
 ستانی که اغلب تا گلو فرق در لجن فساد
 اند و با یکی دیوار دید و باز دید فساد
 و انحرافات اخلاقی شاخ و پنجه اش را
 به گرد آنها میبچسند و اطفال معصوم و بی
 گناه چون موم از دستی به دستی میگردند و
 طبق خواست آنها شکل میگردند. و آنوقت
 با دنیای معصومیت و پاک کودکانه و داع
 گفته وارد جمع مجرمین و محکومین میگردند.
 در همین سینماها و کلبهاست که نفیست
 به کشیدن سگرت تشویق و تحریک میشوند
 سپس به سرقتهای کوچک و انتقال مواد
 مخدر در دست میزنند و بعد هم خود در جنگال
 نشه های دیگر اسیر میگردند و با هم در
 کار سرقتهای چنان پیش میروند و چنان آید
 بیده میشوند که دست به قتل و جنایت

همین اکنون اکثریت کودکان ما با گرسنگی
 برهنه گی فقر و تنگدستی به سر میسوزند و در
 جنگال هیولای عظیم محرومیت دست و
 پا میزنند. و پنجه های جهنمی گرسنگی
 گلویشان را روز تا روز هرچه بیشتر میفشارد.
 رقم مرگ و میر کودکان در کشور ما طی
 سالهای جنگ یکی از درشتترین ارقام
 میست که تاریخ به حافظه داشته است.
 اکثریت اطفال در شرایط بسیار بد و
 غیر انسانی به سر میسوزند. فشار زنده گی و
 نبود سر پرست باعث گردیده تا اکثریت
 آنان از دسترس به تعلم و تربیه دور بمانند
 نزد زیرا خانواده های بی سرپرست به
 حیث نفقه دهند نه از به کار اطفال شان
 دارند. آنان از بام تا شام به کارهای
 مختلف اشتغال داشته بایند. های نحیف
 و بی انرژی در لابلای انبوهی از پرابلم



یکی دو سخن :

در راه وطن آنچه نهفتند و نگفتند
مادر سر بازار بگفتیم و نوشتیم
اضافه از یک سال بود که من
در شماره های اخبار هفته پنجم
یکی در میان شرح زنده گانسی
آن را در مردان روشنفکر کشور را
به دست نشر سپردم که در یک
مقطع معین تاریخ روشنگری افغان
نستان نقش برآزنده داشتند
این بهوگرانی ها تنها معرّفی
اشخاص نبودند بلکه برجها
تا یک دوره رفورم امانی نوزاد
شنی انداخته شد
طوری که در بعضی از نوشته
های اخبار هفته تذکر داده ام
من در برابر استاد مرحوم

و معظم خود علامه عبدالحسی
حبیبی دینی داهتم و موصوف
در رستر مرضی به من وصیت
کرده بود که یکی از شاگردانش
باید برای تکمیل اثرش "جنبش"
مشروطیت خواهی در افغان
نستان اقدام کند گرچه من
نوشته های خود را لایق این
نمی دانم که از روزی استاد بزرگ
ترا خود را به جا آورده باشم ولی
تا اندازه توان کوشیدم و آنچه
به نشر سپردم فکر میکنم کبریا
آینده گان که راجع به مشروطیت
خواهی تحقیق میکنند بی فایده
نخواهد بود
سخن دیگر اینست که من
یکهده از شخصیت های را که
در جریان دوره رفورم امانی
و مشروطه خواهی امیر حبیب
الله خان شاهدان عینی جر
پانات بوده اند دیده و با
آنها صحبت های انجام داده
و از خاطرات آنها در آن نوبت
شته ها تذکر داده ام
ولی با قطع نشرا
اخبار هفته سلسله نوشته
های من نامکمل مانده
ناشران مجله "سپارون" وعده
ای از دوستان از من
خواستند تا به آن سلسله
نوشته ها که در

اخبار هفته جر بیان داشت در
مجله "سپارون" ادامه بدهم
ولی این کار برای من مشکل
خواهد بود بدینقرار:
اول مجله "سپارون" یک مجله
ذوقی بوده و چنین مضامین
تاریخی و سیاسی نمیدانم تا
چه اند از با ذوق و خواسته
خواننده گان آن مطابقت خوا
داشت ؟
مساء له دینیکه به ذوق و

خورد صورت نمی گرفت و من
هم با علاقتندی زیاد کار می
کردم
فعلا نمی فهمم که به این
سلسله چگونه ادامه خواهم
داد ولی آنچه تا فعلا نشر
کرده ام بعضی سخنان زننده
در برداشتن و غوغا پرورشی
بود که از دهانه توپ و دخمه
های تارت و سرد زندانهای
استیدین که به گوش زمان

مختصری از نوشته انتقادی و
محاکه بی نتیجه به اختصار
گفتن ها خواهم داشت و منابع
نوشته تاریخ ژورنالیزم تالیف
استاد کاظم آهنگ تکمیل برائسر
محترم آهنگ از محترم حبیب الله
رفیع و دکابل نو میالی و رحمانی
اورجیدی (۱۸۷۳-۱۹۸۹)
تا لیف دانشمند محترم ولی زلمی
خواهد بود ولی در
پهلوی آن پیاد داشته

اولین محاکه مطبوعاتی در تاریخ ژورنالیزم افغانی

علاقه من لطمه میزند و قلمم
را کند می کند تحقیقات مؤلّان
مجله است که در نوشته من
می آورند چنانچه از سلسله
نشرات هفته که دو نوشته اند
و سپارون آنها به نشر سپرد
حق در عنوان مقاله نیز مداد
خاک کرده و عنوان مضمون را
بی رایبه ساخته بود
باید گفت که در جریده
هفته با مقالات من چنین بر

خاطر رساندم و حق در اینگونه
که :
در راه وطن آنچه نهفتند و
نگفتند
مادر سر بازار بگفتیم و نوشتیم
شاید من نتوانم به شیوه بی که
برای اخبار هفته مضمون مینویس
یشتم برای سپارون بنویسم زیرا
طوری که گفتم این یک نشریه
ذوقی است و برای صحبت های
سیاسی و جدی گنجا پیش نخوا
هد داشت ولی هست مو
ضواتی که هم جنبه سیاسی
دارد و هم میتواند به ذوق و
مذاق اهل مطالعه سپارون
برابر باشد اینک یک نمونه آن
اولین محاکه مطبوعاتی در کشور
است و اولین مدیر یک جریده
غیر دولتی به نسبت نشر یک
خبر به محاکه کشیده شد
خود شراز جمله روشنگران دوره
امانی بوده و امروز ماهه به
شخصیت او اوج و احترام می
گذاریم
موضوع صحبت ما محاکه
انیس است که نسبت نهر یک
نوشته انتقادی و آن هم بر
دستگاه پولیس انوقت او را از
پت دادند
من از این نقشه ها ناخر

های خودم را که از صحبت با
عبدالمزیز خان یکی از مها
رزان بزرگ دوران مشروطه
اول و دودو در روز های که
محاکه انیس واقع میشد مدیر
طلوع افغان بود و نوشته
هایش در آن زمان به چاپ
رسیده تهیه کرده ام همیشه
این نوشته کرده و این هم
در جملات کلیات این موضوع
شخص در تاریخ ژورنالیزم خوا
هد بود
راجع به محی الدین انیس
و چریده انیس مرحوم قلام عصر
شاگرد اثری نوشته که مورد استفا
ده تاریخ نگاران ژورنالیزم
و تکمیل نویسان مذکور بود
و او شخصی بود که با محی
الدین انیس از نزدیک همسر
صحبت های داشته و نوشته ای
معتبرترین ماخذ است
شروع کنم از شناخت با محی
الدین انیس که شخصیتی مطلوب
می بوده و صحبت های فراوان
استبداد را پذیرا شده است
محی الدین که فاعلش منسوب
به قوم توره کی مفرغزی بوده پدرش
در گهر و دار بن امیر عبدالرزق
حن خان و سردار محمد
ایوب خان فاتح میوند ترک
وطن کرده و در مصر مصلحت
بقیه در صفحه (۸۸)

نوشته کاظم آهنگ در سپارون مجله ابراهیم عطیانی

«
«
»
»

تونل

سناریست و کارگردان - مهدی

اسم

دوستان کارگردان: یونس

تلمیذها: ر. عاقل، حامد و ف

د. یزانی: ارمن کراپتیان

بازوگران: سلام سبکی - لیا

کوستنرها: لیزه - یوزامیری -

ارمن جگرخانیان و دیگران

تجهیزکننده گان: کردستان

تلمیذها: سیدین و فاسات

تاجکستان



سلام سنگی

در نقش

زردشت

« بدیهه - بهزاد »
(خبرنگار اختصاصی سیارون)

پدوم میگفت: من آلهه سپید و خوشبختی را شمس از دل تاریکی یافتم
(او میخواست با یافته ناپیداایش تا فردای آرزو سفر کند)
پدوم میگفت: آلهه (عشق را باور کن. زیرا عشق حقیقت است و حقیقت سپید ... مانند گل برف، مثل رخ کاغذ، مانند تن ابرو و مثل خودت.
(او میخواست با آلهه (که نام دیگرش الهام بود) از تیرهگی تنهایی، تا روشنی یک تعهد سفر کند)
پدوم میگفت: خدا حافظ سایه ها- سهاه ها! و سلام سپید بها - سپیده ها!
(او میخواست تا نور دیده گانش در دل آسمانها پرواز کند)

سفر از دامن تیرهگی به سوی سر آغاز روشنی، دیرینه ترین خواست بشریت آواره در گستره بر بادی بوده است.
آدمی هم طرفه حکایتی دارد. گناه تقدیر و قسمت انسان، چنان با سرگردانی هتاب مخورده گویی جانکندن اعتماد، موشود و بیربادی و سر نوشت و تا آنجا که اگر روشنی و روشنگر نباشد، عبادت سهاهن جاو دانه خواهد شد و فاجعه، تافرخها در قلمرو زمان فرمان خواهند راند و اما ...
جای شکران فراوان است که خداوند هر چند بار در لحظه، موعود برگزیده، بیسی را وامیدارد تا آواره گان را راه بنمایاند و ما رشر انسانی بشریت را از بهراه چلیمانی آرمان - گذاری و آرمان گویزی به شهره صفا و سپیده - ستایی رهنمون شود.
در پارینه کی تاریخ زردشت زرد اندیش همانیکه میگفت: عشق - حقیقت سپید است و مثل برف، مثل کاغذ، مثل ابره، مثل آلهه - چنین برگزیده بی بود است.

اینک باز آمرینی تصویری این دینمرد خاور - زمین، برای نخستین بار با نام هنرمند محبوب - هنمای افغانستان - عبدالسلام سنگی - کره میخورد.
آلهه یافتیم که در اثر تلاش مشترک سهاها گران کشور سویدن و تاجکستان کار قلم سرور صدا برانگیزی به نام " تونل " که آمیزه ایست از اسطوره باستان و حقیقت جاری ماشینسی معاصر، به شتاب جریان دارد.
تونل - افسانه تاریخی و تاریخ افسانوی سی میلیون آواره در دید زگرد است که جغرافیا فیای پرا گنده تر از تاریخچه شان طی نیم قرن نامرادی، در کوره شورشها و اجاق جنگها سوخته میروند.
وقتی کرد های نگو نخت به اروپا میروند، قهرمان ترین شان به وضع فلاکتها میسروردند و هیکانه تر آنیکه جسد این بخت بر گشته روز ها و هفته ها دست به دست و شانه به شانه میگردند و زیر پهنای خاک اروپا مرده او را نمیدیدند.
مردیکه در طول حیات یک حجره، سایه ننداشت، پس از مرده به عرض یک قامت گورستان نمی یابد، زیرا پدران نیز در زمین خدا سایه نداشتند و در آسمان ستاره ... ناگهان این نعرش سرگردان تراز زنده گان بر میخیزد و قامت بی افزاد، از زنده گستر میگوید و سر گذشتار را بیان میدارد و همین صحبتها ن امانت قلم رامی سازد.
و اما سنگی (در هیات و هویت زردشت) خاموش، غنکین و مستعذر دست در همان لحظه تیکه کشتار و ویرانگری میداد میکند، اما تیکه جنایت دیگری بر انبار اندوه مینشیند و لحظه تیکه بی افکن ها چار رکن هفت اقلیم را در لحظه بی برسی آشوبند و هر انفجار پاره های تن زمین را به هوا میفرستند، روی پرده ظاهر میشود

زردشت با چشمان گویا پش میبندد و وحرف میزند و آنکس با حالت گرفته در حالیکه مرثیه بر یاد رفته گان رامیشنود، به سوی آشیانه آفتاب میروند.
تا اینکه در پایان - وقتی زردشت رو بر میگرداند، گروهی پایان نا پیدایی از لشکر آواره گان به دنبالش راه می افتند. آنان به پشوا بی زردشت رو به سوی سپیده زار خور - شید (جاییکه آلهه خوشبختی در آنجا است) میروند و باغبانهایشان برای ابد خدا حافظی میگویند.
قلم در حالیکه سهای سلام سنگی را (در نقش نورانی زردشت) در محراق آفتاب حلول میدهد، پایان مییابد.
سپیدی امید در برابر پرسشی گفت:
قلم من مریح یک ترکیب است از عشق و در پداری جستجو و زردشت البته نقش زردشت پس از آنیکه من خودم سنگی را دیدم به قلم افزودم شد، و تعریفها تغییر بنهادی در سناریوی نخستین وارد کرد و زیرا قبلا من یک نقش پدر روحانی را که باید در دوصحنه قلم ظاهر میشد، مدنظر داشتم. در حقیقت من از چهره عبدالسلام سنگی الهام گرفتم و به او این رمز روحی را با گذار شدم.
او افزود: قلم من ضد تنکیک جنگه و وحشت است: زیرا شیوه های نوین کار را تجربه میکنم و اگر خواست خداوند باشد، " تونل " بسیار زود و مستعصما به بازار جهانی راه خواهد گشود.
د ستاورد تازه سنگی، به بسیاری از اقبا - هات و شایعاتی که (هنگام اقامت در خارج کشور) پیرامونش وجود داشت چلیپایی در شتی ترسهم کرد.

پاکستان کی لبروڈی



دن بھج اللہ اساتھی لہکنہ

انگلونہ:
 دکشمیر ستورہ بہ پہ راتلونکی
 کی ہم دیوی بنی المالی ستوری
 پہ سڑک و نہ پیرنڈل شی۔
 - ہندوستان بہ ہیخ کلہ دا
 اجازہ ورنگری جی جمو
 اوکشمیری تری جلاشی



YOU ARE WONDERFUL! MR. MARVEL
 YOU ARE WONDERFUL! MR. MARVEL

پہ ۱۹۴۷ کال کی جمواو
 کشمیر لہ ہندوستان سرہ
 یو جہای شو او دہغہ اہالت
 ستر سیاسی گوند چی ملیس
 کفرانس نو میدہ لہ ہندو-
 ستان سرہ دکشمیر یو جہای -
 کھدل تائید کھل اوہی منل۔
 پہ ۱۹۴۸ کال کی ہندو-
 ستان د ملگرو ملتو د منشور د
 پنکھ دیر شس مادی پہ بنسٹہ
 ہغہ سازمات تہ مراجعہ وکسپہ
 تر شو پہ دی خبرہ بانڈی د دو
 نوی استقلال تہ رسید لوہیوادو
 یعنی ہند او پاکستان تر منسج
 اخ او دبغغہ زفورنہ و شس
 خکھ چی پاکستان ہلی خلسی
 کولی تر خود کشمیر پہ سر
 ہندوستان تہ ستو نزی منسج

تہ راوی۔
 محمد علی جناح چی دہا۔
 کستان لو مری گورنر جسرا ل
 یو لہ انگریزی لارہ مونسٹ -
 ہستن سرہ خبری وکسپہ ا و
 دایں پہ گو تہ کرہ چی دی پہ
 دی مو قیمت کی دی چی خہلو
 اریو گانوتہ ورسپہی؟ مگر
 وروستہ پاکستان ہما ادعا وکسپہ
 چی گواکی قواوی ہی دکشمیر
 پہ عملیات کی لاس نلری۔ پہ
 دی ترتیب لہ ملگرو ملتو خغہ
 یوہ کمیون لہ ہندوستان
 خغہ لوندہ او کتہ وکرہ سر
 شو د پاکستانی قواو د خالست
 پہ کشمیر کی تر خیمنی لاندی
 ونسی۔
 د ۱۹۴۸ کال د اگست پہ
 دہار لسہ نیپتہ ملگرو ملتو سو
 پہ کرہ لیک تصویب کر چی دی
 برخی ہی در لود ی۔
 - اوہندہ
 - د جنگہ بند و لو تہین
 - دخلکو رایں را پو لول
 شو د ۱۹۴۹ کال د جنوری
 تر لو مری نیپتہ اوہند مراعات
 نشو او داخلکھ چی پاکستان
 د ملگرو ملتو پہ کرہ و نہ نلسہ
 ملگرو ملتو ہما پہ دی ہکلہ سو
 پہ کرہ لیک تصویب کی تر خو
 اور بند مراعات شی او د خلکو
 رایو تہ مراجعہ وشی۔ د بہ کرہ
 پہ اساس ہم پاکستان او ہسم
 ہندوستان باید دوا و خہلس
 قواوی لہ منطقی خغہ ایستلی
 وای و مگر پاکستان د تش پہ
 نامہ ازاد کشمیر د بر یگاروونو
 پہ جو رولو لاس پوری کی چی
 دا پخہلہ د ملگرو ملتو لہ بہ کرہ و
 خغہ رہن تہری وو۔
 کلہ چی د پاکستان درہبری
 ہلی خلسی ناکاس سرہ مناخ
 شوی د پاکستان پہ سیاسی
 او نظامی کی یو کی داسی
 احساس را پیدا شو چی دکشمیر
 مسا لہ لہ نظامی لاری خغہ
 نہ حل کپری او نشی کھدا ی
 چی پہ دی تو کہ کشمیر لہ ہند
 و ستانہ را جلا کپری۔ پہ دی
 لول د پاکستان پالیسی د -
 کشمیر پہ مقابل کی تفسیر وپوشد
 او پاکستانی تہ منسج و نیو تر خو
 داسی چاہی ہا لہ رانختہ کپری چی

وکولای شس خبر قانوی اقداما
 پہ کشمیر کی پہ منسج
 دی لول پالیسی پہ منسج تہ
 کو لو سرہ د ۱۹۸۹ کال لہ
 منی خغہ را پہ دہخدا دہا -
 کستان لہ ایرو سابلو پرلہس
 د ہندوستان پر ضد تہلیفاتو
 تہ سازمان ورکپہ۔ د پاکستان
 ورکھانیو لہ جنگی فعالیتو سو
 خغہ ستا پنہ کولہ او تلو یونین
 ہم جنگی فعالیتو نہ پسود ل
 او ہغہ ہی "انتقاد" ہما
 د فلسطینی لہ قہام سرہ پر تلہ
 کاوو۔
 د ہند او پاکستان د ۱۹۷۱
 کال جنگہ خغہ را وروستہ د سلی
 توافقات اخلا عول او داہلی
 ہی را منختہ کپری چی مولہ
 یز شرایط پہ را منختہ شس؟
 خو پاکستان چی پہ جنگہ کسی
 ماتہ خورلی د و او پہ خہلہ پری
 شوی تہ ہی داسی وپہلہ چی
 د خہلہ پر ستیز د ساتلو پہ
 خاطر خہلہ لہ "انتقام" خغہ
 بلہ لار نلری او دہی کار لہارہ
 ہی پنجاب او کشمیر وپاکل۔
 پاکستان د کشمیر کتھرو لسی
 لیک تہ و رشرہ د نظامیانو پہ
 روزنہ ہل د کی۔ او ہغوی ہی
 پہ ہغوریلو سہال کپلہ کوئی
 د امریکی متحدہ ایما ل تو د -
 افغانستان حکومت مخالفانو
 تہ ہراہولی۔ د ایندین اکھرس
 ورکھانیں در پو تو نو پینست
 او سراسر پہ کشمیر کی یو سل
 او تہ ویشٹ تنظیم نہ پہ کار
 بوخت دی چی د ہر ہم ہی
 د ہغوی لہ یو لہ فعالیتو سو
 سرہ پہ لاندی لول محرفس
 کسپہی۔
حزب المجاہدین:
 د دی گروپ ملا تہ د پاکستان
 لہ خوا کپری او آی۔ اس آی
 ہی تر شا ولاری۔ دا گروپ
 د آی۔ اس آی پہ ہکار ی
 دکشمیر دری تہ وسلہ لہر دی
 او د جماعت اسلامی بنسٹ ہال
 گوند یو پنخ دی۔ دی -
 گروپ و سلی لہ تو مانچو ہسک
 ماہیندار ہ راکت اندازہ لا -
 س ہونہ او داسی نورو خغہ
 عبارت دی۔ د دی گروپ سو
 ہم فعالیت دا ووجی ہسہر۔

مصلحتی ہا ایما لہ پارلسان
 فری ہی و تہیتا و او ہما ہی
 مہ کی۔
 د جمواو کشمیر ازادی ہنہو -
 نیکی جہیبہ:
 دغہ سازمان لہ پاکستان او
 ہند خغہ د کشمیر ازادی فر
 ہرتہ کپری وی اوہل کپری چی
 د پاکستان ملا تہ لہ خانہ سرہ
 لری۔
 د دغہ لاری لاری ہنہو کی پہ
 ۱۹۸۳ کال کی د دہلی
 پہ مرکزی جہل کی وکھول شو
 او اوسنی لاری ہنہو کی ہی اما ن
 اللہ خان نو ہنہو چی د ہا -
 کستان تر اشغال لاندی کشمیر
 کی او سہری۔
د اخوان المسلمین گوند:
 د ایو جنگی گروپ دی چی
 پہ سری تہیتو لو کی خورا سو م
 لری۔ د دی گروپ رہبری د -
 ہلال احمد ہیک پہ لاس کی دہ۔
 دغہ گروپ یو خلی د کشمیر پو -
 ہشتون رئیس شمعرا لحق لہ
 دری تہو نورو سرہ وپہتا و او -
 وروستہ ہی تول مرہ کپل۔
 داسی ہل کپری چی دغہ
 گروپ لہ پاکستان سرہ داسی
 موافقہ رسیدلی دی چی گواکی
 ملا تہ تہ تری کوی۔
دالمسیر مجاہدین:
 د ایو قبیلگی گروپ دی او د
 رہ برتر چار چار ہر ہی چی
 شفاق احمد زور نو مہری دہری
 کیسی ہل کپری۔ دا گروپ لہ
 پاکستانہ ملا تہ کوی و خود جمو
 او کشمیر لہ ازادی ہنہو کی
 جہیبی سرہ تہدی اپنی لری
 دا گروپ پہ ہر حصو کی سو م
 لری۔ د مثال پہ تو کہ کسہ د
 امنیت قوا و خغہ خوک پہ لاس
 ورعی ہ ہانو د ہغہ پہ کھان
 پوری ہو تہ تری اوہ ہو نو کسن
 ہی الہوی۔
دجانہاز مسلم قوا:
 دغہ گروپ لاری ہنہو دفر -
 دوس احمد ہابا پہ لاس کی
 دہ۔ پہ داسی حال کی چی
 نور گرو پو تہ کشمیر بیان رہبری
 کوی۔ دغہ گروپ چی دخلکو و
 پاتی پہ (۷۵) منسج کی

تورپيست شمايه



میکویند که رئیس جمهور سوریه حافظ الاسد دوستان خود را - فریب نهد • امرتوف این و یا آن شخص ولو توسط هر - کسی که اضا شده باشد مورد قبول او قرار نمیگیرد • اشها بک صیحه صادقانه به حافظ الاسد خدمت میکنند مطمئن اند که زندگی آنها کاملا تاه مین است • این مطلب را شتوربین فهورا الویزی برتراس • اس • که نیروهای امنیتی سوریه را عریس می کرد و مشهورترین تروریست - نیمه دوم قرن بیست کار لسوس ایلیچ راموس سانچس که وظایف مخصوص از جانب رئیس جمهور را انجام میداد و حالا گویا که تقاعد نموده است • نیز کاملا درك نموده اند •

ده سال قبل مجله های مشهور جهان نوشتند که کارلوس توسط رقبای خود بقتل رسید و آرام آرام فراموش میشد • انترپول و پولیس کشورهای اروپایی اظهار میکردند که وی در کسب های فلسطینی در لبنان همین جنسی و با هم در سوریه مصروف فعالیت است • اما باکمال تعجب که این همسال وی به خاطر آرام مصروف سیاحت در اروپای شرقی بود • با وجودیکه سر - حدات حدود بود اما نه برای

کشورهای سوسیالیستی همیشه تروریسم را همیشه ترویج می دهند

بین المللی را حمایت کرده اند



ایلیچ راموس سانچس خود را قربانی بازسازی می داند، امپراتوری بی پایان او همزمان با گذرگونی های اروپای شرقی از هم پاشید

کارلوس و کمپین او در ماسکوه برلین • دمشق همه میدانستند که کارلوس در کجاست و هر وقت چی کاری است •

کاروندان ریاست ۲۲ وزارت امنیت دولتی آلمان شرقی که بنام ریاست مبارزه علیه تروریسم یا د می گردید هرگام کارلوس را تحت نظر داشتند • کارلوس در سرحد هر بار با پاسپورت جدید حاضر میگردد و هر بار با پاسپورت جدید بهلمتیک سوریه و همین جنسی دیده میشد • زمانیکه در آلمان بود در ظرف یک هفته ای که در برلین شرقی زنده گی میکرد در دو هتل با پاسپورت های مختلف ثبت نام کرده است • تماس با آلمانی هانسی گرفت • بعضا برای خوشگذرانی باز میارویان آلمانی دیده شده که بسیاری وی صرف مسا له جنسی مطرح بحث بوده است •

حزب کمونیست از کارلوس کسک می طلبد :

در اروپای غربی فوجی کار - لسوس در تمام ماموریت های پولیس تکثیر گردیده است • هر آن آماده • دستگیری وی هستند • فعلا کارلوس نمیتواند محلی را منفجر سازد و پاکسی را بکشد اما وی میتواند بالای دیگران امر نماید که اینکار را انجام دهند • پسک

اینرا میدهد که کشورهای سوسیالیستی همیشه تورپيست بین المللی را حمايه کرده اند • مراکز اروپای شرقی بهترین و مناسب ترین محل برای ملاقات آد مکشان بوده است • در این جاها کارلوس سلاح و مهمات را در اختیار افراد خود قرار میداد • همان کار آنها را ترتیب میداد • اکثر تورپيست ها بعد از انجام عملیات به ایمن محلات فرار میکردند و بعد از بدست آوردن اسناد جدید به



زمانیکه در سال ۱۹۸۳ در پاریس مگدانسی همکار و همسر آینده کارلوس را با چاکه می کردند وی تلاش نمود تا پاریس را به قلمرو تروریست بدل سازد

شرق میانه پرواز میکردند • مناسب ترین محل برای آنها برلین شرقی بود • افراد کارلوس با پاسپورت های د بلما - تک بدون کنترل مرحدی از یک کشور به کشور دیگر می رفتند • در اروپای غربی آنها تورپيست بودند اما در اروپای شرقی به شایه میمانان محتیم پذیرای می گردیدند • کارلوس همیشه آماده بود تا خدمت مقابل رابه کشور های اروپای شرقی انجام دهد • در رومانی کارلوس و افرادش ایارتان مجلد داشتند • پول سلاح با سه ورت نهیست می آوردند در سال ۱۹۸۷ سه تن از رهبران این سهون چایسکو در نیمه این افراد بقتل رسیدند •

وزارت امنیت دولتی آلمان شرقی در نیمه افراد کارلوس در عارت زاد بی اروپای آزاد بسبگذاری نمود • این انفجار مهیب به تاریخ ۲۱ شهریور سال ۱۹۸۱ صورت گرفت • اولین قهر و اولین بمب :

پدرکلان کارلوس در انقلاب سال ۱۸۹۹ ونزویلا اشتراک داشت • بعد روی خوسه الاکارس سانچس اصلی سه فرزند خود را به ترتیب ولاد پیره ایلیچ ولین گذاشت • پسر وسطی وی کسه بقیه در صفحه (۹۰)

رقم بزنند هم حضور کامل ذهن
وروان طرحهای ذهنی خوبش
را جامه تخیل پوشانند و روی کاغذ
بنشانند .

وقتی قلم نی و دواتش را
برمیدارد همیشه از آنکه به ارتفاع
" الف " و حلقه " ن " بپندیشد
بعمود قاشقهای ایستاده در انتظار
د و پنجهای بید ریخ بهایان ها
ود امنه هانگر میکند و هزاران
خم و بیج دیگر سازهاوت ها
در امواج سکوت رخسار .

اود رویت هر واژه استعاروی
را میپوشاند و در مستعارها اشاره
سهولت را .

وقتی در گفتگوا کشودیم به قبل
از آنکه نخستین پرسش را طرح
کرده باشم گفت : قبل از هر
چیزی بنویسند که در جریبان
کارهای من قدرت انی و ستانی
را که همواره بمن دل آنرا
داد مانند که تا اینجا خط
بیایم به سان گرانیهاتی بن
خاطره با خود م دارم و اینرا
نیز بفرزاید کمین نوشتن حروف
را از سید محبوب الله هاشمی
مستقیماً و از برخی پیشگامان
دیگر کشور خود مان و ایران
بگونه غیر مستقیم آموخته ام .
جاد ارد با ادای مراتب
حرمت هازانان نیز یاد کردی
داشته باشم .



سالها پیشتر از امروز زمانیکه او در
مکتب درس میخواند مخطاطی
یک کلمه بود همه خاطر اینک
صرف میتوانست " الجبر " را خوب
بنویسد .

همینفاننش به او کتابچه
های الجبر شانرا می آوردند تا نام
مضمون خطاطی شود .

و گویا امروز همین جا آغاز شد .
دیدم خوانند و نوشت همه گفته
شاعر تا به این ثابت که بهیسی
راه پیوست .

باری آنچه در روز اول کار درست
تازه گی دارد به برخورد و اعلام
مواضع وی در برابر خط و جملوه
های آنست ه زیرا انقوش کلیات
رانه از دیدگاه حروفی - کسه
مظاهر تحریری و تصویری کلا پاند
بلکه از چشم انداز موسیقاییها
صعری نظاره کرده است .

اگر او را شاعر حرفها و مینوسین
واژه های بنامم سخنی به گزافه
ننگته ام ه زیرا در باره بی از موارد
او عناصر اولیه هنری را در یک
آموزه چنان به هم میپوشاند که
گاهی به راحت میتوان راگسی را
از مقام یک کلمه شنید و استعاروی
را از زبان نمود هاشمی مشق
هایش دریافت .

هنگامی که با عشق و علاقه
فراوان میخواند عناوین زیبا
ویکری را در جبهه و دامان صفحات

انجا که زبان ترا نبود در کف دست

از خاتم سبزه سبزه کار چه آید

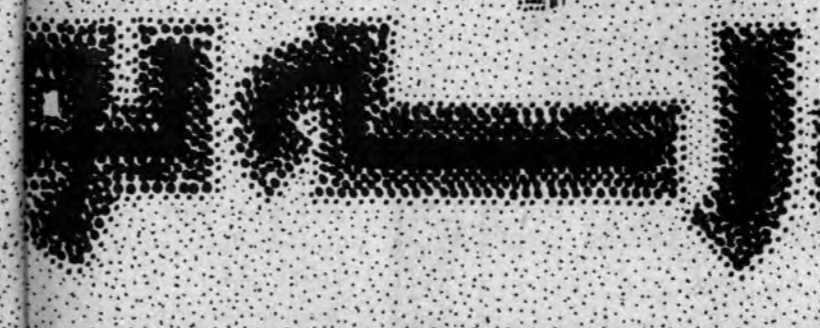
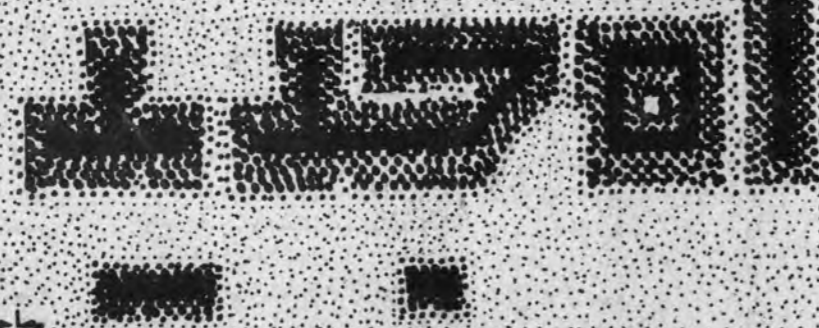
جهان انفس و غیرها



در خطاطی معاصر ما

یک

یک



کتابت کتب با کمال

مباحثه کننده اس



میخواهم درصف کوتاه طراحان خنستم نه درصف طولانی خطاطان پیرو شیوه های کلاسیک

این کار خط نه تنها در روی کاغذ بل بر روی نوارهای فیلم های هنری نیز ساخته کار برد وسیع داشته و چنگک خوشی برای مجبور ساختن تماشاچی برای تماشای فیلم های هنری و مستند بوده است افزون بر این خط در عنوان بهیتره من وسیله تبلیغ برای فروش کالا های صادراتی نیز بوده است زیرا در تمام جهان پر فروش

چرا این بیشتر علامت خط های اندک در آنها عناصر زیبای گرافیک نیز شامل بوده و پیام دلخواه افراد و اشخاص را با این ذوق آنان انتقال داده است امروز اینجا و آنجا از خط های من در آوردی سخن میگویند - به هر حال نظر شما چیست ؟

من به اصطلاح " من در آوردی " موافق به شرطیکه با تحقیر و کوچک بینی همراه نباشد چون هنرمند کسی است که کاری را انجام میدهد که افراد عادی از عهده آن برآیند نمیتوانند اگر به اصل کلمه " من در آوردی " توجه شود خود همین کار قابل احترام و ستایش است زیرا کاری صورت گرفته که تازه کسی دارد و قبل از آن توسط کسی انجام داده نشده و اگر این موضوع را از من دریغ نکنید و (صرف در مورد خط) راجع به کلمه " من در آوردی " صحبت کنیم به این نتیجه می رسیم که بالاخره همه خطوط زیبای رایج در جهان و جامعه اسلامی (که امروز مرجع اند) و ناهمه به آن افتخار کرده و حتی دانستن آن را محک دانایی هنرمند در هنر خطاطی من دانیم نیز زمانی " من در آوردی " بوده اند - یعنی هیچ یک از این خطوط از آثار

خط نیست که آرزوی چشمان میدانم

به اجازه شما از خط منی آغازیم - از موقعیتی که شادمان آن قرار دارید در باره عنصر خط چگونه می اندیشید ؟ - به عقیده من همانگونه که پیدایش خط در اثر احتیاج به یک وسیله موثر و کارآیی است با این مفهوم و تفهیم و انتقال پیام ها میان انسانها در زمانه های گذشته ایجاد شد و شکل گرفت از نظر خطاطی هم یک قسمت زیاد اختراعات فرهنگی جوامع را حسب کرده است چه به وسیله همین خطاطی و خط ازبیا بوده که آثار گرانبها و قابل

نگهداشته در آرشیف ها بوجود آمده و سبب غنای هنری هرچه بیشتر فرهنگ و تاریخ هنری کشورها گردیده است اما وارد شدن خط در عنوان خود یکی از شیوه های بسیار زیبای به کار برد خط است چه اکثر توجه صورت گرفته است برای جذب خواننده به طرف مطلب از عنوان بسیار زیبا کار گرفته شود تا خواننده با خوانش صرف چند کلمه زیبا منحوت عنوان علاقه مند گردد تا از متن هم تا حدودی آگاهی یابد

ترین اشیا را پدیدها همی تشکیل میدهند که در مورد آنها از نظر شکلی و ظاهری تبلیغات زیاد صورت گرفته اکثر مغازه هایی دارای بیشترین تعداد مشتری بود ه اند که لوحه های بسیار جالب بزرگ و نمایشی داشته اند این موفقیت زمانی بیشتر از پیش نصیب خط گردیده که عنصر گرافیک در خط وارد شد و به خط از لحاظ ظاهری و نقش آن در روی کاغذ و دیوار شکل های بسیار زیبا و اثر آفرین داد چه امروز همه

جهت به گونه ای امروز موجود نبود و در یک زمان معین توسط فرد و یا افرادی از جامعه در زمانه های معین تاریخ بنا بر ضرورت عنصر ایجاد شده است - بنام هر خط در زمان ایجاد و ابداع خود شرم در آوردی بود و چگونه است از تراوش هنری و فکری کسی یا کسانی که بعدها به مراحل رشد و کمال رسانیده شده است

و خطهای هنری ۴۰۰۰ - یا معذرت باید نخست همین اصطلاح غلط معروف " خط های هنری " را تصحیح کرد - به عادت بر آن شده که خط هنری به انواع و اقسام خط هایی اطلاق میشود که دارای شیوه های تازه بوده و در این چند سال اخیر توسط هنرمندان رشته خط ایجاد و ابداع گردیده است اما اگر ما و شما هم به عنوان منتقدان این کشور با این کلمه به همان شیوه ناست درست کار برد آن برخورد کنیم

اشتباه بزرگ نموده ایم - من رسالت دارم به عنوان یکی از دست اندرکاران و راهبران ضرورت است باید به اصلاح همین کلمه بهر دایره و زمانی میگویم خط هنری و منظور ما همان خط های یاد شده در بالا است به این معنی که گویا سایر خط ها هنری نیستند - باید علاوه کنم که خطاطی هنر است و خطاط هنرمند بنا کلمه جامع هنر را نباید مختص ساخت به اشکال و انواع نو ظهور خط

میشود به هوش اصطلاح خط های هنری اصطلاح دقیق تر خطهای " دکوراتیف و تزئینی " را به کار برد که بیانگر شیوه جدیدی از خطاطی یعنی آمیزه ای از گرافیک و خط با اشکال زیباست در قسمت دوم که میگویند خط های دکوراتیف فاقد اصالت

هنری اند این هم نظری است ناخوشایندانه و تنگ نظرانه زیرا اگر کسی در زمینه خط اشهر زمبایی می آفریند و ما را وامی دارد تا آن را خط هنری بگویم پس که کدام اصل یا اصول دیگری میتواند اجازه دهد که به همان عنصر زیبا و گیسرا که ما را تحت اشباع قرار داده بگویم اصالت هنری در آن موجود نیست در حالیکه امروز همه جهان را همین شیوه های تازه خط بسوی خود کشانیده است و از آن استفاده های گوناگونی مینمایند که من در آغاز به آن اشاره کردم اگر به سهمی از گفته خود یعنی نداشتن اصالت هنری موافق بوده و بافتشاری نمانیم دیگر ضرورت نیست که اصطلاح خط هنری را نیز قبولدار شویم از سرگذشت و سرزشت خط این مستقیم ها و مضنی های سرگردان در دیار ما چه می گویند ؟ - با تاء سف باید بگویم که در کشور ما خط نتوانسته از ارتفاع سه نقطه الف " ا " و حلقه سه نقطه نون " ن " پا فراتر رود یعنی خط خلاصه شده به شکسته نستعلیق نسخ و ثلث و قسما خطوط مربع و معمول زمان (لطفاً صفحه برگردانید)

Advertisement for 'Saman-e-San' (سمانه سن) featuring a film strip graphic with various text elements like 'تاریخ مویبی از یک سرزوب شمشاد شیر' and 'دولت دارم محبوب باشم'.

گذشته چون تملیق و پیمان
ور قاص کوفی و غیره . . . که
قابل توجه چندانی نبوده اند.
در اینجا هرکس از ارتفاع معین
و حلقه‌ها تمهین شده خارج شده
دیگر تنها خطاط نبوده بلکه
در مورد تمهین ها و تحریف
های نیز صورت گرفته کمتر
نتیجه آثار زیبای تازه و قابل
قبول برای همه جامعه و جهان
در هنر خطاطی معاصر کشور
وجود نداشته گو یا انحراف
از محدودی های وضع شده
خط جرم تلقی می شود ؟ و -
مصرف دیگر خطاط نیست
با آن هم در بخش ایچسا د
آثار هنری به شیوه کلاسیک کار
های زیبا و انگشت سازی از
هنرمندان رشته خط داریم
که از آن جمله نوشتن و تند -
هوب حاشیه های قرآن مطبوعه -
الفان را توسط استاد قباله -
بن چستی و میر محمد باغی -
زاده یاد آوری کتمه محترم
داود میرزا غزنوی نیز تصمیمی
داشت در زمینه نوشتن قرآن
کهم که نبدانم کار به کجاست
انجامید .
اما درین جا اکثر آقا و
ها در حالت کنونی در کشور
ما بر سر راه داشتن و درست
نوشتن خط های مروج زبان
اصبی و فارسی اند که بارها
و بارها پیش از امروزه مراتب
زیبا تر از امروزه توسط استادان
و هنرمندان نامدار رشته خط
رقم زده شده و تکرار آن با ز
خوانی و باز نویی نرفته است
آشنا با گوش هیچ کسی به خود
این جرأت را نداده که لااقل
برای یک بار تجربه هم یکبار
محدوده های قبول شده خط
در صدها سال قبل فراتر گذاشته
و چیزی بر آن اضافه کند .
کو یا هنرمندان رشته خط
هیچکس میشوند خط (مخصوصا
نستعلیق) در زمان مهر عماد
به اوج قانونندی و زیبایی
خود رسید همین کافی است ؛
در حالی که میشود با تحقیق
و پشت کار این دایره ها مد -
ها و کثیر بنا را باکم و زیاد

نمودن و چرخش های متنوع
هنوز هم به شکل زیبایی
آراست و خط تازه بی به وجود
آورد چه خود نستعلیق هم
از امتزاج دو خط معمول نسخ
و تملیق به وجود آمده و همدا
رشد و انکشاف کرده است .
هنرمندان ما نباید رسالت
خود را انجام یافته بدارند ،
در اینکه خط های مروج دارای
فنان قواعدی اند و باید صرف
همان قواعد معمول را آموخت
و آموختان البته این کار برای
آغاز هنر خطاطی یک اصل
است که نس توان از آن عدول
کرد اما دوام یک نواخت آن -
کف چندانی نخواهد داشت .
در حالی که به پندار من
اگر کسی جمارت کرده و جرأت
کند تا یک چیز تازه و میسک
حرکت تازه بی ربه یک بخشی
از خط که موجب زیبایی و مورد
قبول واقع گردد در خط وارد
کند امکان تکامل و زیبایی های
هنر هم بیشتر ربه هنر خط
میدهد که این تلاش به خاطر
و زیبایی این مستقیم است
و مستقیم های اشکال و انواع
کو تا کین آن باید ادامه یابد
هرجا میانگونی که از اجتناب
خطوط منحنی و مستقیم اشکال
لا پشتهای و متعدد دی به میان
می آید . در زمینه خط نیز می
توان عناصر بسیار تازه و زیبای
را در خط وارد کرد که اگر امروز
قابل پذیرش نیست زمانی بر آن
در نگه شده و در خور تا مسل
خواهد گردید .
به گونه مثال هنرمندان پیش
قدم ایرانی و یکی از هنرمندان
خوب خود ما اسرارعلی رودس
به این نکته بسیار قبل از امروز
متوجه شده و تشنه در آمد و ده -
های معین خط باقی نماندند
و پایه میان آمدن هفت هفت
نوع خط رسالت خود را انجام
یافته نه پنداشتند آنها خط
های زیبای را ابداع کردند
که یکی از آن امروز بنام خط
" ایرانی " یا خط روز نامه بی
یاد می شود که نهایت زیبا
با قاعده و هنرمندانه است و
استاد رودس یا نیز با ابداع خط

" برسی " که توسط مویک
نقاشی نوشته می شود . سر
مغلق از یک نوع خط زیبای
بسیار معمول آرایه داشته اند
و هیچکس ادعا کرده نمیتواند
که این خط ها مخصوصا خط
روز نامه بی فاقد اسالت هنری
است . اگر چنین می بود امروز
کشورهای اسلام منطقه مخصوصا
صا ایران و افغانستان راستقعد
ایرین نمیشاخت تا ازین خط
به پیمان و وسیع استفاده کنند .
این کار به معنی عدول از قواعد
هنر خط نیست فقط تمهین بوده
بسیار هنرمندانه و عاقلانه که
امروز انواع خط های روز نامه بی
نه تنها به عنوان خط های
زیبا بلکه بسیار معمول در آمده
و ساحه کاربرد آن هم بسیار
گسترش یافته است .
در حالیکه این خط ها نه
نسخ اند و نه هم نستعلیق .
به طور خاص وضع و حالت
حسن خط در یک کتابچه مقدراتی
دارند ؟
- در مورد وضع حسن خط در
مکاتب باید گفت که این پروژه
نیز چندین بار پیشتر صورت
گرفته در مکاتب علم خط صورت
نیگرفت بل مرتکب شدی و انحراف
خود سرانه خط صورت میگردد
که نواقص این شق و تمهین به
مراتب بیشتر از کیالات آن است
زیرا برای تد ریس حسن خط در
مکاتب معلمان مسلکی توظیف
نموده بلکه اکثر آهن خط تو -
سط یکی از معلمان کفو -
دش تهیه خط و هنر خوش
نویسی بلدیت ندارد کنترل
شده و در آخر سال احسان
گرفته میشود . در حالی که
موشد با استخدام معلمان مسلکی
درین رشته که یقینا تعداد
شان هم کم نیست ، تد ریس
مضمون حسن خط در مکاتب
از نظر تملیق انکشاف یافته
و این کار نمایشی ربه یک کار
شمش و خوب تبدیل سازند .
همین اکنون در پوهنهی هنرها خط
صرف در محدوده یک مضمون
شامل دیپارتمنت گرافیک و
قصاص دیپارتمنت نقاشی باقی
مانده است در حالی که باید

خط در پوهنهی هنرها مانده
سایر هنرها دیپارتمنتی داشته
و حتی انواع و اقسام خط مبتدا -
ند به تنهایی منحیت مسک
مضمون درسی تد ریس شود که
این کار را می توان ازلیسه هنر
ها آغاز کرد .
اگر در هنر نیز جای ضابطه های
اصلی را رابطه شخص گرفته باشد ؟
پاه تاثیر که درین اواخر نه
تنها در زمینه هنر خوشنویسی
بل در تمام عرصه های هنری
علاقه شخصی بسیار دیده خصل
بوده و تصادفا کسانی با لا -
کشانید شد مانند که حق شان
نبود ؟ در روز نیست که کسی
یک کار هنری خوب را انجام
میدهد فوراً بدون در نظر
داشت توانندی هنرمند در -
اجرای کارهای خوب بعدی یا
وی مجامه صورت گیرد و ایسی
اولین مصاحبه بعد از حتم آخرین
مصاحبه را هم به نتیجه برساند .
مثلا وقتی هنرمندی به اصطلاح
" گل میکند " باید قدری تأمل
بل کرد که چه قدر توانایی
در این رشته است تا این گل
شکفته نگردد و از این
روز به روز در این رشته و اگر این گل
کردن و پنهان تابع طبع طبیعت
خودش باشد که هنرمند کار
نگردد باید باز شکفتن زیبا آرایه
شده و با پیرویدن زیبای و حیات
هنری اش را از دست داد ما ست
در صورتی که توانایی در احم -
لت شکفتن را داشته باشد حق
دارد قدر دانی و قدر شناسی
بیشتر شود .
لطفاً برای خواننده گان
در باره نقاشی خط روشنی
بندازید ؟
- عرض کنم که نقاشی خط عبارت
از پرداخت تصاویر زیبای
است که از ترکیب کلمات و جملات
نقش زیبا و دلپذیر بر سر
پهنند آرایه کند و به
اثر نقاشی بر علاوه خط زیبای
هایی نیز از نظر نقش نگاری
" نگاره گری " داشته باشد
که درین حالت بیشتر شکل و فرم
ظاهری خط به حال خودش
باقی بماند و تقریباً قواعد
هنر خوشنویسی نیز در آن در

نظر گرفته می شود صرف برای
پیدا یی زیبایی بیشتر
نقش در قستی و یا قست های
از خط تعمیراتی به وجود می
آید که بجاست درین جا از جمله
هنرمندان زیاد این رشته نام
دو هنرمند سرآمد آن را بهرم
که خوشبختانه یکی از آن ها
اسرارعلی رودس هنرمند هم وطن
من و شماست که تا به
" کبکشان " وی غوغایی را
در کار نقاشی خط برآه انداخت
و هنرمند دوس را که کارهای
بسیار زیبا در رشته نقاشی خط
داشته و تقریباً از پیشروان -
همین رشته خوشنویسی است
نیز نام برد ، ایشان آقای جلال
رسولی اند که نایشگاه های
متعددی در زمینه نقاشی خط
داشته اند .
اما طراح خط چنانچه
در پیشتر پیداست حالت
درین حروف کلمات در خط
های نظم هنرمندانه و قیاسی
پیدا شده را بر یک بند کاشکی
جدیدی به نقاشی نقشی
برای خود می دهد
درین حالت در کمال توانایی
نشان می دهد و در
به شکلی نمایش میدهد و بیرون
خط و طرح از روی خط و بیرون
و کلمات آرایه میکند که تا زم
گی و بدعت خود را داشته یا -
شد و اکثر آیه عنوان میشود -
کار باقی ممانند من در زمینه
طراحی خط یک معیار کارهای
نموده ام که قسمت زیاد آن ساخته
و پرداخته خودم است . مثلاً
در یکی از عناوینی که برای -
اخبار هفته طرح کرده بودم
" پیمان زخیمت " بود که
حتی یک خواننده هم سواد بیسی
سواد هم اگر با آن مواجه
گردد ، از شکل آن می
تواند محتوا و عنوان را واحد و -
دی در یابد . بدینگونه کدرین
طرح از طاق تاریخی که
یاد آوری آن محل موجود است
همان پیمان است (تد اعی میکند
و شکست و ریخت هایی که به
آن داده شد ، بیانگر ویرانی

و زخیمت که بر پیمان ، این
و لسوالی زیبای شهر کابل که
زمانی مناسب ترین تقریباً شهر -
پان کابل بود وارد آمده و ابر
سیاه هم که مکمل نقطه در کلمه
پیمان است بر ساند کفرزدگی
در آن جا در حال تازا ج است .
هم چنان در یکی از شماره های
مجله " سیارون طرحی از کلمه "
چنگ داده بودم که خود عنوان
معرف جنگه ایرانی ، بر پادی و
تباهی است و در آن برای هر
خواننده و ناخوان تقریباً یک
سان است . به همین گونه
طرح هایی از خون و
درین قسمت می خواهم
یاد آور شوم که من هیچ گاهی
نخواست ام که پیرو سبک کلاسیک
در هنر خوشنویسی باشم و اصلا
نیخواهم که به عنوان خطاط
سبک های کلاسیک معرفی شوم .
اگر معرفی در کار است سرا
صرف باید به عنوان یکی از
طراحان خط های دکوراتیف
در کشور دانست و سی
نقشه های من برای اینست که
طراحی و کلمات در خط
های من در کمال توانایی
نشان می دهد و در
به شکلی نمایش میدهد و بیرون
خط و طرح از روی خط و بیرون
و کلمات آرایه میکند که تا زم
گی و بدعت خود را داشته یا -
شد و اکثر آیه عنوان میشود -
کار باقی ممانند من در زمینه
طراحی خط یک معیار کارهای
نموده ام که قسمت زیاد آن ساخته
و پرداخته خودم است . مثلاً
در یکی از عناوینی که برای -
اخبار هفته طرح کرده بودم
" پیمان زخیمت " بود که
حتی یک خواننده هم سواد بیسی
سواد هم اگر با آن مواجه
گردد ، از شکل آن می
تواند محتوا و عنوان را واحد و -
دی در یابد . بدینگونه کدرین
طرح از طاق تاریخی که
یاد آوری آن محل موجود است
همان پیمان است (تد اعی میکند
و شکست و ریخت هایی که به
آن داده شد ، بیانگر ویرانی

یکی از آرزو های من این است
و از خداوند برای بر آورده سا -
ختن آن طلب کمک و توفیق مینماد .
هم که روزی بتوانم و یا بتوانم
خطی ابداع شده یا قوا عدد
خودش را از آن خود داشته
باشم که در کشور و منطقنا م
خط افغانی یاد شود چنانچه
یک بار در زمان وزارت مرحوم
دکتور عبد الرحم نوبین امین
کار توسط استاد اسرارعلی رودس
روی دست گرفته شده بود که
به نتیجه نرسید . من همین
حالا بالای این رسالت خطاط
تاریخی کار میکنم ضمناً یکی از
خواسته های تمهین سر رشته
و سر مشق در بخش طراحان خط
برای تو پر دازان و علاقه مندان
خط های دکوراتیف است .
وقتی در یکی از نشریه ها
عناوینی را که قبلاً توسط من
و اسرارعلی رودس در کمال توانایی
نشان می دهد و در
به شکلی نمایش میدهد و بیرون
خط و طرح از روی خط و بیرون
و کلمات آرایه میکند که تا زم
گی و بدعت خود را داشته یا -
شد و اکثر آیه عنوان میشود -
کار باقی ممانند من در زمینه
طراحی خط یک معیار کارهای
نموده ام که قسمت زیاد آن ساخته
و پرداخته خودم است . مثلاً
در یکی از عناوینی که برای -
اخبار هفته طرح کرده بودم
" پیمان زخیمت " بود که
حتی یک خواننده هم سواد بیسی
سواد هم اگر با آن مواجه
گردد ، از شکل آن می
تواند محتوا و عنوان را واحد و -
دی در یابد . بدینگونه کدرین
طرح از طاق تاریخی که
یاد آوری آن محل موجود است
همان پیمان است (تد اعی میکند
و شکست و ریخت هایی که به
آن داده شد ، بیانگر ویرانی

های بجزرم و بجای در آن
صورت گرفته من و ماقصرخو ام
هم بود اگر فرصت یاری کرد
طرح های جدیدی را با تمهین
القبا می مکمل ز بان در ی به یاری
خداوند جلال برای استفاده
علاقندان آن آرایه خواهم داد -
شت تا مانند شناخت جای
" د " و " ق " در رسم الخط
کلاسیک مخصوصا نستعلیق ،
جا های مناسب تمام حروف القبا
و ترکیب آن در نظر گرفته شده
باشد .
نباید سبزه بی بود جا مطلب
و جا گیر که به هیچ رو نیست
دیگری مجال استفاده از نسو
و آفتاب و آب را نداده هیچ
رشته هنری را نمیتوان اوشی
قلند کرد زیرا اگر بگونه ارت هم
به هنرمندان منتقل می شود
مالک اصلی آن طبیعت است
و این سرمایه شخصی نیست که
توسط حق استفاده از آن را خود
هنرمند و قابل هنرمند داشته
باشد و پس و دیگران به پیمان
اینکه در قابل هنرمند پسر که
نقده و تولد نیافته اند پیمان
از این میراث محروم اند .
" د و یگر ؟
- یکی از کارهایی که زیاد از آن
استفاده کرده و تقریباً از آغاز
گران آن در کشور می توانم
باشم همانا برگردانی (چون
کلمه مناسب دیگر درین زمینه
نیافتی) خط های معمول بودن
لا تین به رسم الخط در ی است .
یعنی همانگونه که یک اثر ادبی
ارزشمند توسط ادیبی ترجمه
و برای خوانش مردم هم زبانش
آرایه میشود من نیز خواستو
ام تا اشکال بسیار زیبا و دلپذیر
نخط های لاتین را که در ذات
خود از نام و شهرت بر خوردار
بوده ، به رسم الخط در ی بر
گردان و به اصطلاح " ترجمه "
نام . البته با حفظ تمام قواعد
و اصول آن که هم یک اثر تازه
هنری در زمینه خط به وجود
آمده و هم از تجارب بسیار شمر
و نیک هنرمندان رشته خط در
جوامع مختلف و پیشرفته بشری
بقیه در صفحه (۸۳)



دخالی رشید لیکنه

لکه د پخواپه شان نن هم
سپاروختی پوره شوه د هغه
عاد ت وچی سپاره کله وختی
پوره شوه د کوتی په برنه کې به
بی تری پوره سپورت باندي
لخان بوختاره د دوه ورځی
کیدی چی د چا خبره چورت بی
پراپرنه وځکه ابله ورځ چی هغی
میلستیا تللی و هله د دوه ور
وزیرانود میرنود اخیږی اورید لسی
دی :
د غناغلی چی زموږ
په څنگه کی ولاید میږی ؟
نه د اڅوک دی میرمن
بی د یرتکلی معلومیږی
د افغان پاجا امان الله
دی او هغه بی میرمن ده د هغی
نوم " شریا " دی
بی پیرانده هوه د اده پسر
لوی سپی دی افغانستان هغه
سپی لمانگی زیانوڅخه خپلواک
کیږو انوسوس چی اوس بی هله
په هغه خپلواک وطن کی خای
هسته اوس د لکه مالهردی
ایرید بی
د نښود اخیږی بی وایریدی
لک شریا هواریدی هغه
د دوه په ذهن کی د غی خبری
چی :
- انوسوس چی اوس بی هله
په هغه خپلواک وطن کی خای
نشته هوانوسوس
نور بی د روم د ښارد هغی
ښکلی غمی ښکلا سازونه او ه
ښکلود نڅا وود نازونو تیرم اوسنازک
شرنگه ارنه شوکتی څکه بی ملک
ع سترگی وروایولی ه کی سترگی
بی حیران حیران یوه اوبل تیره
سره وکتلی ه شریا په زده
زده وده وده د لاسه بی وره ووی
په اگاه پشته ای گپا بگود بی
ازی گپا ماز یاد میښیوم مخی چا و
چی ؟
مگر ده بیاهم صبر وکړه پاتس
شوه هرڅه بی لیدل سازونه
ښکلا وې نه مننه سرما وچین
خو ده یوازی په زموسترو کولیدل

انوسوس زړه په سترگو کی بی هم
هغه یوه خبره وه اود هغی انگازی
چی :
- انوسوس چی اوس بی هله
په هغه خپلواک وطن کی خای
نشته
هغه غی خبری بی چورت و ر
خراب کړی په د قسم پاره چی
له سپورت کولو را بی غه شو
مخاڅ هغی کوتی ع ورننو ع
چی هغه په د خپل وطن بلله
هو " وطن " څکه چی په دغه
کوچه کی دده د وطن غمیزونه
انځورونه هکتابونه هخوازه او ترخه
یاد کارونه ټول اخیږی و کله چی
په دی د غی کوتی ع ورننو ع و
ساعتونه ساعتونه بی هغی کی د
د خپلو تیرو شوو ورځو خاطری
اورنظری کتلی او هغو کی په د و ب
و مهم غو کی په بی وطن ه د وطن په
سپینو او ویرت غرونه هکابل او
ښکلی کند هار او هله به بی
کند هاری ارواح چی د پاجا ه
روستی خاطر بی د هغی د تنگ
په سترگو کی هره شیهه برمنده
اورویا پونه ووتر سترگو سترگو کید ه
هو اعلی حضرت په دغه
پنج تری پوره ووی په خپله کورنیه
وطن کی ناست و نن بی
زور وورځو څند وکړه بی پاجا و رت
ووی و بهی بی د روم د وزیرانو
د میرمنو خبری اتی اود هغه و
شرنگه نږی نږی په ښځینه قیز
کی ترغوز وکیده چی :
- انوسوس چی اوس بی هله
ده همد ا خبره تر همد قضا په
رسول و چی خد متکا وور خلاص کی
- اعلی حضرت د انتظار
په کوچه کی یوازی اوس لیکوال خواهی
تاسو ووی بی)
خبره همد اسی نیکمی هاتی
شوه هغو شیبی بی په سترگی
شهره خد متکاره سترگی سترگی وکتلی
بیاهی وور ووی)
- بی بی ع د غی غوز وور کړه
غو شیبی لانه ووی وتلی چی ملک
شریا راضی ه
هغی ع بی هم سترگی
سترگی وکتلی هغو هغه ورته موسکری
شوه :
الحه چی کوم ایرانی لیکوال

راضی ه غوازی له تاسره ووی بی
اعلی حضرت په داسی حال کی چی
د تیارې تلوسه ورسره پید ا شوه
د ا خبره وکړه چی :
- ایرانیان عجب خلک دی
د انوروم ایرانی دی چی راځی
نه پوهیږی چی دی په ماکس
څه لیدلی دی ه ملک شریا
اعلی حضرت د کتی لپاره تیار کړی
خو د رشی بی په سترگی سترگی
بدن کی ظاهره پید ا شوه
برسیده د ولید انتظار کوتی
پرخوار وروان شول هغه متکار
ویرانسه او په کورنیزو نوسول
امان الله خان اوبلکه د وایره په
تاکلیو څا پوکې په د برعادی ه ول
کیناستل ه یوازی ایرانی لیکوال چی
لخان بی نامد اور و مرفی کی لا
ولا یه اعلی حضرت هیله وکړه
چی :
- میرمنی وکړی هکنسی
خوشاله بی
اواحد نامد ار خبره په ل
کړه هغه په فارسی خبری کول بی
د دی لپاره په هغه رنگین روم کی
د ا هم بی تملو چی څوک د دی تله
د دی په ژوبی کړی هوه
نسی پږی لگیدی هخوږی پږی
لگیدی څکه بی په کتو کی هم
زیات وخت مخاڅ لوی تله
ورکاوه
احمد نامد ار اعلی حضرت
په ۱۳۰۷ کال کی په ایران کی
لیدل و ه مخاڅ بی ورته کتل مگر
په سترگو کی د اعلی حضرت
همافه د بد په همافه له افغانی
بزه په که څېره ه د خپلواکس
هنگاه ه اود نږی د یوه ستر
ځواک په مقابل کید د ه پارید
د اټول اوتیل اورا اوتیل ه هنج
بی داسی فکره کاوه چی
گواکی اوس د هغی لوی خبری
اوهغه پرت په وړاندی په دغه
حالت کی ناست دی ارام
ارامی و ه هله مخاڅ د کورنیه
په کچ کی یوگله ان ښکاره ه ه
زهی گل بی د سپی مطر نه په
ه بی بی پورای سره وروایول
داسی فکر کیده لکه چی هغه
گل هم بی منومی گل و څکه
د ورسره زیات کشفینه د رسو
سات . . . (۸۷) مخ کی

بازار گذشته

پیکوپی های یوسف

یوسف از همه ان محتشبا و دامپایی که بر سر راهش گسترده بودند و حرفه‌ها که در اطرافش میزدند بافت و پاکدانی بگذشت بانوی عزیز همه رنگها و زینت‌ها را برای فریبش بکار برد و ولی کوچکترین اثری در جلب نظرش نکرد بلکه همچنان در پیسزای وی اعتنایی خود پانتهای افزود و بخدا پناه برد و ایما کرد که نسبت به لیمتمش خیانت کند. آنگاه زن او را بقصد سوختن ساخت و پس گواهی از خویشان خود تریطلان سخنرا آشکار کرد. پس از آن زنان مصر بالطایف بیان در مقام فریبش برآمدند ولی عزم آهنین و قلب نیرو مندش مثل لزل نشد.

این علامات پاکدانی و غت و غوی و امانت ذهن عزیز را از هر شبهه ای بیبراست و ولی هسر او که پنهان صبرش لهریز ورشده امید شراز یوسف گسیخته بود و از طرفی دل و اراده شوهر را چون لنگه در دست داشت و پیش شوهر شکایت کرد که یوسف مرا رسوا کرده و ساحت شرف و دامن عتم را بتمت آورده است و ازینو باید او را بزندان افکنی و انتقام را از او بستانوی سوز د رومن را تسکین دهی.

عزیزه خواهش او را بپذیرفت و فرمانش را گردن نهاد و یوسف بیگناه را تسلیم زندان کرد و ولی یوسف محنت تازه خود را با ثبات صبران و عزم مو شان استقبال نمود.

یوسف زندانی

یوسف بیگناه برخلاف حق و عدالت بزندان وارد شد و بپایه عدل و داد الهی خویش را بآن محیط و حفت و غربت تسلیم کرد.

فرزند یعقوب و سلاله ابراهیم با وجود انی آسوده و روحی غنغنون و دلی آرام بزندان گام نهاد و با خود فکر میکرد این زندان با تاریکی و اسارت و ظلمت و بند هایش پیش آن فته ای که اطرافش بهاکرده و دامسی که برای گرفتارش نهاد بودند چه اهمیت دارد؟

باضعفان و نصیحت تیره بختان و گمراهان مشغول شد هر پاداد از کتاب معرفت

برایشان همخواند و پرتوی از علم و فضل او در محیطشان هم افشاند. تازند انهان و آشنای گرفتند.

وقتی یوسف بزندان در افتاد و دو جوان از در باربان همپا او زندانی شدند یکی ساقی شاه و آن دیگری سرپرست خوان طعام او بود. ایند و نفرم در تحمل رنج زندان و ذلت اسیری وقید و بند با او شریک بودند. یکروز صبح که پس از بدین رویا های هردو از خواب بیدار شدند و خاطری پریشان و دلی مضطرب داشتند و بجانب یوسف شتافتند و تمبیر خواب خود را از او خواستند.

ساقی گفت: من شب دو شبین بخواب

محیط زندان برای پیشرفت دعوت و نفوس کلمات بسیار مساعد بود زیرا سکنه آنجا مرد می بودند که فقره و حشان را تهنید سپ کرده و و مظلومیت ایشان را بخدا نزد یک ساخته بود و فقر او مظلومان همیشه برای پذیرفتن حق و قبول هدایت آماده ترند.

در این میان که یوسف خود را برای دعوت بحق و اعلام کلمه توحید آماده میساخت ناگاه آمد و جوان وارد شدند و خواب خود را شرح دادند. یوسف دید فرصتی مناسب برای نشر دعوت پیش آمده و پس رو بزندان ایشان کرد و گفت:

ای قوم غیر ازین تنها که میپرستید و فوق معبود های که بآنها تقرب میجوید خدا است که بمن و حق فرستاده که شمارا بسویش رهبری کنم. و این خدا ایان که شما میپرستید از روح و اهریس گرفته تا مجسمه ها و پند ها و مخلوق او هم شما بدرانسان هستند و در پرستش آنها هیچگونه دلیل و برهانی

خود ایان داشت از اینو چون میدانست ساقی آزاد میخورد و گفت: چون از زندان رها شدی و قصر شاه درآمدی باو یاد آوری کن که مظلوم بیگناه و متهم بی تقصیر همچنان در گرو زندان و زنجیر است.

صحت تمبیر یوسف آشکار گشت: یکی از آند و جوان آزاد بود یکی بدار آویخته شد و ساقی چون بدر بار رفت و بکار خود مشغول شد یوسف را فراموش کرد و شیطان یاد او را از خاطرش محو نمود. و یوسف همچنان سالها در زندان ماند.

یکروز صبح شاه با حال پریشان و اعضای خسته و اصابی فرسوده دید که از خواب بگشود زیرا شب دو شبین خواب مهم دیده بود که خاطرش را پریشان و خیالش را ناراحت میداشت.

گفت: من در طالع رو یا هفت گاو نره را دیدم که هفت گاو لاغر آنها را میخورند.



یوسف به دعوت حق پرداخت

دیدم که گویا در رزستانی سبز و خرم بودم و جام پاد شاه را که در دست داشتم از آب انگورها پر میساختم.

سرپرست خوان گفت: امان چنین در خواب دیدم که سید های پراز نشان و انواع طعام بر سردارم و دسته ای از بندگان از هوا بزم میآیند و آنها را بر سر میبندند و بجایی دور دست میبرند. آیا ممکنست با سابقه ای که از فضل و معرفت تو دارم تمبیر خوابهای ما را بیان کنی؟

یوسف پیش از این جریان به مقام رسالت بیگانه پیوسته رسیده بود و خود او را فرمان داده بود که همان وظیفه پس ران دنیا کانش یعنی دعوت بتوحید و افروختن چراغ ایمان را برمهده گیرد و خاصه آنکه

ندارید. اکنون اگر برای صدق دعوت و نبوت من دلپایی میخواهید بهای عهد تا خواب ایند و جوان را برایتان تمبیر کنم و ببینید که چگونه حوادث فوق آنچه من بیان میکنم جریان می یابد.

یکی از ایند و جوان بزودی از زندان آزاد میگردد و مانند سابق ساقی شاه میشود و میان او و بند پانتهای قرار میگیرد. ولی آن دیگر بدار آویخته میشود و بزندگان بسر و صورتش حمله میبرند و گوشتش را میخورند. اینکجه میگویم بر حسب تعلیم وحی است نه از کبهانت و ضجعی یا از منع دیگری. این علم را پروردگار من آموخته است و من دین تو را که بخدا ایمان نمیآورند و به آخرت کافرند فرموده است.

یوسف بعد ق تمبیر و وقوع پیش بینی

و هفت خوشه سبزه هفت خوشه خشک را نگریستم پس رو بقوم کرد و گفت اینک تمبیر این خواب مرا باز نماید پس همه از تمبیر و تاویل آن فریاد کردند و گفتند:

این خوابی پریشان و خاطرات و صوری در هم و بهم است. و ما تمبیر و تاویل اینگونه خوابها و احلام را نمیدانیم.

این خواب پاد شاه شخص فراموشکاری را متنبه ساخت و خاطرات روزگار گذشته را بپادشاه آورد.

ساقی شاه تا آن خواب شنید و وشاه را بشنیدن تمبیر و انستن و تاویلش شایقی و راضی دید. یوسف زندانی را بپادشاه آورد همان یوسف که خواب او را تمبیر کرد و صدق قولش آشکار شد. و از همان روز تاکنون در اثر آن خواب و تمبیر در آفرین نعمت پسر میرود.

و احزان دیدن کرد و دید که همسان و ضح سابق با صبر و اطمینان خوشنودی بسر میرود. پس رو باو کرد و گفت باید و ست من در باره مهمی پیش تو آمده ام که امید دارم خلاصی و آزادیت در آن باشد. آنگاه خواب شاه را بر وی یوسف نقل کرد و گفت امید است که با تقاضی علمت دلپایی را که تمبیر است سبواب سازی و پریشانی خاطرها را فریو نشانی و ازین رهگذر قوم بیایگاه عالی فضل و مقام شاخ علمت میبرند.

یوسف گفت: تمبیر این خواب چنین است که شصهفت سال فراوانی و ترسالی در پیش دارید که در آن هفت سال بوستانها خرم و پر شمره و کشتزارهای آفت صبر و برکت وزنده گانی خوش و گوارا خواهند بود. سپس هفت سال سخت و خوشگسالی خواهند

دید که امیدها در آن قطع شود و با برهنا از باریدن بویغ کنند و چغنه ها چون دل بخیلان و دست مسکان خفک وی - خیر باغند و رو در نعل بیوفایی کند و لب تشنگان نخل را سیراب نماند و زمین چهره ای گرفته نشان دهد و گل و سبزه های تنوید زراعتی نباشد که از آن خرمن سازند و خوشی بوجود نیاید که از آن انباری پر کنند و خلاصه آنکه قحط و غلا بر سر اسر این کشور د امن بگسترد.

پس از آن روزگار با عشا از سر آشتی در آید و ستاره سعادتتان بدرخشد و گره های مشکلات گشاده شود و ترسالی و فراوانی و نعمت و برکت همه جا را فرا گیرد و کارهای شوریده سامان پذیرد و این تمبیر خواب شاهست کمین آنرا بطریق وحی از پروردگارم دریافت داشته ام.

پس از آن یوسف فرمود: برای جلوگیری از این مشکلات و مواجهه با این مصائب بهترین وسوله آنست که در هفت سال فراوانی بتوسعه زراعت بکوشید و مازاد مصرف ضروری را در انبارها ذخیره کنید و دانه ها را همچنان در خوشه بگذارید تا سالم بماند. کبزه بماند و باینوسله از آسیب و گزند آن هفت سال خشکی و قحط در امان بمانید. شاه چون آن تمبیر را شنید و بهر راهش به دانست که این سخن از سرچشمه عقلی سرشار میاید میگرد و تا دستگای وحی و الهام ارتباط دارد. پس یوسف را پیش خواند تا از حقیقت حالش آگاه شود و از زاری صاحب عقل ثابشرا استفاده کند.

فرستاده شاه نزد یوسف آمد و گفت: شاه ترا بحضور میخواند و از تمبیر تو در بورت حکمت و خیرت را دریافت کند و با امید آن میرود که مقامت را ارجمند دارد و ستاره اقبالت بدرخشد.

ولی یوسف بیامری کریم و صبور و حلیم بود و از اینرو در مرحله نخستین آن فرمان را نپذیرفت و در صورتیکه با آزادی از قید و بند و راهی از زندان بسپار نیازمند بود زیرا روزگاری دراز در وحشت و تاریکی و ضما و زنجها بسر برده بود و سالها براو میگذشت که آفتاب تابان و ماه درخشان و ستارگان انبوه و کشتزارهای سبز و خرم بوستانهای باصفا را ندیده بود. بلکه شاید در طول این مدت جز طعامی ساده و نانی خشک و نان خور شرابی تیره و گل آلود نچشیده بود. و شاید یکروز هم پاهایش را از بند سنگین و دستهایش از قفل و زنجیر آزاد نمانده بود و نیز شاید شبهای درازی را روی کلو خپا خوابیده و از سنگه تنگی ساخته و با دلسی لهریز از غم و اندوه بسر برده بود و اینچشمه



سیدالشو
تکلف
انگلیس
خمس
و
فکر
پایانی

اواره بی ازیمگان

در بین شاعران قصیده پر-
 از ماه ناصر خسرو سرگذشتی
 شکفت انگیز و بی مانند داشته
 است . در وری چهارم درشت
 و هیکل بلند روستائی نای او
 که مکرر در آئینه دیوان و سفر
 نامه اش تجلی دارد و جلوه
 روح بلند نستوه او که عظمت
 و سخنی بیگان را به خاطر می
 آورد و انسان را خاضع می
 کند و شعرا و نیز که از جهت
 عظمت و صلابت جلوه گاه ایمن
 روح عظیم بلند است مثل چهره
 و اندام سرگذشت او یکتا و کم
 مانند - و تاحدی - در ادب
 فارسی بیگانه واری نماید .
 اما این سرگذشت شکفت
 انگیز او چیست ؟
 ناصر خسرو به سال ۳۱۴ -
 هجری در قبادیان مرو از مادر
 زاده . درین هنگام پنج سالی
 از آغاز سلطنت محمود سی
 گذشت .
 هنوز جوان نخواستہ بود که
 در کار دیبهری ورزید و شد و
 پیش از آن که به سن سی سالگی
 برسد به درگاه پادشاه و امیر
 راه یافت - در آن هنگام خرا-
 سان قبیلہ شاعران و دیبران
 بود و کسانی که بیخیز ناپذیران
 طالب حشمت و خالانیز بودند
 روی بد آن درگاه میزدند آنچه
 بر آرزوگان حرام بود
 در آنجا میزدند و بابت قدیم
 زمین بوس و کرنش بدست می
 آوردند . ناصر نیز که جوانی
 نخواستہ و جو یای مال و جباه

روی بدین درگاه آورد و در
 عهد محمود او نیز مانند دیگر
 همگان خود را در لجه سی
 پایمان عشرت و لذت فرق کرد .
 اگر ساحت نامه را بتوان معتبر
 شمرده تا چهل سالگی همچنان
 سرگرم این کارها بود . کام
 می راند و جاه و نام می جست
 و غبار دلنگی و اندوه خود را
 در امواج شراب فرو می سپرد .
 چهل ساله بود که انقلابی
 درونی در وجودش راه یافت ،
 ازین رو دل بر سفر نهاد
 و راه حج در پیش گرفت . دنیا
 با همه زیبایی ها و دلربایی
 ها که هنوز برای مردی چهل
 ساله می توانست داعیه در
 پیش نظرش چنان پست و بی
 جلوه می کرد که بسوی اودیگر
 به هیچ دلنگی نمی افزود .
 نه شعر و شراب می توانست
 خاطر رسیده او را آرام بخشد
 و نه زن و جاه را قدرت آن بود
 که دلش را باز بدام دنیا
 فرو بندد . گویی در آن ایام
 دنیا ساین که گرد وی را فرا
 گرفته بود ، چون دهانه گور
 هولناک و چون فراخانی بی پایان
 خالی و بی فریاد بود . همه
 چیز رنگ فنا و زوال داشت
 و همه چیز بوی درد و مرگ می
 داد . زندگی درین دهماری
 که ریا و کزاف و دروغ و ستم
 و آزار آن را فرو گرفته بود ،
 اکنون برای او دیگر نفرت انگیز
 و ملالت خیز بود . لازم بود که
 در آنجا نشانی از معنی و با -

طن می توان جست و روی نهی
 پس دل از یار و دیار برگشت
 و راه سفر پیش گرفت و غیره -
 هاین که از مصر مغرب شنیده
 بود ، آنجا را در نظرش سخت
 آراسته بود ، از این رو شاعرین
 به آواره گی و غیبت داد و راه
 دیار مغرب پیش گرفت . شهر
 ها و اهلش پشت نهاد و راه ها
 و بیابانها را زیر پای گرفت .
 هفت سال در این سفر عمر
 گذاشت . چهار بار حج کرد
 و نزدیک سه سال در مصر
 ماند . در مصر به آئین باطنی
 گراید و در طی مراتب آن
 اهتمام نمود از مرتبه مستحب
 به مرتبه تا دین رسید و از آن
 مرحله نیز گذشت و به مرتبه
 دائمی نایل آمد . پس از آن
 برای نشر دعوت به امر خلیفه
 فاطمی معتمد خراسان گفت
 و در همان زمان با خود هنگام
 بازگشت به خراسان معتمدان
 " حجت خراسان " نیز ازجا -
 تب خلیفه بدو داده آمد و بدین
 گونه به فرمان خلیفه فاطمی
 در جزیره خراسان برمه پیروان
 دین و شیعانی یافت .
 باطنیان یا اصحاب علییه مرقه
 می بوده اند از شمه که بقایای
 آنها هنوز در سوریه و ایران
 و افغانستان و ترکستان و هندو-
 ستان و مشرق افریقا وجود دارند .
 این طایفه بعد از امام جعفر
 صادق و امامت را حق پیسر
 بزرگ او اسماعیل می دانسته اند

در او آخر قرن سوم عهد الله بن
 محمد نام که خود را از اولاد فاطمه
 طایفه و از اصحاب محمد بن اسحاق
 حبل می دانست و در شمال افریقا
 به دعوی امامت برخاسته و خود
 را مهدی خواند .
 اصحاب او در مصر قدرت تمام
 یافته و به ترویج آئین خاص خود
 پیش اخصیام کردند و برای
 جلب طایفه " دستگاه تبلیغاتی "
 مرتبی به وجود آوردند . داعیان
 آنها در بلاد مختلف مسلمانان
 به نشر تبلیغ آن مذهب کوشیده
 اند و مکرر موجب وحشت و بیم
 خلفای عباسی و سلاطین و اموی
 مصر شدند . عقاید آنها البته
 نزد طایفه مسلمانان پیور طمس
 بود و مخالفان آنها را زندیق
 و ملحد و قریبی و ابا حسی و
 مجوس می خواندند . آثار آنها
 حکایت از علاقه آنها به خاندان
 پیشرو و توجه به پاک و پارسائی
 دارد و آنچه در باب زندقسه
 و الحاد به آنها منسوب شده
 است مقابلها جز تهمت نیست .
 ناصر خسرو هنگامی که به بلخ
 باز می گفت و پنجاه ساله بسوز
 در بلخ بر خلاف آنچه چشم می
 داشت در مردم شوروی و شوقی
 ندید و اکثر دعوت او را به سردی
 و خموشی تلقی کردند . پاره می
 در آن سخنان باطنی و افکار نگر-
 میستند و برخی در صد آزار
 او نیز برآمدند . خواص باطن
 از او یاد می کردند عوام بسا
 نفرت و خصومت از کنار او می
 گذشتند . فوظ به تحریر یک
 بقیه در صفحه (۱۳)

بنابه ویژه گی که زبان نگارش این داستان به معیارهای زبان فارسی ایران داشت اداره مجله مطابق اصل متن به چاپ آن اقدام ورزید.

تابستان بدی بود. دایه بی آب و بی برق. جنگ بود و ترس و تاریکی. سمود "د" مثل آدمی افتاده در عقب خوابی آشفته و کج و سسکه و کلانه. دست زن و بچه هایش را گرفت و شتابان راهی فرنگ شد. بی آنکه فکر کند. بی آنکه بداند چه آینده ای در انتظارش است. نمسی خواست عاقل و محتاط و دور اندیش باشد. نمسی خواست با کسی مشورت کند. با آنهایی که از او یا تجربه تر بودند، آنهایی که از هرگونه جاساجایی و تغییر من ترسیدند. پایه خاک و سنت و ریشه اعتقاد داشتند و مانند نشان بر اساس تصمیمی اخلاقی بود. سمود "د" از جنگ بیزار بود و از مرگ و احمه داشت. دلهره های شبانه توان و قرارش را گرفته بود و اضطراب در دستانک سسحرگاهش آزارش می داد. من بایست می رفت. من بایست می گریخت و درجا بی امن ساکن می شد. جای دور از هیاهو و سب و انفجار دور از امکان مرگ و جنون. کارهایش را پنهانی. مثل برق و باد کرد. اثاث منزلش را به حراج گذاشت و خانه اش را - مفت و مجانی به اولین مشتری فروخت. ویزا گرفت و تکت خرید. با روپند پلن را بست و درست دم رفتن بود که مثل آدمهای تدارک چشمش به مادر پیرش افتاد و زیر پایش خالی شد. از خود سرسپید گشت. تکلیف اوچه خواهد شد و دل و روده اش. از ترد و استحصال آنچنان به پیچ و تاب افتاد که

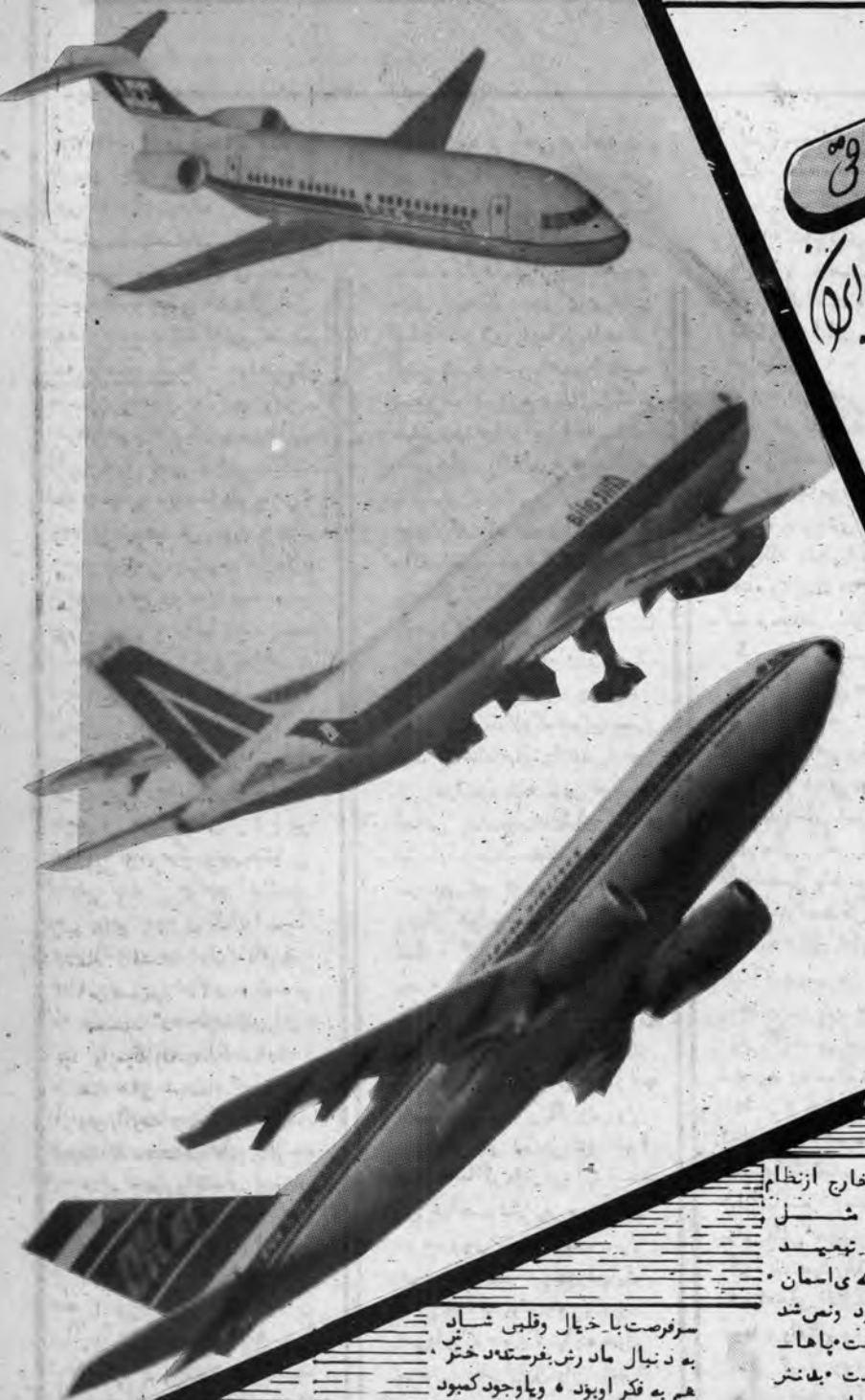
برای آنس جنگ و مرگ از یاد رفت و تصمیم به ماندن گرفت. همین بانو تمام این مدت نگاه کرده بود. بدون پرسش یا اعتراض یا ابراز وجود دیده بود که داروند ارادیه فروش گذاشته اند و چیزی نگفته بود. دیده بود که مردمان غریبه در اتاقهای خانه اش می چرخیدند. ترسیده بود. شسته بود کبجی پای دیوار روی قالی بزرگ تبریز. یادگار اجدادی و دستنر را با حشرش پنهان کشیده بود. به گلهای مخلص فروز و طرح های رنگین طلایی می ماند. روزهای پیشین آخرین تماس سرانگشتانش با آن جسم ما نور قدی. مثل دست کشیدن به بدنی نیم گرم بود. در واپسین لحظات زندگی و چنگلنداخته بود به ریشه های رومی که یک آن تکه می دارد. و چشمش دیده بود به دنبال کاسه های گل مرغی که دست به دست می گشت و چراغ های پایه بلند روس که به فروز رفته بود. خواسته بود بگوید (نه بقیچه های خوب و آینهی عقم زانی ده ماه) چیزی را بردارد و پنهان کند و هیچ نگفته بود. شسته بود یک گوشه خاموش و نامرئی پیر از زخمهای درون. شاهد رفتن ساعت دیواری و میز و چوکی و بشقابهای چینی و قاب های طلایی. مثل سفر قسم انگیز بچه های مادری پیر به

شهرهای اجنبی. فعمید بود که روزگاری سخت در انتظارش رز است و پذیرفته بود. گلهای از پسرش بودند. خود ترسالها پیش. خانه را به اسم او کرده بود. قرارشان این بود که خانه را پیش از مرگ او بفروشند و این قراری گفته بود. مال آن وقتها پیش از انقلاب و جنگ. پیش از ترس و لرز و پریشانی بچه ها. و همین بانو چیزی جز سلامتی خوشبختی پسرش نمسی خواست یا بدخترش که شوهر انگلیسی داشت و در تهران نبود. مفرش زیر پایش راهش داد که داده بود. یا جانتر که ربه اتعاش رفت و طالبی نداشت. بچه های همیشهم عاشق او بودند و سمود "د" هرگز به این فکر نبود که مادرش را بگذارد و بگریزد. یا او را بی خانه و بی مال وصال به امان خدا بسیار و کلم خود ترا از آب بکشد. منتها در آن پریشانی و بی سامانسی در جنون جنگ و سیاران و امکان مرگ. هوش و حواسش را از دست داده بود و مسوول کارها و خواسته هایش نبود. این رامهین بانو میدانست و سکوت و تسلیم و رضایتش از این ادراک مادرانه بود. البته گریه کرده بود. فصل هم گریه کرده بود. پنهانی و دور از چشم دیگران. شب در

تاریکی زیر لحاف یا روزتوی حمام در بسته و پشت کاجهای بلند باغچه. ترمه ها و فرشها و اشیای قدیمی. یادگاریدر و شوهر و روزهای خوب جوانی اش را. دوست داشت. با آنها پیوسته بود و میانشان الفتی دیرینه بود. خاطره هایش مثل هزاران تصویر پراکنده در اتاقهای خانه می چرخیدند و در پای و جای انگشتان کودکانش روی سنگفرش حویلی و خشتهای دیواربازی بود. جز این خانه جای دیگر برای خود ترنمی شناخت و می دید که دیگر صاحب این خانه نیست. صاحب هیچ کجانیست. زیر پایست خالی ست و معلق در هواست. دلش خواست مثل گریه ها وقت بیماری و مرگ. سرش را زیر مس گرفت و رفت. ناپدید شد. اما می دید که در حال و زنده است و آماده می مردن نیست. پیری اش را در پیکر او تحمل کرده بود. نگاه بی رحم و قضاوت نامشرفانه ای آنها بود که سن و سالش را تعیین می کرد و گذشت سالیان را به

رخس می کشید. تصویر جوان از خود برداشت. تصویري - شمکس را آینه های قدیم. در خاطرهای خوش روزهای پیشین. دلش می تپید و چشمش به دنبال چیزهایی آمدن بهار و تابستان. هزار امید و آرزو داشت. برای خود و برای بچه هایش. برای ترمه و نتیجه هایش. هفتاد و شش یا بیشتر. این حسابها را در یادش بود. ان می کردند و تاریخ از دواج و تولد تر را تخمین می زدند. گریه و گریه بانو از مرز چهل سالگی نگذشته بود. و این راتعاش خود ترنمی دانست و حمرسی کرد و باور داشت. و حالا بی مقام و بدون جایگاه. نمسی دانست روی که امین لحظه از زبان افتاده است. کیست کجاست و تکلیفش چیست؟ چیزی

نوشته گلن تری
نمودار لویات - معاصر در ایران



اضافی شده بود. خارج از نظام کیهانی منظومه ها. مثل ستاره ای فرافتاده. به آشفته ای آسمان. دلش خواست نبود و نمسی بود. با او فاصله داشت. باها. بی زمین راس خواست. بدنتش ذره های نور و گرما را می بلعید و فکرهایش. با هزار نخ نامرئی. به کج و کنارش. این زندگی گره خورده بود. قرار شد که همین بانو را برای چندین هفته یا بیشتر (شاید هم دو سه ماه) پیرش خواهد شد. بگذارد تا سمود "د" در پارس مستقر شود. خانه بگیرد و کار پیدا کند. سرو سامانی به زندگی اش دهد و بعد

سرفرصت با خیال و قلبی شاید به دنبال مادرش بفرستد. دختر هم به فکر او بود. و با وجود کمبود درآمد و گران زندگی. مرتب از لندن تلفن می زد و مادرش را دعوت می کرد. اما سمود انگلیسی هم مرد مهربانی بود و اصرار به پذیرایی از مادرش داشت. منتها. من بایست صبر می کرد. همه چیز بالاخره درست می شد. شاید هم بهتر از روز اول. و همین بانو بر تحمل و عاقل بود. و بچه هایش را بی چون

شماره ذاتی او بودند. دو هفته ای اول کمی سخت شد. جایه جایی آسان بود و همین بانو عادت نداشت که شب مفقول این توان کپی خواهد شد. معناد به اتاق و تخت و بالش خودش بود. معناد به صداهای لطافه صفحه بر کرد انید

کوچمورفت آمد همسایه های قدیمی اثره حتی معتاد به بوی کهنه آشپزخانه و رطوبت آشنای راه پله های بالا و البته عطر پیچ امین الدوله ی پشای پنجره انبر حضور همیشگی آن چهار درخت بلند تیریزی هم سن و سال پدرش خواهرش مهربان و معمان نواز بود و شوهر خواهرش دکتر یونس خان کاری به کار کسی نداشت مردی انصرد و تنها بود و از دوکجا بچه های بی نصیبی من خورد هر هفت فرزندش به بعد از انقلاب از ایران رفته بودند پیسر بزرگتر مقیم استرالیا شده بود دسترس به او امکان نداشت دود خنجرش عزیز کرده های دو گانه کی در امریکا بودند پسر وسط میان سنگاپور و زاپسن می چرخید و آخری مرتبه جاپس را عوض می کرد و یکی از دخترها (به گمان دکتر یونس خان مطمئن نبود - حاضنه اش کار نمی کرد) تومعه ی کانادا می رفت پاکستانی معمول در افریقا شده بود و خواهر به هم نزد یک بودند و مسعود جان از این نظر نگرانی نداشت و جدا نشماراحت بود و می دانست که مادرش راحت است و همینطور هم بود و بسیاری از آنها شبانه و بعد هم هجوم راکت های لعنتی در روحیه آرام دکتر یونس خان تنفسی بزرگ داده بود و فکر هم بی خودی - سو ظن داشت - پشت در به حرفها گوش می داد و توی دستکول زن یا بکس خواهرش را می گشت و خرت و پرت های ناقابل خودش را پنهان می کرد و یادش نمی رفت آنها را کجا گذاشته است مطمئن بود که همین بانو عینک و قند لکاو را برداشته است و به زینش می گفت و زینش اعتراض می کرد و وزن و شوهر بگو مگو می کردند و همین بانو که ز کرده پشت در غرق از هم به به خود شرمی پیچید و روز شامی می کرد تا

هر چه زود تر راهی فرنگ شود و پشیم بچه های سر سوسا مان گیرد و در هم برای دکتر و نسر خان می سوخت و می داد - نعت که کارهایش از روی عیب و جنس نیست - حتی روزی هم که انگشتش لای در ماند و ناخنش از بیخ کنده شد و یا شبی که شوهر خواهر به به دنبال انگشت عقینش رخت خواب او را آشفست و جبهه های راکت ه او و ناله یا اعتراض و شکایت نکرد - یا خودش گفت که همه ی این لحظه ها گذر است و خدا بود و خود تراست که با وجود همه ی این اتفاقات زنده و هوشیار است - بالاخره روز موعود رسید - همین بانو فکر کرد که خواب می بیند و اشک هایش از شدت غم می سرازیر شد و اوین که به آسانی پیش روی دیگران گریه نمی کرد دست خود نمی زد و خیال خواب و استراحت نداشت - گرچه تمام شب سر پیا بود و فرد گاه و گمرک ه گشتن چند ان هایش کم شدن یکس هایش کم شدن دستکولش - جاگداشتن عینک زره در د و سر گچی ناگهانی و آن دل آشوبه ی لعنتی توی هوا پها - اما اگر ولتر می کردند می خواست تمام روز حرف بزند و سر روی نوه ها و پسر و عروسش را ببوسد و توی ان اپار تان قد لانه موش راه برود و همچنان زده و دستاچه هزار پرسش در هم از این آن بکند - همین بانو راه زور و اصرا ر برای دوش اول در اتاق بچه ها خوابانده - برای بچه هاتوی اتاق نشین تشک انداخته و به آهسته کی لگو - نشان گفته که مادر بزرگ از راه رسیده و خسته است گاه دارد - بعدا جایش را عوض خواهند کرد و اتاقشان را دوباره پس خواهند داد - همین بانو اخم و سکوت نا -

راش بچه ها را دید و لنگر گرفت - خواست چیزی بگوید اما - رویش نشد - جانس راهم نداشت - تمام تنش از حسرت گسی می لرزید - سرش را که روی بالتر گذاشته و خوابش برد - غن کرده و اما نزد یک سحر از - خواب پرید - به نظر می رسید که وزنه ای آهنی روی قفسه ی سینه اش گذاشته اند و حس می مزاح و نا شناخته - یک جور شرم و احتیاط و عفت و گسسته مثل زدی توی تنش می چرخید - یاد نگاه دلخورانه ی نوه هایش افتاد و از اینکه اتاق آنها را نصب کرده معذب و ناراحت شده - انگار سحر می زدند و توی تشک و بالتر زیر سرش سوزن کار گذاشته بودند - ترجیح می داد توی راهرو پشت دره می چفت گوشه ی مبلی کوچ در بوار بخوابد و جای کسی را نگذرد - روز سوم جای راهرو را عوض کردند و همین بانو نفس راحت کشید - بعضی یک تشک سفید سبک دادند که شبها توی اتاق نشین می انداخت و روزها زیر کاناپه پنهان می کرد - چند ان ها - پشیم را گوی می آشپزخانه گذاشته بود و دستکولش را با خودش به انپور و آنور می کشاند - در گنج ها از فشار لباسها بسته نمی شد و زینت ها انباشته از اسباب بود - جنا برای تکان خوردن نبود - همین بانو یک صندرخانه ی وسیع با اتاقهای آفتابگیر و منظره ی آسمان و آفتاب و باغ و باغچه زندگی کرده بود - اتاقش گنج و صندوقخانه داشت و می شد صد ها بکس در انبار بالا و یک کامیون بارتوی زیر زمین تانیه بپاند - خب این قصه همانا گذشته بود - زندگی بالا و پایین داشت و خوابیدن گوشه ی اتاق نشین هم خالی از لطف نبود - البته سر صدمای کوچکی زیاد بود و تن زیر زمینش که از آن نزدیکی می گذشت پنجره های خانه را می لرزاند -

ولی همین بانو از زمان دقیقه ای اول با خود گفت که زندگی در فرنگ این شکل است - می فرولندند ارد و خدا را شکری که پشیم بچه هایش است و زندگی از سر و سامان گرفته است - نوه ها هم از زندگیشان را - شش بودند - مدرسه شان را دوست داشتند و موش می دوست و هیگلاس عرب و پیرنگالی پیدا کرده بودند - گهگاه معانسی می دادند و همین بانو مجبور بود جای را عوض کند - رخت خوابی آرام می گشت - کجا؟ در و اتاق خواب بود و یک آشپزخانه ی باریک دراز و حمام کوچک و دستراحتی گوشه آن - توی اتاق زن و شوهر که نمی شد - گرچه پشیم سر اصرار می کرد و عروس مهربان هم حرفش نداشت - توی اتاق بچه ها جا نبود - در و تا تخت به هم چسبیده و موشی کتاب و دفتر و ریخت تمپو توی فوتبال افتاده بود کف زمین - می ماند آشپزخانه - حرفش نداشت - مگر همین بانو چقدر رجا را تحمل می کرد؟ قد یک بچه بود - لاف و ظریف و شکند - توی گنج و زیر تخت هم جا می شد - یکی دو شب توی وان حمام خوابیده بود و خوابش برده بود - اما پشیم سخت اعتراض کرد و مادرش را به زور توی تخت خود شخواباند - کنار زینش - بدترین شب همین بانو بود - از عروسش خجالت می کشید - دراز کشیده بود لب تخت - انقدر در در که اگر تکان می خوردش افتاد و بکس روی هم نگذاشته بود - لحاف تشش را می خورد و تمام بدنش پر می زد - خودت ترا انقدر جمع و فشرده کرده بود که به تنی کو - چک می ماند - هلتر می دادی لول می خورد می رفتت - اتاق عروسش چهار شد - تحمل کرد و بعد با لامپ به شوهرش شمعاند که ادا می این وسیع در دست نیست و سخاوتمند با

اینکه آدم با شمعور آرام بود معلوم نشد چرا یک مرتبه از کوره در رفت - داد کشید و صدایش به گوش همه رسید - بچه ها وحشت کردند و وزن و شوهر به هم پریدند و حرفهای زدند که سایه نداشت - همین بانو مرد و زنده شد - به خود تر لعنت فرستاد که چرا آمده و زندگی خانوادگی این را آشفته است - و همان روز صبح به رفتن گرفت - یکس را بست - گفت و کرد تیس را پوشید - دست روی چوکی راهرو و منتظر ماند - منتظر اینکه تهنر قلبش فرو نشیند - فکرهای منظم نبود - ببیند کجا می تواند برود - برمی گشت تهران - بهتر - این کار همین بود - می رفت منزل خواهرش - دوباره دکتر یونس خان و خلی بازهای ؟ نه ! امکان نداشت - می رفت خانه ی دختر خاله اثر - یاد سر مرده است تازه گریه امر گشت - می رفت خانه ی پسر عموها - خانه ی برادر زاده - پشیم (برادر زاده ها رفته بودند به امریکا) - می رفت فرنگستان - چشم دره - گدای می گشت - نوکی می کرد - بالاخره در سلطت خد می بود - سرش را می گذاشت زمین و می مرد - اینجا نمی ماند - محال بود - خوسبختانه شبیره - دختر همین بانو (که او را در فرنگ مگس نا - میدند) - از لندن تلفن زد - خواهرش و تشاکه مادرش را همان روز به همان دقیقه سوار هواپیما کنند و نزد او بفرستند - همان دقیقه که نمی شد اما هفته ی بی همین بانو راهبه فرودگاه بر میزد و همین بانو مثل پرنده ای راهشده از قفس جانی تازه گرفت - هواپیما مثل یک خانه بود - گرم و محفوظ - چوکی خود برادر داشت - مال خود - در - جایز همین بود و نفس شد آن را ازین گرفت - اگر روی زمین هم یک چوکی بخری - دادند - یک وجب جا که می

دانست مال شخص است - پشیم کاش بود - غذا پشیم را با پی - مبلی خورد و یاد نیت خانم افتاد که سینی شامش را می آورد - انوقت ها که برای خودش می خورد و پشیم و بیایی داشت - و چقدر دلش سوخت و گریه کرد وقتی شنید که نوبتی تنه خانم در جنگ شمعید شده و پشیم را به تهران فرستادند - ده اند - اگر این اتفاق نیفتاد - ده بود همه چیز فرق می کرد - سمود - می خواست که جای کوچیک برای مادرش اجاره کند و او را دست تنه خانم بسپارد - بهترین راه حل برای همه بود - برای خود سروی می مادرش - اما کی از فردا پشیم خبر داشت؟ خشمنازه به کله ی - نوه ی تنه خانم خورد و در جاس کلکترا کند - چند نفر از سیز - وار آمدند و قیامت شد - از کشته آمدند - از نهاد شمعید - تیر - یک و تعلیم و تنه خانم را بر بردند - به ده خورد - پشیم - اتاق - دادند و پشیم باهانه - قسار - شد که همان جا ماند و همه ی اینها پشیم از رفتن همین بانو به خانه ی خواهرش بود - مگس (شوهری سابق) - در سر را بخل گرفت و آنچنان با عشق و ادبش فشار سرد داد که آه همین بانو در آمد - از در و از خوش - دامادش هم او را ببوسید و دستش را ساخت فشرد - و بچه او کلی مرد خوبی بود - خون یهودی داشت و خونگرمی اس از همین بود - همین بانو از در و از دختر با یک یهودی انگلیسی را می نمود - دوستی داشت با داماد ایرانی و مسلمان داشته باشد - اما حرفش نزد - بود - در کار بچه ها پشیم - لبش می کرد - اما در دست گرفته بود تا آن روز که صورت سالم و چشمهای بار صمیمی بود - او کلی را دید و بیایی سنگین از روی قفسه ی سینه اش برداشته شد - دستش را توی بازوی مردانه ی او انداخت و خندید - تازه متوجه شد که چه لاف و کوچکی است؟

قد نر به کرد دامادش هم نفس رسید - مثل یک جوجه - بود - چهل کلو بیشتر نداشت - شا - پد هم کمتر - با استخوانهای پوک و پاهایی به باریکی قلم - باران می آمد و هوا سرد بود - د بچه او کلی مو تر داشت - یکس هار انهی صند - و ق قفسه گذاشت و با خوشحالی - محکم روی شانه ی طرف همین بانو کوبید - مگس کنار مادرش نشست و سرش را روی شانه ی در دناک او گذاشت - توی گوشش گفت که دیگر نخواهند گذشت او به پشیم یا تهران بر گردد و دل همین بانو از این همه محبت به تهنر افتاد - چشم هایش را بست و خوابش برد و خوابش برد - ای نده - اپارتان مگس و بچه او کلی در طبقه چهارم بود - بدون لفت - همین بانو خسته و خواب آلود بود - گنج گچی می خورد - د بچه او کلی - مادرش را که به سبکی بر کاه بود بلند کرد و همین بانو جیبش کشید - خودش را سبک کرد - مثل قلم همین طوری ماند - مگر خندید - د بچه او کلی هم سر حال بود و ماد زینش را مثل عروسکی چوبی - زین بخل گرفته بود و از زله های بالا می رفت و همین بانو نفس نمی زد - باور نمی شد - نمی دانست بخندد - پها جیبش کشید یا گریه کند - تا به حال چنین اتفاقی نیفتاده بود - واکنش طبیعی یا عکس العملی حاضر برای قبول یارد این اتفاق نداشت - حس می کرد خودش نیست - تبدیل به یک شی شده - یک جابو یا چوکی که از بازار خریده اند - جابو بودن - تجربه ای تازه بود - پها در نهایی خاص خودش - خانه ی مگس کوچکتر از اپار - تان برادرش بود - یک اتاق خواب بیشتر نداشت - در عین بچه نداشتند - سک داشتند - بزرگ و پشمالو - قد همین بانو د بچه او کلی معقول و منطقی

بود و کارهایش حساب و قاعده داشت - احساساتی نمی شد - فکر می کرد - پاکس تعارف نداشت - قرار شد که همین بانو روی کاناپه در اتاق نشین بخوابد - وقتی زن و شوهر بهمان درازند - در اتاق آنها روی تخت دراز بکشد - خواب و بیدار - و منتظر ماند - البته راه حل مطلوب نبود - ولی چکار می شد کرد؟ همین بانو حرفی نداشت - اگر هم داشت - می دانست که وقت گذشت نیست و این زندگی را برای همه آسان می کرد - د بچه او کلی معلم بود - در امتحان می داد و تمامها راج خانه را با دقت یاد داشت - می کرد - خوب بخانه همین بانو به اندازه ی یک جوجه بود و سمس می کرد که خورد و خوراکی از غذای مرغی خانگی هم کمتر باشد - مگس - دانشگاه می رفت - در سر حصابداری می خواند - زن و شوهر صبح می رفتند - شب بر می گشتند - خسته - حوصله ی حرف زدن نداشتند و اگر هم می زدند در باره ی گرانس و خنج زندگی بود - همین بانو پولی از خود نداشت - همان روز اول در دستند طلا و گوشتواره - های یا قوتش را به اصرار و خوا هتنتنا به دخترش داده بود - تابش شده - مگس گفته بود - نه - (محال است) - و شو - هرش گفته بود که اشکالی ندارد - مگس گریه کرده بود - نه - و بعد پند پرفته بود - البته به گراه و به راهنمایی شوهرش - همین بانو یاد گرفته بود که با خودش حرف بزند - زبان دامادش را نمی فهمید و مگس ناچار بود که با شوهرش - یا املا - انگلیس حرف بزند - یا املا - حرف بزند - شام را در سکوت می خوردند - مگس در سها پشیم را حاضر می کرد و بچه او کلی لطفاً صفحه بر گردانید

روزنامه می خواند . تمام صفحه
هارا پشت و رو . بعد ه هرسه
نفره تماشای تلویزیون می
نشستند . برنامه های علمی یا
فرهنگی بحث و گفتگو و همین
بانو زل می زد . خیره می ماند
اما نه چیزی می دید و نه چیزی
می فهمید . غرق در خاطره
های خود نمی شد . در مکان
وزمان دیگر روزها هم تنها
بود . خانه راتیز و مرتب می
کرد . باد و تن گلدان جلوی
پنجره در می رفت و ساعتها به
پاران تمام نشدنی و آسمان تیره
شعر می نگرید . از سکوت دور
پداوکی هم می ترسید و بیشتر
اوقات توی اتاق خواب می ماند
تا دخترش برگردد . گاهی وقتها
میرون می رفته اگر هوا اجازه می
داد . توی پارک روی زمین نشسته
و می لرزید . زمستان سختی بود
اوسرما هم خورد . اول گلوش
ورم کرد و بعد به سینه اش ریخت .
چهره هاش انگار لوروده .
اش می خواست در بیاید . از همه
مانع خواب همایی بغلی می
شد که با مشت به دو اوسر کوبید
و همین بانو سرش را زین بالا کش
می کرد . گوشه ی لحاف را توی
د هانش می چپاند و نفسش را فرو
می کشد .
بهار که رسید همه چیز سرق
کرد . چند رگه نور آفتاب از پشت
اپرها در آمد و در لها باز شد .
اوکلی سه روز مرخصی گرفت و زن
و ماد زینش را به گردنش سنج
برد و به همه شان خیلی خوشتر
گذشت . مکی برای ماد زین تا
بلبت دوا و شربت تقویت خرید
و همین بانو و کیلوی هم جاق شد .
واژه دل خدا را شکر کرد . اما
هنوز شکرش تمام نشده بود که
بازورق برگشت . اول تابستان
بود . اوکلی دوماه تابستان
را به که هستان می رفت . نزد همه
اش . بدن همین بانو با کسان
نداشت . خانه راهم در این
دوماه اجاره می دادند تا کمک
مخارج باشد . قابل فهم بود
به خصوص که خرج ماد زین هم
اضافه شده بود و می باجست

چیزان می کردند . قرار شد
که همین بانو را بفرستند پاریس
پیش پسرش و این تصمیم را سریع
گرفتند . بدون مشورت با سمود
بود . همین بانو را اسوار هوا
پیدا کردند و به پسرش خریدند
که ماد و ت در راه است . بد وقتی
بود . و سمود " با اینکده
از آمدن زدن ماد زین خوشحال
بود نمی توانست او را در آن موقع
بخصوص ننگه دارد . هر وقت
دیگر قدمش روی چشم بود
جز در آن مدت . می باجست
فهمید گفت که نمی شود . تا
بستان است و همگی عازم جنوب
فرانسه هستند . پول هتل و اجا
ره خانه ی لب در پاران دارند
چاد می زنند . لب آب و تنوی
بیابان می خوابند . بیابان که
نه تنوی جنگل یاد داشت . چه
فرقی می کرد ؟ بدن همین بانو
از محال بود . خواهر و برادر بگو
و مگو کردند . د یوید اوکلی
چندین راه حل داشت . عقل
هایشان را بر می گذاشتند و قرار
شد که همین بانو را در و باره
لندن بازگردانند و ترتیبی
برای خرید هند که همان جا
ماند .
همین بانو حرفها و بحثها
راه با اینکده سمی می کردند
د رگوشی و آهسته باجست
می شنید و بانک پای به زمین
فشار می داد تا شاید سوراخی
پاز شود و فرورود . می دید
که او را مثل جسمی اضافی
دست به دست می دهند و سر
گیجه گرفته بود .
فهرزه خان از دستستان
نزد یک مکی بود . لهاسفویس
کوچکی داشت و از این راه زندگی
می کرد . از او کمک خواستند
فهرزه خان خوشرو بود که گوید
گفته که خود تنوی اتاقی کوچک
زندگی می کند . جاپرای مهمان
ندارد اما پشت لهاسفویس یک
انبار خالی است . پنجبره
ندارد اما گرم و محفوظ است
د یوید اوکلی موافق ناراحت
بود اما چاره ای نداشت و چیزی
نگفت . همین بانو هم موافق
بود و دلش می خواست هر چه
زود تر فال قضا را بکند .
اتاق پشت لباس شویی کمور

و نه تاریخ بود و همین بانو
شب اول تا صبح گریه کرد و از خدا
خواست کمک کند بپیرد . از خو
دش پرسید که چه چیزی او را
اینچنین به زندگی وابسته است
و نه پیر از کجا می آید ؟ و دید
که از عشق به بچه هایش است
و نذر کرد که این عشق از دلش
برود و راحت شود .
فهرزه خان زن نازنینی
بود . از مرد نامرد پیری آمد
شوهری هم داشت که در تهران
زندگی می کرد . از آن شوهرهای
ماتم زده ی تریکی . سالی یک
بار به خج زینش می آمد
فونگ آه و ناله می کرد . شکایت
از زمین وزمان . آنسره . در ما
نده وی دست و پا برای خود
د زمان سابق اد می بود
یا خیالی می کرد هست . د رس
خوانده و اهل کتاب و ترجمه
اولین ضربه از یاد آمده بود .
پشان و ناله . فهرزه خانم
شهرین بود . محله زوزو و آه
و ناله نداشت . بچه هایش را
روانه ی انگلیس کرد . خود نهم
پاشد آمد و کسب و کار را ماند
لوتی و با معرفت هم بود و بهاد
دوروز به انهای کله باقتش
راد داشتند کک می کرد . چش
که به همین بانو افتاد . صورت
شهرین چشمهای محزون علی
رنگه شسته ی او شد . خیره
می کرد . همی می رسد . می نشا
ند تنوی کارگاه لهاسفویس پای
د ستگاه ها . برای کتاب و روزنامه
ای فارسی می آورد و سرش را گرم
می کرد .
کریم خان بهراد همین بانو
د رکنا از زندگی می کرد . پول و
خانه داشت حتی با بچه سا
چند تهرنده و خرگوش از طریق
آشنای - یک کلاغ چهل کلاغ
از وضع ناچور خواهرش خریدار
شد و دادش هوارفت . نقد ر
پیش نامه نوشت و توهین و تحقیر
شان کرد (شاید هم زیاد مری کرد
اماد است خودش نبود مستور
د اید که کارهای خواهرش را بکند
آشنای د سفارت کانادا است
توسط او برای همین بانو برگرفته
تکت هواپیمافرستاد و تا سمود
د " با مکی خواستند د خال

کنند . تلفن زد و سر هر دو پیشان
د اد کشید و از آنجا که بزرگ خا
نواده بود همه کوتاه آمدند .
اول زمستان بود که همین
بانو عازم کانادا شد . خوشحال
بود که باز وسط زمین و آسمان
است و این طولانی ترین راه بود
و چه کیفی نیست که اینجوره و
چشمه به روشنائی شفاف میرون
د ماند . جاپیر گرم و نرم بود
و این را می خواست . کجسی
مردن از تجاوز د یگان . تب
داشت و آفتاب پشت شیشه می
چسبید . یک لحظه خوابش
می برد . سرش توی سینه اش
می افتاد و باز به خود تنی آمد
پک هایش نیمه باز می شد و نگاه
هش تا انتهای افق می رفت . تا
انتهای آن سمت بزرگه گسترده
تابی نهایت . زبیرا پیش شش
از ابرهای سفید بود . روشن
سبک و منزه مثل خوابی ملوکوتی
خواب می خیال فرشته های
قوس
کسی حرفی د رگوشی زد
صاف کرد و حشر بود . نشسته
چیزی قدایش را خواست و رویش
را چرخاند . صورتش را به شیشه
چهارچوبش و نور خورشید
را با چشمهای مسخورش می کشید
حیرت از هزار ستاره ای کوچک
لا بلای فکرهای برق می زنند
و در اندیشه چرخش روشن کرد
اند .
آسان آبی یک دست بود
بدون لکه ای ابره بدون تلنگری
ناهنجار یا موی ناموزن و رفته
تا آخرین مرتبه خیل تا ابد ای چیز
ها ان سوی اشکال متد اول و مقیا
سهای جاری همین بانو خودش
راد بد که دوازه سال دارد و تنی
باغ د ماوند سرگرم بازی است
بره . می آمد و ننگ انگشتانش از تناس
با آن پرده های پوک بخزده سی
خس شده بود . به بارش سرسام
آور بود نگاه می کرد . به عجا
کستری افق و به نظرش می رسید
که پاهایش از زمین کنده شده
و رویه آسمان د بر فراز است .
شق این بازی بود . بهیرم که شد
این بازی از یادش نرفت . می
نخست کنار پنجره و نه خانم
برایش جای و نبات می آورد هر
دوشل آد معای جن زد و آیه

سفیدی یک دست میرون خیره می
شدند و آرام آرام خوابشان می
برد . نه شب بهد اوس شد
می دانست که پارش پرف اد امه
دارد و گوش می داد . تمام شهر
خوابیده بود . هجده زین بود
شش سفید مثل خانهای بدون
آدم . با اسباب های پنهان زیر
لحاف های پاکیزه . هیچ صدای
به گوشش نمی رسید جز سکوت جا
دوی نضا . لهریز از هیچ راه
حضور خاموش خدا .
تا پراه . همین بانو هتدار
و تر از عرق اما خوشه نشسته
بود کنار پنجره و آنقدر خسار
و مسخور میرون بود که یادش نمی
آمد کجاست و کجاست . چیزی است
زد خواب می دید به خودش می
آمد . نگاه می کرد . خاطر
هایش را به یاد می آورد و دوباره
می رفت . چرخ می خورد . توی
برفها بود . وسط آسمان سر
سره بازی می کرد . تاب می خورد
همه جا بود . در زمانهای مختلف
د ران واحد هزار تصویر از خودش
می دید . هر آنکه در زمانه
رد یک پشت هم همین بانوهای
گوناگون . بیرو بچه و جوان د ر
این زندگی و احساس د یگر زین
به توان می نهایت بسته به هم
زنجیر وارد بازی گشتی ابدی و این
پار بود که بچه هایش را آد
معای روی خاک فکری کرد به
فروش بزرگ تمیز و ترمه هایش
به خانه اش د رخیابان پهلوی و
خاطره های زمینی اش .
روی ابرها بود و وسعت بزرگ
آرام آرام . وارد تنی شد و در
جانش رسوب می کرد . مثل گرمای
د لپد بیابانیزه . رخوتاک
و درش پیله می بست . تار می تید
و رویش چتر می زد . انگار که تنوی
شکم عالیه بود . محفوظ و به
فراسوی زمان .
کریم خان بهابی صبری منتظر
آمدن خواهرش بود . تصمیم گرفته
بود که او را پیش خودش ننگه دارد
و از بی فکری خواهرزاده هایش
شورند بود . چشمش که به همین
بانو افتاد گریه اش گرفت . خو
د نهم لنگ و در افتاد . از کسب
و کارش بود . روزی هزار بار هوای
وطن به سرش می زد و خودش را
منصرف می کرد . د بدن خواهرش

آن همه شوکت و سرگرد اند اغش
را تازه کرد . ماخودش گفت که
(مرد و شورغیت را ببرد) کو برای
یک آن به سرش زد که بر کرد د باغ
و ملک خودش را داشت . هر
می گفت سرخانه و زندگی اش و با
همین بانو زندگی می کرد . به
هم نزد یک بودند . با هم بزرگ
شد میروند و اختلاف نشان کم
بود . همین بانو را که د بد و حشت
کرد . چه لاغر و رنگ پریده و متحیر
بود . نگاه می کرد اما نمی دید .
هو و حواس ند داشت . دستش
را که گرفت یک خورد . یک تکه
استخوان داغ . باهاش حرف
زد . نمی شنید . نمی فهمید
جوا بهای پرت می داد . کریم
خان د درگرون و منقلب خواهرش
را به دل گرفت و سر صورتش را بوسید
پهوی خودش را حس کرد و قلبش
تورکشید .
به خانه که رسید ند همین
بانو را توی تخت بزرگ خوابانید
و د کتر خیر کرد . رنگ زد . به
هایش را ز حال ماد زینان برایشان
گفت . توضیح داد که خستگی راه
است و خوابی و فشار خون . چیز
همی نیست . جای نگرانی ندارد
و به بد او ای خواهرش پرت است
ذوق زده و دستها چه بود و آنقدر
خرم داشت که نمی دانست از کجا
شروع کند . از گذشته می گفت
از روزهای بچگی . از د بر روز بروز
از خودش را ز تصمیم ناگهانی اش
برای بازگشت به وطن می خندید
خوشحال بود . باورش نمی شد
که تصمیم به بازگشت گرفته باشد
و خوشبختی ناگهانی اش را مد
یون خواهرش بود . خودش نمی
دانست که چطور به این خیال افتاد
د ما است . شاید بدین قیافه ی
مبهوت و حضور سرگردان خواهرش
اورا اتکان د اد میبود . به چشمهای
خیره ی همین بانو که گویی
خالی از خاطره های آشنا و فکر
های نه قول بدند . نگاه می کرد
و غریب را د اوس می دید
و د دلش می لرزید . تازه بی بره
بود که چه بی فکر کار و تهاست
که ز بیایتن خالی است و مثل سا
فری غریب . در ایستگاه قطاری
سرد و غمگین . حضوری موقتی
و گذارد ارد . دست همین بانو
را گرفت و بوسید . بهش گفت که

د ر بدی و بی خانمانی تمام شد
به محض خوب شدن حال او سر
خواهند گفت و همین بانو چشما
پیش را بست . د بد که نشسته کنار
پنجره ی هواپیماست و وسعت
آبی صدایش می زند . خوابیده
و باز خواب آسمان را دید . گسه
مثل د رهای سیال به سینه پخته
های روشن هستن جاری بود و خو
دش هم نفهمید که چندین روز
خوابیده است . تشنه اش بود .
پایه زانوهایش می لرزید که پنهان
خانه نبود . به اطراف نگاه کرد
یادش نمی آمد کجاست . نور
ملا می از پشت پرده ی توری پنجره
توی زد . جلوتر رفت . دستش
را به لبه ی چوکی گرفته ایستاد
تا نفسی تازه کند . د و قد پیر
داشت و به نظرش رسید که کوه کند
است . عرق از سر رویش جاری بود
پرد مرا یادستی لیزان کنار کشید
برف می آمد گوشه داد . همان
سکوت دعوت کننده ای قد پیسی
تنه خانم برایش جای و نبات آورده
بود ایستاده بود کنار د رگوشی
می کرد نه اش شهادت شده بود
می رفت به سبزار . گفت (آنم خانم
صبر کن بهت پول بد هم خرج راه
و دستش را روی دستگیره ای د ر
گذاشت خسته بود . د لش می
خواست پیشند . د نیال جایش
می گشت . بهمانند ارهوا پیلا
تکتش را نگاه می کرد . سوز سردی
به صورتش خورد . لرزید . برف
می آمد . برفهای سنگین قد یک
تعلبکی . جلوتر رفت . پایش
لفزید . هوای سردی بود
جایش را پیدا نمی کرد . بازم
جلوتر رفت . جاده های سفید پیش
پایش بود . برف توی چشمهایش
می رفت کوه د ماوند بلند و استوار
مجلل . از دورنگاش می کرد . به
شکوهندی پدرش بود . وقتش
که سر نمازی ایستاد و یاد زین
شالتر می زد و به نظرش رسید که
سرخ به آسمان می رسد و پاها
پیش زمین ریخته دارد . چه
خوب بود وقتی د رجوار این کوه
سر کشیده . به فلک های بلند می
هیبتاک سحر آمیز زندگی می کرد
این مرد ایستاد میان دستون مو
می ایوان د رصلا ت ظهره با
سایه اش رفته تا انتهای جهان .
چه کیفی داشت وقتی زیر شال

اوس خیزد و روی کولش سوار می شد
روی بلند ترین قله عالم فراسوی
زمین و خانه های کوچک گل واد .
مهای قد بورجه . ناچیز و حقیر
ان پنجره ای هواپیما که نگاه
می کرد همین منظره را می دید
و به نظرش می رسید که با زوری
شانه های پدرش نشسته است
و دست کسی بهش نمی رسد .
تند سه ماد رش که تویخ و سرزین
نشش می کرد . نه خانم معلوم
بد اخلاق شرعیات و تفت کازگان
و تبه برایش می گفت . نه پاسبان
سرکوه که گوشش را می کشیدند
شوهرش که مدد و مقهور می
می کرد . نه بچه هایش که بهش
آویزان بودند و گوشه و خوشش
را بالذتی حیوانی می خوردند
تند یگان که برایش موازین اخلاقی
و فلسفه های تاریخی وضع می
کردند و سرش را باوزن خرد کشتند
ای کله هاشم انباشتند و باخط
کش کوتاه هند سه و اندازه های
فلوک ریاضی مرتزگان محسوس و
شمورش را تخمین می زدند .
کسی صدایش می زد . شایسته
ان پشت کوه د ماوند بود . د وید
د ورزد . چه چید و رخیابان
دست چپ . انباشته از برفه گر
من بوده می سوجت . کز تنش را
د آورد . د که های پیراهنش
را با زکرد . صورتش را روی آسمان
گرفت . یاد بازی بچگی افتاد
و خندید . برف توی د هانش رفته
خوشتره بود . نگاه کرد . نگاه کرد
خیره خیره . می آنکه موه بزنند
پاهایش از زمین کنده شد . بهر
های برف د هوا میخوب شد میبود
و او روی بهلا می رفت . توی آسمان
بود . روی ابرها که موند را دید
زین پایش روی قله ای آن یک
صندلی راحت بزرگه از چسب
گرد و مخل سنج . همان که تری
اتاق کاربردش بود گذاشته بودند
بهمانند ارهوا پیلا جایش را نشان
داد چوکی اختصاصی او
نشست . قد یک بچه بود و تنی
چوکی گم می شد . شال پدرش
راد و رخودش به چید و صورتش
راه به شیشه ای پنجره چسبانند
آسمان آبی یک دست بود . زلال مثل
چشمه ای از نور و وسعت بزرگ گشود
و سخن و بزرگوار . نگاهش می کرد
بقیه د رصفحه (۱۲)



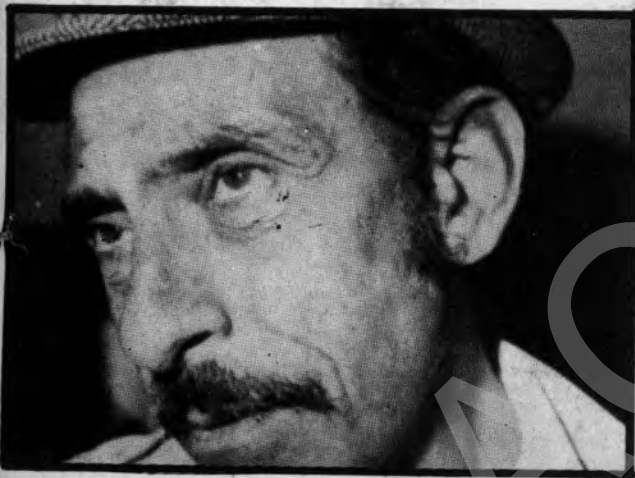
تهیه کننده: لیلیا روند



اسدالله سیفی آواز باردگر در نوبت موسیقی

آیا در کدام گروه هنری نوبت تنظیم استید؟
تا هنوز موفق نشده ام گروه مشخص هنری را تشکیل بدهم و آنده نوازنده هلثی که در زمینه مرای مهربانند و نیز فعلاً تشریف ندهند. مگر در تلاش استم تا آهنگهای جدید و ماندگار در رادیو و تلویزیون برای دوستداران آواز نوبت بنامیم.

اسدالله سیفی آواز خوان آهنگه کوشش تونشید سخن های من بعد از یک وقفه طولانی دوباره به جهان موسیقی رو آورد. او در مورد کنسار رفتنش از جهان موسیقی گفت: به خاطر تقاضاهای مکرر علاقه مندان آواز نوبت و یکمده دوستانم که نیاز داشتند تا در محافل خوشی آنها آواز بخوانم دوباره به آواز خوانی آغاز کردم.



الطاف حسین به زعفران کشور را

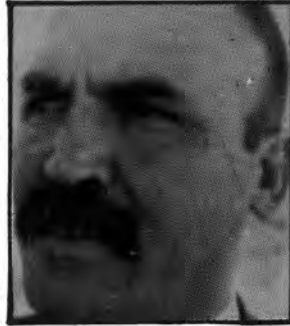


به گونه ای که علاقه مندان موسیقی کشور آگاهند، الطاف حسین "سراهنکه" آواز خوان خوب و شناخته شده کلاسیک از چندی بدینسو در هندوستان به سر میبرد و او در این مدت کنسرتها زیادی را در بمبئی اجرا نموده و طرف توجه صاحب نظران عرصه قرار گرفته که موفق به دریافت لقب "جوا"

نشرین استاد مکتب پتیاله شده است. تازه ها اطلاع گرفته ام که این هنرمند در اثر حمله قلبی مدتی را در یکی از شفاخانه های بمبئی بستری بود و بنابر تازه ترهنگن اطلاعات اکنون وضع صحیح الطاف حسین کاملاً خوبست و ممکن در آینده های نزدیک به کشور باز گردد.

خبرهای کوتاه

قادر فن هنریشه موفق تئاتر کشور د نظر د ارد تا پر مصرف ترین دستاورد هنری افغانی اش "بنام حساسه اسکند رکبهرد افغانا - نستان" را روی ستیز پیساده سازد.



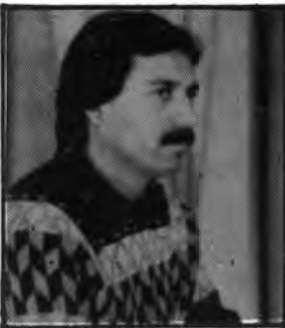
آگاهی یافتیم که دکتر اسد بدیع پس از ثبت تازه ترین کنسرت تلویزیونی راهی کشور بلغاریا گردیده است. باید گفت که برخلاف گذشته ها این مسافرت هنری نبوده و وی جهت پیشبرد تحصیلات عالی در رشته طب به آن کشور رفته است.



نظیف مروت نقاش سینما و تئاتر کشور د نظر د ارد تا نمايش کوتاه تلویزیونی را که خود نوشته است از طریق تلویزیون به نمایش بگذارد. مروت د رمورد این که چسرا آثار نقاشی از وی به ندرت دیده میشود چنین گفت: همزه مان یادوری از تئاتر زمینه نقاشی آثارم نیز محدود شد.



فرار است جاوید راهسی آواز خوان جوان راد یوتلویزیون کشور کنسرت جدیدی را برای علاقمندان آواز خود ثبت نماید. اینبار آهنگ های جاوید راهی غزل های ناب و کمپوز های دلنشین را مانند همیشه با خود دارد.



نصومه رویا هنر پیشه سینمای کشور د رین روزها مصرف ثبت نمایشنامه های تلویزیونی برای برنامه چلچراغ است. او افزون به بازی در سینما د رین اواخر همکاری خود را با اداره نمایشنامه های تلویزیون نیز آغاز نموده است.



هدف و مایه ترین معامله

د رجال تهیه است و هنسر - مندان موفق راد یوتلویزیون و اسد ذکی و سما پوپل و مرتضی با یقرا ونی ائل در آن نقش در اند که به همین زود بیس از طریق تلویزیون به نمایش گذاشته خواهد شد.

عزیز الله هدف هنریشه موفق راد یوتلویزیون و سینما و تئاتر کشور د رین روزها مصرف مشق و تمرین تازه ترین تئاتر تلویزیونی به نام "معامله است" اومگوید. تئاتر تلویزیونی (معامله) نوشته نجیب ساکب بوده و به رزمسوری استاد پیساده

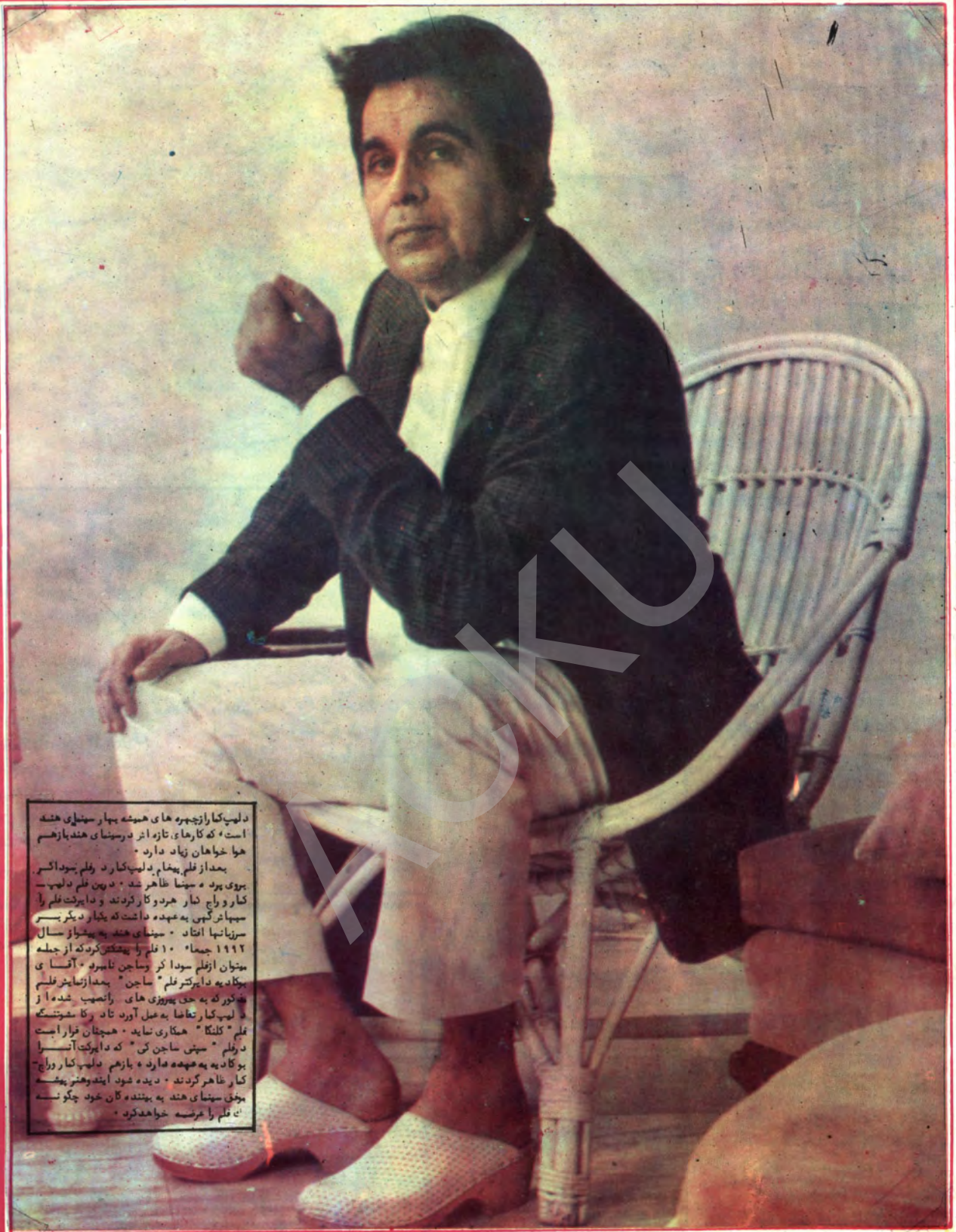
ت. عبادی :

تشخول تهیه پارچه های جدید

ف عبادی ممثل ورزیده راد یوتلویزیون و تئاتر کشور د رین اواخر مصرف ساختن برنامه های تفریحی برای تلویزیون میباشد. این برنامه ها شامل پارچه های جالب نمایشی میباشد. انتقادی و اجتماعیست. هم - چنان در اثر فعالیت و پشتکار این هنرمند همکاری ریاست انشرا ت تلویزیون ابتکار جدیدی



بقیه در صفحه (۸۶)

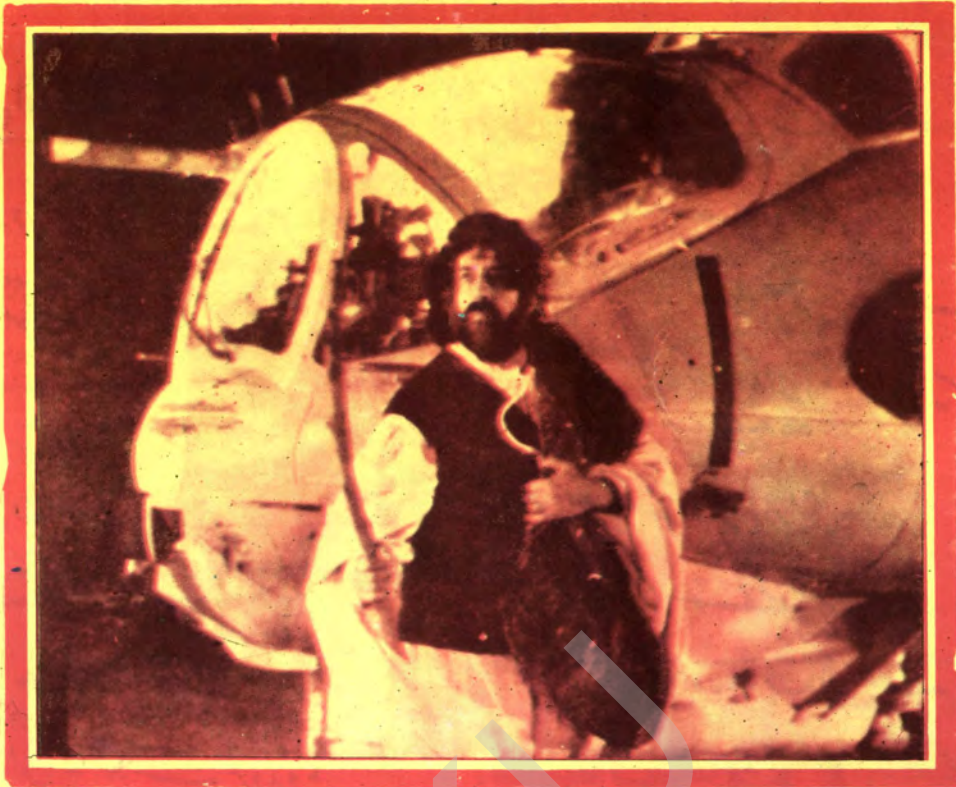


دلپکار از چهره های همیشه بهار سینمای هند است که کارهای تازه اثر دروسنای هند با زهم هیا خواهان زیاد دارد .

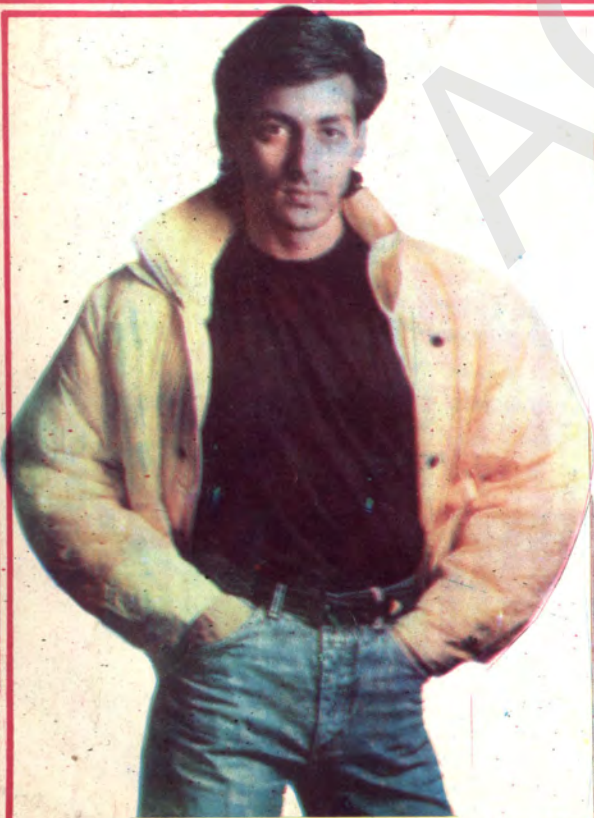
بعد از فلم بهنام دلپکار در فلم بودا کسر بر روی پرده سینما ظاهر شد . درین فلم دلپکار و راج کمار هر دو کار کردند و دایرکت فلم را سپهاسر کپور به عهده داشت که پیش از دیگر کسر سرزبانها افتاد . سینمای هند به پیش از سال ۱۹۹۲ چیمه ۱۰ فلم را بهشتن کرده از جمله میتوان از فلم سودا کر و ساجن نامبره . آکشی بنگا در دایرکت فلم " ساجن " بعد از نامبره فلم ضلور که به حق پررزی های رانصیب شده از دلپکار تقاضا به عمل آورد تا در کاستینگ فلم " کلنگا " همکاری نماید . همچنان قرار است در فلم " سیتی ساجن کی " که دایرکت آنسرا بودا در به عهده دارد ، باز هم دلپکار و راج کمار ظاهر گردند . دیده شود ایندهتر پیشه بخلق سینمای هند به پیشنده گان خود چگونه این فلم را عرضه خواهد کرد .

شخصه با دون

سلام
 سنگی
 در نقش
 زردشت
 در فیلم جدید
 به نام "تونل"



سلمان خان و میناکشی شیشادری
 د و هنر پیشه جوان و موفق سینمای هند



گردهایی از گلشن اندیشه سعدی

اگر در سیرای سعادت کس است
ز کفایت سعیدش حرفی بس است

زمان باردار ای مرد هوشیار
اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر به نزدیک خردمند
که فرزندان ناهموار زاینند

دو هم جنس دیرینه را هم قلم
نباید فرستاد یک جا به هم

نهد هوشمند روشن رای
به فرومایه کارها را خطیر

چو دانی که همدست گردند و یار
یکی دزد گردد یکی پرده دار

بویا باف اگر چه بافند بست
نه برندش به کارگاه حریر

خدا ترس را به رعیت گمار
که معمار ملک است پر بنز گمار

سخن ماند از عاقلان یادگار
ز سعدی همین یک سخن یاددار

بد اندیش تست آن فخرخوا خلق
که نفع توجوید در آزار خلق

گنجه کار اندیشگان از خدای
به از پارسای عبادت نمای

به دولت کسانی سرافراختند
که تاج تکبر بر بیانداختند

جامه کعبه را که می یوسند
اونه از کرم پید نامی شد

تکبر کند مرد حشمت پرست
نداند که حشمت به حلم اندرست

با غریزی نشست روزی چند
لاجرم همچو او گرامی شد

خودشناسی

- بنده ای در معبد ویرانه ام
- خنده ای پالیزه های شانعام
- بی صدا از آن هم صدا ای می کند :
- کاروان صبر من بگدشته و رفته
- آرزوهایم تکه دلمانده اند
- او ستان هنر آموز من
- جبر جاهل د پد ماکاهل مانده اند
- خود نه آن هستم که بودم تا بخود
- کنده ام از خویش چون تار زبود
- از شعور من شعاری مانده است
- از فرور قصه " بود و نبود "
- بی زبانی مرا باد از بان
- بی نشانی مرا باد انشان
- دانه جوی خرمین بی مزعگان
- کهر باین شد گل رخساره ام
- دست من جز پنبه گلبرگی نچید
- می فتد گرچه زسنگ حاسد ان
- تاج من لعل بدخشان راندید
- چون گدا بر درگه عالم جناب
- من مگر بخشیر لاسی آدمم ؟
- من به این دنیای گوهر ناشناس
- از برای خود شناسی آدمم



خانم گلرخسار شاعر برجسته تاجک در سال ۱۹۸۹ عضو پارلمان عالی اتحاد جماهیر شوروی سابق انتخاب شد و در حال حاضر عضو و رئیس بنیاد فرهنگ تاجکستان و سردبیر مجله فرهنگ چاپ دو هفته است. در زیر فهرده نظریات او را درباره روابط افغانستان و تاجکستان (تاجکستان شوروی) با نمونه شعرش بخوانید :

((پرا بلم افغانستان به هیچ صورت ما را رها نمی کند و با وجود یک افغانستان برای اتحاد شوروی به معنی نفرو گناه بود مولی قبل از همه این مساله برای ملت تاجک به شایسته خونخواری افغانستانها به تراژدی ملی تبدیل گردیده است. ... اعضای بلند پای پارلمان میخواهند به هوش بمانند و این مطلب را درک نمایند که دوستی میان مردمان دو کشور دیگر وجود ندارد (از برادری نمیتوانیم حرفی بطلبیم) و نمیخواهند قبول نمایند که از نتیجه تجاوز نظامی ما از نتیجه به قتل رسیدن صد ها هزار انسان بنیاد این دوستی در هم شکست. هم از نگاه اخلاقی و هم از دیدگاه انسانی ما برای همیشه و مقابل مردم افغانستان خود را مقصر خواهیم دانست. ...

همه به یاد دارند که به چی تمداد نظامیان و سیاستمداران پس استعداد به خاطر انجام اوامرو بنام نفرت متقابل در ولایت چگونگی به مقامهای بلند راه یافتند و چگونه به ترفیحات "توقی العاده" دست یافتند. بدون کدام تردیدی مردم افغانستان از ماتمفراند حق با آنهاست. علی راکه ما در این کشور انجام داده ایم که چنگیزخان به تهور لنگه دست به همچو جنایاتی نزده بودند

... برای من د پهلناسی مردمی قابل پذیرش است اما نه آن د پهلناسی که به نام شعارهای " دوستی خلل ناپذیر مجا - همه را قریب داد) (

آورده اند که در عهد امام ابوحنیفه رضی الله عنه دانشمندی بود از علمای بغداد که زهد ریائی را دام تزویسر خود ساخته بود و مس خیانیت به زرامانیت و وز روی پسر می داد . مردی از خراسان به عزیمت حج به بغداد رسید و دیناری چند داشت و به نزدیک آن دانشمند بود و به امانت نهاد . پس روی به کعبه آورد و چون از حج و مناسک فراغ یافت و بازگشت در راه با دیه فافله رافع گردید و جمله مالها تلف شد . آن مرد بیچاره و متحیر به بغداد آمد و به نزدیک امین خود رفت و مال خود طلب کرد . آن عالم گفت : مگر دیوانه شده ای و خشکی راه برد ماغ تو ترک کرده است (من هرگز ترا ندیده ام . هر چند آن بیچاره تضرع می نمود مفید نبود . پس با دوستی حال خود بازگفت . آن دوست گفت : داوری درد تو از دارو خانه نعمان توان یافت . برو و امین حال باوی حکایت کن که به مدد علم شافی او مال به تو باز رسد . حاجی پیشتر نعمان امام گفت : امروز برو و فردا باز آی تا در کار تو اندیشه کنم . پس کس بفراستاد و آن دانشمند را بخواب داد و گفت : دانسته ای که امیرالمؤمنین قضای بغداد به من عرضه می کند و من ایامی کنم .

فرموده است که : اگر تو نمی گویی به کسی رجوع کن که در روز و زهد آراسته بود تا قضای یک ناحیه بغداد به وی تفویض کنم . من چند آنکه فکر را بر گماشته خا عرین بر تو فرامی گیرم که زهد و ورع تو مرا معلوم است . اگر رضاد هستی تا مشور بنویسم و این شغل بتو حواله رود . مرد جاه دوست چون حدیث قضا بشنود از قضایت شادی مخرج از بند خسل بازندانست و در حال رضا داد .

امام اعظم او را گفت : برو و امروز اندیشه کن و فردا بیا اگر قبول خواهی کرد بگویم تا در روز مشور بنویسم . آن مرد را از شادی خواب نسی آمد با مداد برخاست و به سرای امام اعظم آمد . آن مواعد نیز بر میعاد بر رسید و به خدمت امام اعظم آمد و سلام کرد آن دانشمند چون او را بدید از برای مشغل قضا و حکومت گفت : ای شیخ کجایی که دی همه روز ترا می طلبیدم . که چون در جریده بنگرمی ذکر تو در آنجا یافتیم و مرا یاد آمد اکنون تو را امانت خویشتن باز باید بردن که این مدت را نباید که ترا واقعه ای باشد یا مرا و نباید که حق به مستحق نرسد . امام ابوحنیفه رضی الله عنه گفت : چون اقرار کردی زری به وی تسلیم کن .

آن دانشمند بفرمود تا آن همیان زر را بیاوردند و در حضور امام اعظم آن زریه خداوند تسلیم کرد . چون حاجی همیان باز دست امام فرمود که : چون مال باز دادی به سلامت به خانه باز رو که ما را غرض آن بود که حق این مملکت به وی باز رسد و این غرض به تحصیل رسید و خیانت تو در امانت و زینت تو در قبول قضا و حکومت مرا روشن شد و امید من بکلی از تو برخاست و این خبر به بغداد مشهور شد و آن مرد بعد از آن که از امینان بود از جمله خاشان شد و ادرار و انعام امیرالمؤمنین از وی منقطع گشت و بعد از آن روزگار رحمت گذارند و صدق قول نبوی علیه السلام که الا مانه تجرالرزق و الخیانه تجرال فقر معلوم گشت .

از تیرن ادبیا کهن

حکایت

آورده اند که در آن وقت که دولت احمد - خستانی را فرو گرفته بود روزی به شکار رفت و صید بسیار کرد و از آنجا خوشدل باز می گشت و مردی پسرکی پاکیزه داشت و بر دو رهنماده دید که امیر می آید . به راه گذر او به بازاره بایستاد چنانکه رسم عوام باشد . احمد بر رسید و آن پسر بر گردن آن مرد دید گفت : ای شیخ ترا چه نام است ؟

گفت : مرا محتاج نام است . گفت : به چه محتاجی ؟

گفت : به بنای امیر و دولت او . احمد را از آن سخن خوش آمد . گفت : آن شاه الله حاجت تو روا شود . گفت : پسر مست ؟ گفت : بنده زاده است . گفت : او را چه نام کرده ای ؟ گفت : مظفر . احمد گفت : خوشنامی است و باید بین نام نال گرفتیم که بر خصمان مظفر خواهیم بود . پس آن کودک را از آن مرد بستند و در پیشتر آسب خود گرفتند و بوسه بر روی آن کودک می داد . پسر فرمود که اوراد هزار درم بدید . محتاج سیم بسته شادمان و با نشانی او رطب - اللسان به خانه رفت و پنداشت که به همه وقت به خدمت امیران او بخت و آب او روشن خواهد بود و بر آن اعتماد سیمیا تلف کرد . چون از درهای او چیزی نماند بر پا د گدشته کودک را در کنار گرفت و در میان راه بایستاد بر امید آنکه امیر کی رسد . اتفاق چنان افتاده بود که امیر آن روز شکار نیکو نگرفته بود و تنگدل و متعیش به و شاق باز می گشت و در راه محتاج را بدید با آن کودک دانست که به جمع درم هزارگانه آمده است . از غایت سخت دلی و فظا - لیت اسیر گرم کرد و آن کودک را از کنار پدر برد و گامی چند از راه یک دست گرفته می برد و کودک می گریه می کرد . چون قدری راه آن کودک را برد به قوت او را بر زمین انداخت چنانکه آن طفل بی گناه خرد شد و پدر او چون بد هو شان بدوید و پسر خود را مرده یافت جمله خلق بر وی لعنت کردند . بیچاره آن طفل را برگرفت و بیسرد و دفن کرد و از درد آن جگر گوشه چون دلشدگان به هیر گوشه می رفت و توجه می کرد . راوی می گوید : بعد از آن هرگز کار احمد خجستانی منتظم نشد و هم در آن ایام عیانتر بماند و ناگاه مادر او را بر آورد و او در انتقام آن لشکر کشید و کشته شد و اشرا آن ظالم و درشتی بناجا بگناه در روزگار او رسید .

بدو را کس حنک

و حنک را بنیای دار آوردند و بعد از آن بالله من فضله السوء و ودو پیت را ایستانید بودند که از بغداد آمده اند . و قرآن خوانان قرآن میخوانند . حنک را فرمودند که جامه بیرون کن . وی دست اندر زگر کرد و از بازار بند استوار کرد و پایچه های بازار را بست و جبهه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستاره و سرهنه با بازار بایستاد و دستها در هم رده . متنی چون سم سفید و روی چو صد هزار نگار . همه خلق بد رد میگریستند . خودی روی پر تر آهنی بجا - آوردند عده تنگ چنانکه روی و سرش را نهو شیدی و آواز دادند که سر و رویش را بپوشید . تا از حنک تپاه نشود که سرش را بپنداد خواهیم فرستاد نزدیک خلیفه . و حنک را همبندان می داشتند و او لب می جنبانید و چیزی می خواند تا خودی فراخ تر آوردند . و درین میان احمد جامه دار بپامد سوار و روی بحنک کرد و پیغامی گفت که خداوند سلطان می گوید . این آرزوی تست خواسته بودی و گفته شد . چون تو پادشاه شوی ما را بر دار کن . ما بر تو رحمت خواهیم کرد اما امیرالمؤمنین نیشته است که تو فرمهی شده ای . و بفرمان او برداری کنند . حنک البته هیچ پاسخ نداد .

پس از آن خود فراخ تر کرده آورده بودند سر و روی او را بدان بپوشانیدند . پس آواز دادند او را که بدو . دم نزد و از ایشان نپندیدید . هر کس گفتند شرم ندارید مرد راه می بکشید [به دو] بداریید ؟ و خواست که شوری بزرگ بپای شود . سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حنک را سوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند . هر مرگی که هرگز نشسته بود بنشانند و جلا در استوار بست و رهنها فرو د آورد . و آواز دادند که سنه دهید . هیچ کس دست بحنک نمی کرد و همه زار زاری میگریستند خاصه نشابوریان . پس شتی رند را هم دادند که سنه زند و مرد خود مرده بود که جلا در رسن بگلو افشده بود و خبه کرده . این است حنک و روز تارتر و گه تراثر رحمة الله علیه این بود که کتی مرا دعای نشابوریان بسازد . و بساخت . و اگر زمین آب مسلمانان بخصب بستند نه زمین ماند و نه آب . و چندان غلام و ضعیف و اسباب و زر و مهم و نعمت هیچ سود نداشت . اورفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند و رحمت الله

علیهم . و این افسانه بی است با بسیار عبرت . و این همه احباب منازعت و کتا و حت از هر خطام دنیا بیست سوی نها - دند . احق مردانه دل درین جهان بندد (که نعتی بدهد وزشت باز ستاند .

بسرای هیچ مهمان را
دل نهادن همشگانه روایت
زیر خاک اندرونت باید خفت
گرچه اکنون خواب برد بیاست
باکسان بودند چه سود کنند
که بگوراند رهن شدن تنهاست
بار تو زیر خاک مورو و مگس
بدل آنکه کسوت پیراست
آنکه زلفین و کسوت پیراست
گرچه دینار یاد و مضر بهاست
چون ترا دید زود گونه شد
سرد کرد دلش نه نایب است

چون ازین فارغ شدند بوسهل و فهم انبای دار بازگشتند و حنک تنها ماند چنانکه تنها آمده بود از شکم مادر . و پس از آن شنیدم از بوالحسن حرملی که دوست من بود و از مختمان بوسهل که که یک روز شراب مخورد . و بی بودم . مجلس نیکو آراسته و فلان بسیار ایستاده و مطربان همه خوش آواز . در آن میان فرموده بود تا حنک پنهان از ما آورده بودند و بداشته در طبیعتی با یکدیگر پس گفت تو با ما آورده اند . از آن بخوریم . همگان گفتند خوریم . گفت بپارید . آن طبق بپاریدند و از او مکه بردا - شتند . چون سر حنک را بدیدیم همگان متحیر شدیم و من از حال بشدم . و بوسهل بخندید . و بیاتفاق شراب در دست داشت بیوستان ریخت . و سر باز بردند . و من در خلوت دیگر روز او را بسیار ملامت کردم . گفت : ای بوالحسن تو مردی مرغ دلی . سر دشمنان چنین باید . و این حدیث فاش شد و همگان او را بسیار ملامت کردند . بدین حدیث و لعنت کردند . و آن روز که حنک را بردار کردند استخدام بوسهل روزی بنگشاد و سخت عنان و اندیشه مند بود چنانکه بهیچ وقت او را چنان ندیده بودم . و می گفتم چه امید ماند ؟ و خواجه احمد حسن هم برین حال بود و دیوان نشست . و حنک فریب هفت سال بردار بماند چنانکه پایها پیش همه فرو تراشید و خشک شد چنانکه اثری نماند تا بدستور فرو گرفتند و دفن کردند چنانکه کس ندانست که سرش کجاست و زن کجاست . و مادر حنک زنی بود سخت جگر آور . چنان شنودم که دو سه ماه از این حدیث پنهان داشتند . چون بشنید جزعی نکرد چنانکه زنان کنند . بلکه بگریست بدرد چنانکه حاضران از درد وی خون گریستند . پس گفت : بزرگا - مردانه این پسر بود (پادشاهی چون محمود این جهان بدو داد و پادشاهی چون محمود آن جهان ؟ و ماتم پسر سخت نیکو بداشت . و هر خردمند که این بشنید بپسندید . و جای آن بود . و یکی از شعرا ی نشابوریان مرثیه بگفت اندر سرگ وی و بدین جای یاد کرده شد :

بپسند سرش را که سران را سر بسود
آرایش در هر و ملک را افسر بود
گر فرمهی وجه بود و گسار کافر بود
از تخت بدار بر شدن منکبر بود



و عبدالروف مینو
شخصونه

وروی مینه

لکه به چاچه ژوند ون خوژیس خود پیل د پار
یا لکه شه چه می جووه د محفل د پار
د تا به مینه می به شعرکی دنیا هیره کوی
لکه یا مینه چه به کالوکی مسکولا هیره کوی
یا مین چه به سوال کی تشا هیره کوی
یا به لیلی نه چه غصه به اوسلرکی وره می
لکه مظلومه نه چه کلان خیلو شکرکوی
یا مین کلاه مکتوبه نه به سهندو سکی به می
لکه مین عیول شعر د گل سوزنا هیره کوی
یا لکه مین چه د کتوبه به نظر سوزکوی
یا لکه مین سترکه د فیس ته وی افسوسه می
یا لکه مین چه نیایسته به کلاه بعلله له سیاحت می
یا خوشی المان مین سوسوم له الزحانه می
د هوسایی اند پینی چه طبعه به یا هیره کوی

لایه ولایه

کته گلوی موزه بلبلوای
دچمن به فیزکی یاره
نیمه شه د پسرلوی
هله کونسله مالیا ره
د سپوزس سینی زبانه
فاله شه ناقراره :
نژدی کوی وی جوله تانه
د تود یوسس لهاره
تا به شه وی خوشنایه
رانه وایه هراته وایه ||
یا که چهری له به موزه
نه دیوه وی زه پتنگه ستا
به محفل کبسی دستانو
هله خواکبسی د اورنگ ستا
یا تولی کن دغبانو
چه وی هره بوه به رنگه ستا
د قولی مینی به اسر
کینستلی وی به غنگه ستا
تا به شه وی خوشنایه [?
رانه وایه هراته وایه ||
یا که ته بی موسسه
وی روانه دین خواته
تا د گلو ننداری کوی
گلویاره کتای تاته
د کوانی به حکم زه هم
وی راضی تشافته
ستا نظر می وی بللی
د خوژ من زره تقاضانه
تا به شه وی خوشنایه
رانه وایه هراته وایه
* * *

ساقی پناخه

ساقی پناخه پناله راووه
د هره باری فیرانه واخلم
چار دی شه
ساقی پناخه پناله راووه
* * *
چه به پنا بیره شاره مستانه هو
د جام له نهنه زندانه هو
له حسرتونه پناگانه هو
چه له بستی سره بوخت می سس غرونه
ساقی پناخه پناله راووه
د صحبت جووه دنیا کوی
د غمبه مرگ بورته صها کوی
دا دنیا کوی بوه خندا کوی
چه به خندا بوفلک وکی اتنونه
ساقی پناخه پناله راووه -
ژوند د سرور بوترانه می
د ماه یوسس کور بترانه می
زبا وستا لخی میخانه می
هولا س ترظاره غزه به زره وایه زاره
ساقی پناخه پناله راووه

دوشحال تکیا لہ کلیا توخت

خوشبو

سنگه دم سره عدم دی زماواج
 به امید دغچه لب بهمخند اسی
 بهی مرمدم وصال کت کبود طیبه
 چه زواله شینوی زماواج
 د هجرانه تیغ قلبی زماواج
 چه به سله گلزار زلفش طلب شدم
 چه به سله گلزار زلفش طلب شدم
 چه به سله گلزار زلفش طلب شدم

له ازاره سپی حذر کوهه د دره کش هم
 زور ه قوت را باندی به کوه اتیش هم
 چس مین په هغه کینلیس پیوش هم
 چس وفا غولام له کینلیس په داتش هم
 په ایما به درته وایسم پنج و هشت هم
 وخیل یارته زر په دی ه دحیش هم
 همیشه د شهنشو مزه چش هم
 زما شخه اندوه له اوره چې به قش هم
 د دی دور حریفان که شوده ه پی دی
 زه خوشحال د شود و پیو په سر رش هم

چس د اوسپ دی له جوړه مشوش هم
 که قوت دی دهاتی ه په زره مزی پیس
 د جنون بخوره می اوسه ده محاسپی ده
 خوک به ماغندی یو هین ه په زره ساده وی
 لانه خه رایی ه چې ته په چا مین پیس
 که په د برص زر خرید گرخیس بی شماره
 د تر خو مسزگانه د روسی ترستونی پی
 غم د اور له تاوه زر لری چې کلپ وی

به باطن کسې هر زمان راهو پیدا دی
 خوار عاشق په معشوقی باندی لدا دی
 که په خوارو به کرم کھی ه سافه دادی
 زره می ولا ه دنیا سکه به سودا دی
 به موجب صحبت د مینې ایتسدادی
 چس په سو په بی پروا باندی پیدا دی
 چس پی سیزی ه خبر دار باندی خدادی
 چس فرهاد په بیستون کی لاصدا دی
 زه خوشحال به چاشم وایم له حاله
 د زره حال دغ به رنگ پوری پیدا دی

هغه یازکه په ظاهر له ما جمدادی
 د ژوند یو سره گرخیس په عالم کپی
 کینت چس وسیزی ه باران وریاندی به شه
 که پی غولام ه په گوگل کی موند نه شپی
 خدای دی امن دهر چاله سترگو وکوره
 زه به زار کوم له دله ه نه له یساره
 خپله مینه به عاشق باندی سور اور شوه
 گوره ل خو قرنه کالونه باندی تیر شول

د خیراغ ته د اریبنتی حال معلوم دی
 بود بسل له حاله نه کاندی پو پو پو پو
 ما پیلنخه هغه مین یار واره جفا زده
 نن چس زره باندی مین به به د پورنگه
 یو په حسن ه بله د اچی عاشق ورتسی
 نند اریبنتی عید جمال دی نورو خفتندی
 چس گلونه د بهار باندی لیدل شوی
 خه به هر یوه ته حال دواپی خوشحال
 د لیسو په حال خیر کله ادرم دی

به د انشخ کی د خوبی حاجت کوم دی
 ددی شکر په عالم کی به رسوم دی
 یالسه ماسره جفا که بنده می شوم دی
 د پو پو چس کسوم دی هغه می نسوم دی
 به د اد ورتو که پو پو رسست جهان کی سلوم دی
 چس به تر لوی ه هر خای خلقت حیروم دی
 د بیللو مسوئیل به هغه به پوم دی



سیصد و نهمین سال تولد حکیم گنجوی

نوشته: **ابن سرمد**

قزل ارسلان به زودی بمطابق
موسساتی از مجلس برجید
وگفت قول نظامی خود سرود
است و سخنان حکمت آمیز و پسند
آموزی از هر مضمونی اولاً تر:
نوی نظم او خوشتر ز رود ست
سراسر قولهای او سرود است
چو خضراوند زبانه سریتیم
که آب زنده کی با خضرها هم
زنده کی پیاور و سراپا افتخار و ی
بیشتر بر مباحثه نهایش و استغنا
صبری شده با او از سلسله داران
سلك بصرف و طریقت و اهل ذکر
وسماع و سالك سامی راه خدا بوده
و چله های پیاپی در حجره های
انزوا میگرفته است.

د برکهای تذکره ها
و تاریخ ادبیات آمده است که
نظامی شاعر باتهذیب ترین
پاکدل ترین و وارسته ترین
زاهد نجیب زمانه خود بود که
اسم شهید شد در ردیف تمام
شاعران حقانیه در تاریخ مشرق
زمین و بلاد و اتراخون ابریشم
و قلمی از نیستان نزاکت ادب
پر لوج عفت کلام رقم زده شده
است و تا آنجا که میگویند وی عبر
گرامی در خانقاهی گذرانید که
خود آنرا خشت گذارده بود و وقتی
به دعوت قزل ارسلان به منزل گشت
او واقع در شمال گنجه سفر کرد،

ساده و بی آرایه و پیرایه گفتم
که بدون هیچ لقب و تعارف
ایود حمد نظام الدین الهیاس
بن یوسف بن زکریا بن یوسف
معروف به حکیم نظامی گنجوی
شاعری بود متولد حوالی سالهای
۵۳۱-۵۳۴ هجری ماهتابی
یا پس تر تا تحویل گیری و نحو
بلد های تقریباً هشتاد و پنج
بهار و پاییز زنده کی برابر به
درگاه آفریدگار فصلها
و آوار به خاطر گنجینه های گرام
ننگه پس بدین گنجیان
د فینه های بی قیل نهی
خوانده اند *

در مصر حراج بید ریخ القاب
عام و الطایف خاص که غنای کلمات
ظریف توسط تنی چند افزون خوا
هان بسیار گوی پیر حمانه به بازار
کشانیده شده است و حتی اصل
ترین و کار آترین واژه را نیز نیاید
به پشمار وقت و وسواس به زبان
آورد تا به یاد ابا زهرا تمهید
آن زن شهید در آستانه فصل سرد
هنگامیکه در مسابقات المپیك
هوش و دسه به هرد ستگان نقلی
تصویر صوت و تصنیف و بیان
دیوان و در هفتی بنی ازان بوق
نورغ نایفه تازه سالی بر آید
به همین جهت با پستی صاف و

برخی ویژه گیهای شعر نظامی

نظامی پیوسته از دربار دوری
میگرفت اما همواره خانقاه مختصر -
ش محضر سلاطین و قدرتمندان
بود که به پای خویش جهت کسب
فضیلت نزدش می آمدند .

میگویند در چهل ساله کسی
بماستعماد صحبت حضرت شیخ
جمال موصلی مستعد گشت ، در
پنججاه ساله کی به سلك مشغول
بود و چهل چله داشت تارتیه*
خود را از همه کس بر ریاضت به مرتبه
"ولایت" رسانید ، اما مولف مخزن
اخبار در تالیف خود نگاشته
است که حکیم هفتاد چله داشته
و المعده علی الراوی . . .

سرانجام حکیم گنج حوالی
سالها ۱۱۰۵ - ۱۱۱۶ هجری
ما هتایی در همان گنج وفات
یافت ، او وصیت کرده بود که :

• درودم رسانی ، رسانم درود
بپای بیایم ز کبند فرود
مرا زنده پندار چون خویشتن
من آیم به جان گرتو آیم به تن
حکیم گنج پس از مرگ
خود نیز به همان حد از دیگران
فرق نمیکند که در زنده گیش .

آورده اند که وقتی خواستند
استخوانهای وی را پس از مرگ
و دوباره جابجایی بار دیگر به
قبر بگذارند ، اجزای ایمن
اسکلت ناگهانی با استخوان
نپاره های همسر وفادارش "آفاق"
(که در کنارش دفن شده
بود) چنان مخلوط و درهم
آمیخته میگردد که با وجود
تلاشهای فراوان دست اندر -
کاران ، باز شناخت و سوا
کردن آنان از هم امکان پذیر
نمیشود .

حاضرین سرمزار و تریست ،
در فرجام به این نتیجه میرسند
که در این کار نیز عصمت ملکوتی
و رازغیبی نهفته است ، که
سده ها پس از مرگ ، آند ورا به
هم میرسند ، آنها به اتفاق
هم رای میدهند ، تا هر دو
به همان حال جدایی ناپذیر
بار دیگر تدفین گردند ، برخی
محققین خاوری و باختری اسم
این حادثه استثنایی را "اختلاط
روحانی عاشق و معشوق" خوا -
نده اند .

* نظامی شاعر عشق است
از دیدگاه او عشق در هر دو
مفهومش تقدس دارد ، زیرا هم
راز عشق الهی را میسراید که
در متن هر ذره مضمر است و هم
عشق انسانی را که در قلب
هر انسان با ظرفیت نهان است ،
اوبه صراحت و همواره میگوید
که شهود ممکن نیست مگر در
مظهر ، پس شهود حقدور زن
بالاترین شهود و کاملترین
مشاهده است ، عشق نزد
نظامی از بزرگترین فضیلت های

زسوز عشق خوشتر در جهان نیست
نه بر او گل نخندید ، این نگر نیست
گراندیشه کنی از راه بنیشت
به عشق است ایستاده آفرینش .
* * * نظامی شاعر عرفان است ،
و نکته گری اینجاست که او
عموماً عرفان را با عشق تا سرحد
و حدانیت درهم جوشانده
است ، وقتی در قله عرفان
و تصوف از سلوک طریقت و شریعت
صرف میزند ، از دل
فرآن همان آیه شریفه "راه زبان
می آورد که میفرماید : خداوند
به شاعری و محبت نسبت به
همسران تان داده است ، شما
به سبب عشق آرامش مییابید ."
وی اندیشه های عرفانی خود



وینهای پاکانی است که پاتسن
به عشق داده اند و یادل بمعمر -
فان ، اگر ز شیرین میگوید ، او
در این سیمای والا از خدا ترترین
و پاکدامن ترین زن آرمانی در
تاریخ ، چهاره داده است و به
همینگونه است اگر از لیلی نام
برده . . .

نظامی اگر هزار بار دهد ،
هزار بار از زن ذکر کرد ، همه
جا هدفش صورت و صورت
عفت و وفا ، عفو شربانی و خوش -
شروسی ، عاطفه و مهر بر یک
زمینه ، یگانه بوده است .
او عفت را برهنه ترین مظهر
وفا ترسیم میکند

چشم شیرین ، وقتی برجگر
گاه در دیده ، شوهرش می افتد
از حال میبرد ، خون را بوسه
میزند و آنگاه جگر گاه خود را بر
مرد در کنار همسر به خون
خفته ، خود جان مییازد .

زهی شیرین و شیرین مردن او
زهی جان دادن و جان بردن او
چنین واجب کند در عشق مردن
به جانان جان چنین باید سپهر -
دن

همچنین لیلی آن معشوق -
ترین سیمای زن - وقتی دریا -
بجز زنده کی بر یاد رفتگاش
میخواهد راز دلش را با ما در ، در
میان گذارد ، نقاب بر رخ میکشد
در حقیقت این پرده پرده ، خفا
و عفت نجیبانه ، نظامی است که
هر رخ لیلی نامراد افکند ، شده
زیرا نزد این شاعر پاک طینت
زن یعنی عفت مر زن یعنی وفا
و خفا .

تاریخچه بیان و پژوهشگران نظامی
گنجوی بزرگ را از نگاه اندیشه
یک راهبر و نالیست سراسر است و
حکمت گرای اندیشمند میهندارند
که قبل از هر چیزی تمامت اصول
ذهنی و تمغلی اش را بر خود می
تطبیق کرده و انگهی از کار برد
ابعاد حقیقی آن سخن میزند .
نام نظامی - این درفشبان
عشق و عرفان و عفت بر تبارک
تاریخ همچنان فروزان است و
و تاسده ها خواهد بود .

را محصول عنایات الهی و خدا -
باوری شهودی میداند ، ایزد
شناسی عارفانه نظامی همان
گونه ای از خدا گرایست که قراست
نامه میان خداوند و انسان را
به باورمندی مطلق میزند -
و بنیادهای فکریش را بر اساس
توحید علی بلند میبرد .
ز خود برگشتن است ایزد پرستی
ندارد روزی با شب هم نشستی
نظامی جام وصل آنگه کنی نوش
که بایاد شرکی خود را فراقوش
* * * نظامی شاعر عفت
است ، او در سرتاپای دیوان
مهدب ، در داستانها و سایر
سروده ها ، هایش منادی عفت اصل

آدمیت سمرده میشود که تنه به
اعجاز میزند ، اگر تمامت اند -
یشه های نظامی را گفت بزنم
در بیان پایان در میابیم که
عنصر کلیدی و تهدیدی و محوری
در همه موارد نزد او عشق است
و نظامی اصلاً بدون عشق
نمی تواند مطرح باشد .
فلک جز عشق محرابی ندارد
جهان بی خاک عشق آبی ندارد
اگر بی عشق بودی جان عالم
که بودی زنده در درون عالم ؟
کسی که عشق خالی شد فرود
ست .
گر تر صد جان بود ، بی عشق
رود ست .

دزد در محکمه

دزدی رابه محکمه بردند .
 قاضی رويه دزد کرده پرسید :
 چطور جرئت کردی که در نصف
 شب داخل منزل این شخص
 شوی ؟
 دزد قیافه حز به جانب به خود
 گرفته گفت :

قاضی صاحب ه دفعه قبل
 گفتید که چطور جرئت کردی
 در روز روشن دزدی کنی ، حالا
 میگوئی چطور در نصف شب
 دزدی کردی ه نمیدانم پس چه
 وقت مابه کار و بار خود برسم ؟

حالا میگویند

قبلاه میگویند :
 بیماری مادر ضا د است .
 حالا میگویند :
 بیماری در دفتر بهترین دارو
 خواب است .
 قبلاه میگویند :
 دزد باش ه با انصاف باش .
 حالا میگویند :

بی انصاف باش ه پول داری باش .
 قبلاه میگویند :
 جانانه ام قروت رابا قند پکسر
 میداند .
 در این مورد حالا کسی چیزی
 نمی گوید ه زیر این قروت
 چندین مراتبه قیمت تراز سرخ
 رسمی قند است .



رباعیات زنگاما

از رشوه قسم کردم و چورم هوس است
 در پارسی آمران حضورم هوس است
 کروصل سکر تر نبود لایق من
 دیدار جمال او ز دورم هوس است

ای چوکی و اعتبار یاد تو بخیر
 ای عزت و اعتبار یاد تو بخیر
 هر دم به میان ملی بی میگویم
 ای موتر پرده دار یاد تو بخیر

ای موتر دولتی چه فرسوده شدی
 یکساله نگشته ای مگر مسوده شدی
 هر چند که افتادی به بستر چه غم است
 از بردن خشت و چونه آسوده شدی

بازار پراز مالته و سبب است و انار
 قصابی و گوشت او برون است ز شمار
 من راکه معاش است به یک ماه ه هزار
 بامیوه و شرکاری چه کار است چه کار



تعریف مامور :
 مامور مهارت از يك زنده جان دو پا بی واسط ایست
 که صبح با گیلنه و خریده های خالی به دفتر می رود و از
 طرف صبر با گیلنه و خریده های خالی دو باره به خانه
 می آید .

دومین مجلس ریاست بوجی

کادر واحد اقل آزمواد ایندنی برخوردار باشند یعنی تصنف
۸ در سر خوانده باشند .

۴- حدایت داده شد تا صلاحیت مالی کاملاً در اختیار
کلانکار صفحه بوده موقوف حق دارد بدون چون و چرا از بانک
برداشت نموده و برای مصارف شخصی و رسمی مورد لغزوا
غنی نماید .

۵- در اخیر مجلس فیصله گردید که در تشکیل صفحه تغییراتی
وارد شود . مجلس باینکه کردن پیک های "ویسکی" و "ودکا"
تغییراتی را تصویب نمود .

- ۱- رئیس صفحه (ماتفوق رتبه) ناصر ابروی
 - ۲- معاون (ماتفوق رتبه) شکیخ خان
 - ۳- بانکدار (در دستاورد) محمدالله شله
 - ۴- خبرنگار (رتبه ۹) شیر افا پتونی
 - ۵- ادیتور (در دست کمبود اجیر درجه ۷) شمشیرخان
 - ۶- سکرتار (در دست کمبود رتبه ۶) نازی ناز
- کار مجلس که ساعت ۸ شب آغاز شده بود با کسرت منتهی آن
جلسه و اجرای نمایندگان ستارگان مشهور سینمای هالیوود و
رض جالب سکرتار ساعت ۴ صبح خانه یافت .

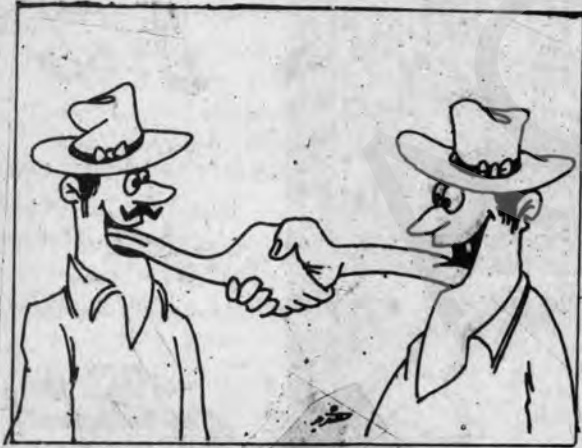
طوری که خواننده مکان گرام اطلاع ندارند در اثر ند اخلاص
بعضی ادعای طنز بازه زیاد بوجی خنده در اوایل سال
۱۳۷۰ یا بیشتر گردیده مقام کلانکار صفحه پای در خواننده
بود کلانکار صفحه در حالیکه چونک خالی پای در هوا را امروز
از راه زینه وزیر میز تا شامگرد و دست زیر الاشته تنگست تمام
اندوخال های دوران طفولیت و جوانی را در وجود جمع نموده و
برای بدست آوردن این مقام عزیز که باید در خواست از چشم
کلانکار برده بود انواع چالها را به کار برده زیرا خود را در
بر خواننده گان صفحه سهولت میدانست و از گردن بستگی
اخترت هراس داشت .

با بدست آوردن دوباره مقام که از همه صلاحیت ها بر
خورد آورده و در مسائل مالی نیز دست باز برای غنی کردن
دارد . دومین مجلس ریاست بوجی خنده در آورده و محاسبات
مهمی را اتخاذ نمود .

۱- به خاطر بهبود امور صفحه و بهبود حیات کارکنان صفحه
تصمیم اتخاذ شد که در راه مصیبت مهم اعضای خانواده
کلانکار صفحه مقرر شوند . تا به این ترتیب خاطر کلانکار صفحه
از دستبرد های بیگانه جمع بوده و میتواند با خاطر آرام به
کارها رسیدگی نماید .

۲- بد اخلاص کارکنان پایین رتبه و زیر دست در امور داخلی
صفحه ممنوع اعلام شده و کارکنان بالا رتبه فقط در مشوره می
توانند نظرشان را اعلام نمایند .

۳- جهت رشد امور علمی و هنری صفحه حدایت داده شد تا



اخطاریه : امپراتور صفی دولت کوکب کردن مطالب آزاد است

طرح ادبی معاصر

هوا می پندید . وزمانی که پند
دید براد رکوکب بسیار افکنده
گردیده دست به کار شده
سبق آموزنده تراز سبقی که من
به برادرم داده بودم به من
داد .

عزیزم و صحتت بسیار خراب
است فردا ساعت (۸) صبح
مرا به شفاخانه ابن سینا انتقال
میدهند و بانو در آنجا خواهم
دید و فراموش نکن . . . فراموش
مکن . . .
نوشته : برشنا نظری

عزیزم امروز میخراستم
هوا هم گرفته است . گلی را که
دیروز به من هدیه داده بودی
براد رکوکب آنرا بریر کرد و از کلکین
به کوچ انداخت و زمانی که
تو از کوچه میگذشتی گل را بریر
شده دیدی و هق هق به گریه
یستن شروع کرده فکر نمودی که
من ترا دوست ندارم .
عزیزم اطفال است و باور
کنی من او را چنان لک و کوب
کردم که صورتش مثل پوقانس

تصمیم

اولی : تصمیم گرفته ام دروازه
خانه خود را به روی تمام احقان
ببندم .
دومی : انوقت خودت چطور
داخل میشوی ؟

بهترینها

— بهترین انسان سرپایه دار
است .
— بهترین خوراکی رشوت است .
— بهترین تاجر محصل افسانی
در خارج است .

میلو تر

سوال: آیا زن میتواند شوهرش را میلو تر بسازد ؟
 جواب: بلی میتواند، در صورتی که شوهرش ملهارد باشد .

مغایب جدید

الانسون : آنچه در کافه است .
 الشمبه : تحویلخانه بوجی ها
 خریده ها و گولته ها .
 الکباب : آنچه که بوی آن آرزوی اکثریت است .
 السروهس : وسوله زد و خورد مردم .
 التحصیل در خارج : وسوله تجارت .
 الجکر در شهر : غضب خدا
 المیره : زینت در کانهها .

درد دل

خسته دل : اقلیم نل ماهسها ر خوب است .
 مانده دل : چطور ؟
 خسته دل : از آب کرده هوای بسهار عالی دارد .

شغلی

سوال : آیا واقعبه دارد که کشور ماد ر قطار ممالک کتر بن انکشاف یافته قرار دارد ؟
 جواب : نخیر زیرا کشور فقیر که صاحب اینهمه تفر رفتارده - لشی نمیباعد .
 سوال : آیا اقتصاد کشور ما بحرانی است ؟
 جواب : نخیره اقتصاد کشور ما بارانی است یعنی بر سر عده بی پول میبارد و بالای - در یگران فقیر .



نوت هزاری

یک نوت هزاری که دو تا کلبی زرد یک بندل پیسه بیله خدای بدوسرد بازار چه است ، بصاد زور است و نبرد هرکس که خریداری کند مرد است مرد



به کجا رود کبوتر که اسیر بازار باشد .

از دیدن مالک هرود ترسم که کزای خانه را پیش کند
 خانگی ام هر لحظه مرا به فکر نشوین کند
 باطنی ام خاطر من را پیش کشد

مساحت گاهه فقر را اما جگر
 بر نازک افلاک و خلاکت خاجه
 یک شبه زطل خدیش را از من میخایم
 چند آنکه خدای من است من میخایم

ای گوشت گو ساله از نیت در بسدایم
 هر روز ترا بنیم و حویت نگارم
 هر چند وصال تو همسر نشد
 لیکن نبرد خصال زلفت ز سرم

هر تکرار از نغمه فاضل بود مات
 هر گز گویی ز کار کس نگورده است
 هر کس که در گوشه ای از سم زلفش میبوده است
 هر کس که در گوشه ای از سم زلفش میبوده است

حصه مضا با مرد دوزخ پرزده

چپ کرده دستمال سرخ رنگی را که به روی آن رسم داس و چکش به چشم میخورد از جیب بیرون کشیده در بین آن بینی خود را فتن نموده از اتاق خارج شد.

اگرچه علت این فتن کردن بینی در بین دستمال سرخ رنگ تا هنوز معلوم نشده است اما ناظرین طبی را حقیقه بشر این است که در آینده نزدیک دلیل آن واضح خواهد شد. نوشته: ظاهر ایسی

سوال: حالا که قوای تان در افغانستان به شکست مواجهه شده است شما آینده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را چگونه بررسی میکنید؟
- با شنیدن این سوال بر ژرف را عطسه گرفت و مثل آنانی که سرما خورده گی شد پد و غیر قابل کنترل مینالا شده باشد آنقدر عطسه زد که از چشم و دهنو بینی اش آب های رقیق و غلیظ جاری شد.
بر ژرف در حالی که رنگینی ازروانی شده بود دست در

اگرچه دلیل این بیبوشی هنوز معلوم نیست اما طبعان بوجی خنده را عقیده بر اینست که در آینده های بسیار نزدیک علت این بیبوشی واضح خواهد شد.

خبرنگار ما علاوه میکند وقتی بر ژرف به حال آمد و دانست که او حالا مرده و کسی با وی کاری ندارد حاضر شد تا با خبرنگار ما صحابه نماید که اینک شن گمت و شنود جهت آگاهی نزد خواننده گان گرامس بیشتر میگردد.

آژانس خبر رسانی امپراتوری بوجی خنده بعد از تلاش های زیاد موفق شد تا مرده بر ژرف را به دست آورده با وی صحابه بی انجام دهد.
خبرنگار ما " شیر آغایونی" یاد آور کرد پد که وقتی برای مرده بر ژرف خبر داده شد که یک خبرنگار میخواهد با شما صحابه نماید شما کمال میل حاضر گردید اما همین که دانست خبرنگار از " افشا - نستان" است نورا رنگش سفید پرید و بیبوش شد.

ناسیو لیمت " از نظر شما کیست؟
جواب: انتر ناسیونال صارت از یک کلمه انگلیسی میباشد که از دو بخش ترکیب نموده یکی " انتر" به معنای " داخل" و دیگر " ناسیونال" به معنای " ملی".

پس انتر ناسیو لیمت کسی است که در امور ملی دیگران دخالت کند.

سوال: دستاورد های نظامی تان در مدت ۹ سال جنگ مستقیم در افغانستان چی بوده است؟

جواب: دستاورد های ما عبارت است از: ۲۰۰ ملهارد روبل خساره، ۲۰ هزار مسکرفکشته، ۵۰ هزار زخمی و شکست قوای سرخ.

سوال: چه عواملی باعث شکست قوای تان در افغانستان شد؟
جواب: نداشتن آگاهی از تاریخ افغانستان.

سوال: یعنی اگر از تاریخ افشا - نستان آگاهی میداشتند شکست نمی خوردید؟

جواب: نخیر، آنگاه به افشا - نستان لشکر کشی نمیکردیم.

سوال: خوب ه لوبنید هیچ بر ژرف در ببخشید ه لوبنید ایلیج بر ژرف به در اولین سوال می خواهم بپرسم که: شما چرا فوت کردید؟

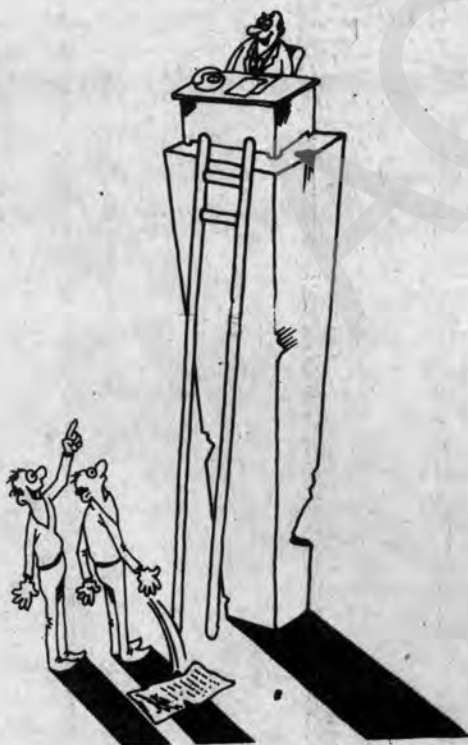
جواب: اگرچه علت فوت من واضح نمیباشد اما من فکر میکنم که اگر ما به افغانستان لشکر کشی نمیکردیم شاید من حالا زنده میبودم.

سوال: چرا به افغانستان لشکر کشی کردید؟

جواب: ما میخواستیم از ما - خلاصت امیر بالوزیم در امور داخلی افغانستان جلوگیری نموده افغانستان را جز خاک خود بسازیم.

سوال: باز چطور شد ه ایما افغانستان جز خاک تان شد؟
جواب: به لحاظ خداه مارا از افغانستان تیره از شاهمین قدر خواهش میکنم که حد اقل همین مسکرا برای خود ما بگذارید.

سوال: شما به نام کک " انتر - ناسیو نالیستی" وارد افشا - نستان شدید " کپ بین خود ما باشد " لطفاً بگویید که " انتر -



ته همدلته اوسه

کاغذ دوش په ۰ بناخ ناسته
 وه اوپوه توبه غوښه ۰ په مېنوکه
 کې نیولی وه ۰ دوش په پنج کې
 وړی کېدی وه دوه سترگی هند ی
 ته څلور زکړی وی چې د کاغسی
 له خولی نه دغه غوره مېرې څنگه
 ترلاسه کېی ۰ وروسته له په پور
 سوچونوی درغز کړل :
 څنگه ناخبره دوش په سپهره
 بناخ ناسته یی ۰ ته لکه چې په
 راد پوتلویزون کې د موسیقی
 له کانکور او فېستوال څخه نه یی
 خبره ۰

کاغذ د غوښی توبه هماغسی
 په مېنوکه کې ټینګه نیولی وه اود نه
 خبرېد په علامه یی کېدی ته
 سرورنور او ۰ کېدی په پور
 انوسور ورویل :
 په پرد څیګان ځای دی چې
 تاپه دغه کانکور کې برخه نه ده
 اخیستی ۰ ماچې ستاغونډی خوز
 غزولود ای ۰ نود سند روپه نیرالو

فېستوالونو کې په یی څپلو رقیانوسو
 ته ماته ورکوله ۰
 خو په د خپل زړه راکښونکی غږنه
 قدرته پوهیږی ۰ زه چې ستا
 ښکلی غزاورم نوله په پرخوند اودوق
 څخه یی هوشه کېږم ۰
 کاشکی یو ځل په خپل ښکلی
 غزخوسندری راته ووايي :
 کاغذ چې د کېدی په ستایلو
 ضروره شوی وه په سند رو یی
 خوله وازه کړه ۰ له کوراغ ۰ کوراغ
 سره یی د غوښی توبه په څنگه
 ولوید ۰ کېدی د سترگو په
 پ کې ټوپ کړل اود غوښی
 توبه یی خولی ته کړه ۰ په داسی
 حال کې چې دوش له پنج څخه
 لپری کېده ۰ کاغذ ته یی په لوی
 غزویل :
 ته همدلته اوسه ۰ زه به دی
 نوم د فېستوال په گوډون کوونوکسی
 ورکړم ۰



دغښتیک له بریکه



له یونن معاصر محاسب
 څخه یی روښنل :
 دوه په دوه کې څوکېږی ؟
 محاسب یی له څخه د حساب
 ماشین ته کوئی ورته یی کېی ۰ غو
 ماشین خراب وه ۰ څلور میاشتی
 وروسته چې ماشین تریم شو
 محاسب دوه له دوه سره ضرب کړل
 او حاصل یی څلور راووت ۰ په د
 داسی حال کې چې د پوښتی سم
 ځواب یی پیدا کېی ۰ په هکله
 اوښخه غایه نوموړی تن ته ورغی
 او ورته ویی وویل :
 تاچې دوه په دوه کې
 د ضرب پوښته کېی وه ۰ حاصل
 ضرب یی څلور کېږی ۰

هغه

هغه کانترېښی اوڅسی
 څښتی چې تراوسه پوری یوازې
 د کابل ښار د جید په ۰ کلیونو کې
 ماتی شوی دی ۰ هکله ای شول ل

له هغو څخه د سرد اهرامونو په
 حجم ودانیه جوړې شوی وای ۰
 هغه زورچن زمونښاران
 یی یوازی په یوه ورځ کې ښاری
 سروپونو ته د خټلو پوځت
 کېدو هکله ای شول د هندو
 کشغری له بیخه راچپه کړی
 وای ۰
 هغه وخت چې په موسی د فتو
 نو کې د مجلسونو او کمیونونو
 په نوم خوشی له لاسه وځسی
 کېدای شول چې سې پل غو
 ځله تر سره پوری تللی اوراغلی
 وای ۰

دهما جانی دیکو ښکلی شکر په امانا

ژوندون په څنگه په تخاتس یږی
 په پیری ترڅی ورځی په ماتس یږی
 د پرتو ورځی تاسم لاس تیرنسی ورته
 له معتد کوم پوښتی ورته
 تخاچس راغسی په هواتس یږی
 په پیری ترڅی ورځی په ماتس یږی
 په شوکاری پسی ښدی شوی سترگی
 له اوشکود کې شوی لدی شوی سترگی
 د ویمانو تراضیا تیرس یږی
 په پیری ترڅی ورځی په ماتس یږی
 هرڅه روان په پوهه ۰ ښه ده روسی
 له تخاچو ورځی په څنگه په روسی
 نروځونه لاپل ترس ماتس یږی
 په پیری ترڅی ورځی په ماتس یږی

په یوه بوجی کی



د بی وسلې کو لو پر خدای تراش

په دی خبریسی مه گرځه
ستا په پتو په یوازی عاجل
لیکل دی ه زما په پتو په چی
د عاجل ترڅنگه اشده محرم هم
ملگری دی د اپوره څلورم کمال
دی چی په دغه بوجی کی پ
پسرتیم

د پسته خانی په یوه بوجی
کی دوه مکتوبونه سره مخامخ
شول بوجی ته د نوی لویدلسی
مکتوب چی څلورمه مياشتی یی هند
لته تهری شووی وی ترڅنگه پیل
مکتوب ته په کیلی سره وویل :
د اغلوره مياشت د ده چی
په دی بوجی کی پروتیم اوتیا
کلی لهای عسی څوک نه و دی
د ادی ته وگوره چی زما په
پتو په یی څه لیکلی دی ؟
ترڅنگه مکتوب چی په سختی
سره یی شونوی یوی ترخی موسکا
مخلاصی کړی ه خواب ورکړی :



د طبعی لپاره لاسونه اوږدول

وعدده خنلافی

وگړی په پوهنتون کی یی لسه
خپلی یی هصنغی سره خبره
جوړه کړی وه او بله ورځ یی موز
د مرک لپاره ورولیدلو یوما بنام
چی په کورکی د واده د دریشی
خبره رابرسیره شوه زوی سی
ووویل :
تیره اونسی می توکړد ماما عدل
د وکان ته یووړه شل ورځی
وروسته یی د خام کوك واده را کړی
ده
له دی خبری سره زه موسکی
شوم زوی می راځنی سوو
ښتل :
په لارجانه هڅنگه دی وښتل
ولی ه ماما عدل لکه چی سده
د ریشی نه گندی که څه ؟
ما په خواب کی یوازی دومره
ورته ووویل :
7. بیا پاشی په (۸۷) مخ کی

پخوانی پاته ورځنی ورکه شوی
وه د دوهم قد اندام لسه
اخیستلو وروسته ماما عدل لراته
ووویل :
پنځمه ورځ خام کوك تراشه
کڅد ای کول د همدی اونسی په
پای کی بعدی د ریشی په غاړه
وی
څو پنځمه ورځ چی د د دو
کان تولی ویا تیر دوه مياشتو پوری
خلاص نشو په پای کی اوشوم چی
واده په کرای د ریشی کی تیر
کړم
که څه هم وروسته لمواده شو
څو څله ورځم ه خو پوری وفسدی
به په بله اوپلی به په بله
سپارلم په همدی تگه اوراتگه
کی کلونه تیر شول اوشم زوی سی
پرتونه د فوژونو شاهه داپول زوی
سی یی لهدی چی لموز سره سره

می د عصر اوزمان له اچا باتو
څخه لهری بلله او غوښتل می چی
په اوتوکړی د ریشی کی د هوتیل
د کوچ له پاسه ناری سره څنگه
په څنگه کیتم اوه گه د تولو تر مخ
د واده په کیک شخوند ووهو
په عمدی هیله می د مور
ایلا رهیله تیر ښولاندی کسره
اود واده له پاره می د ریشی تو
کر د ماما عدل د وکان ته یووړ
دی مياشتی می واده ته پاتسی
وی ه څو ماما عدل عسی وویل چی
یوه مياشت وروسته می واده دی
ماما عدل شل ورځی وروسته
د خام کوك واده را کړه په شلمه
ورځ چی د وکان ته ورځم ه نورما
د د ریشی توکړی لاقچی کی هم
نه وده ورنگه می یوازی دومره
که وکړه چی ماما عدل زما قد اندام
له سره واخیست ه څنگه چی

هسی څو په واده خلافی کهد تولو
کسیما نوسرد مینځلونه دی ه څو
گندونکی بیا په دی برخه کی
لځانگی خای لهری
زموږ په ښار کی گندونکی
پ پردی ه خود ماما عدل شهرت
ته نشی رسیدای
د پرخ پنځه د ریش کالسه
ورانندی ه هغه وخت چی زومانو
پرتو کونوا پستل اود پطلون اغو
ستل په واده کی حتی خبره
شوه ه نومانوی د خوانی پرتونه
په چپه تارول په لار او بورسی
د واپلاس سره یو کړی و او غوښتل
می چی په خپلو خپلوانو
کی یوه مخ پتی نجلی راغ وکړی
اود واده په ورځ می په کسسی
ایرتوگه کی د خسر کورک په
آش او بیان ولی کی سپور سو
خوزه چی نهجه باسواده خوان
وم د مور ایلا ر دغه ډول پریکړه

لوتز ماتئوس

عشوه سلطانی



در تاریخ یکصد ساله فوتبال رسمی جهان به ویژه بعد از نخستین دور مسابقات جام جهانی تا امروز در رابطه به بهترین فوتبال سال در سالهای مختلف جهان صاحب نظران و متخصصین و فوتبال دوستان اختلاف نظر وجود داشته اما آنها نقطه قطع نسبتاً طولی زمانی که همه گان برد رخشی زنیو یک مرد سیاه پوست اما به عظمت در خندان سر به فلک کشیده اما زون و جاد و گری فراموش نشد نهی در میدان های زمردین فوتبال جهان متفق الرای بود نه تنها آنها ی ۱۹۵۸ الی ۱۹۷۰ است که جهان شاهد ظهور مریخ بود اع بزرگترین مرد فوتبال زمین یعنی آدسون برانتس و ناسمینتو مسموف به پلی بودند با هم اگر صفحات تاریخ فوتبال جهان را بعد از وداع پلی مرور نماییم همواره

در هر سال و هر دهه و دهه ها سه فوتبال است ممتاز در جهان به ویژه اروپا وجود داشته که در انتخاب بهترین آنها هر کسی نظریه ذوق و علاقه ای اثر ابراز نظر میکرد؛ چنانچه در دهه هفتاد شاهد مریخ دوفول بزرگ اروپا فرانسیس بکن با ویرا آلمانی و سو هان کرایف هالندی و زیکو آرمینگی جنوبی بودیم سپس در دهه هشتاد هشتاد رقابت فشرده میان مودی از خطه اروپا با نام فامیلی پلاتینی و دوی بزرگترین دیگر از آمیکای جنوبی هر یک رهبر تیم فلک و بازی و دیگرمی و دونا از آرژانتین وجود داشت که در این زمینه حتی پلی نه تنها دیگران هم نظر نبود زیرا در آن زمان همه گان پلاتینی را بهترین میدانستند ولی پلی فلک و اول پلاتینی را مرد دوم میشمرد.

سرانجام سال ۱۹۹۱ را میتوان منحصبت

شاهنشاهی

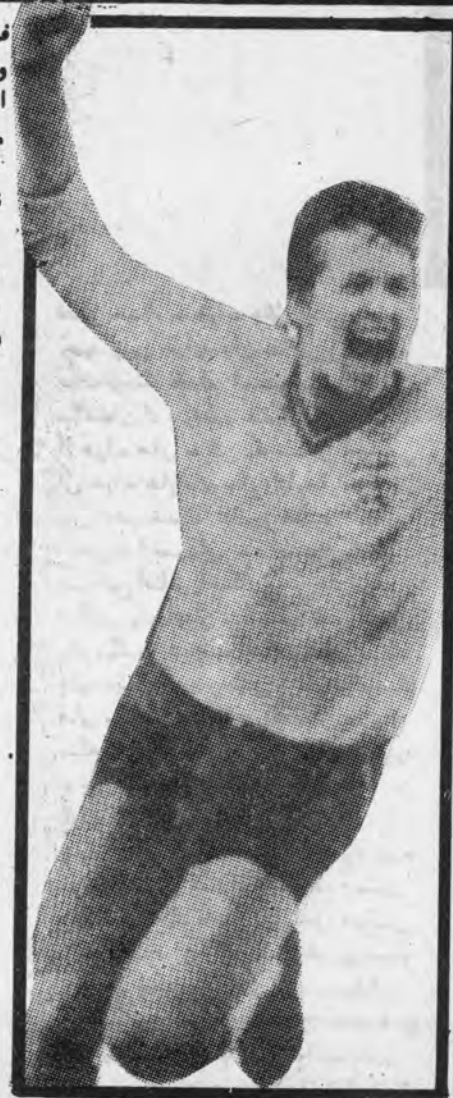
نیکوست ولی دوران بازیگری طولی است و تنها همه بزرگان مقابل خواهی شد پس محتاط باش گفته بود: برای من بسی تفاوت است با کسی در کجا مقابل خواهم شد میخواهم همه بدانند که من وجود دارم آنچه را میخواهم انجام میدهم.

وید پینترتیب او با موشن گلا د باخ برر - خلاق رشته بی که میخواست با آن زندگی نماید آغاز کرد و پیروز زندگانه به پیش تاخت لوتز دست داشت انجمنی با شد ولی سر نوشت راه دیگری را پایش انتخاب کرده بوده تا شهره جهان و محبوب عام و خاص آلمانی های متعصب باشد.

در زندگی ورزشی او درخشانترین دوره آغازش با باشگاه انترمیلان ایتالیا است چه با وجود اینکه او با موشن گلا د باخ سه بار جام قهرمانی سال های ۱۹۸۵-۱۹۸۶ و ۱۹۸۷-۱۹۸۸ آلمان و دو بار با افتخار فتح جام آلمان را در سال های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶ انصب شد ولی سوای حضور تیم در رقابتل جام رونیایی ۱۹۸۷ در سطح اروپا هیچ افتخاری به چنگ آورده نتوانست و حتی بزرگترین افتضاح زنده کن اثر نیز مربوط به همین زمان است.

زیرا زمانیکه در رقابتل جام ۱۹۸۴ آلمان اود ضربات بیناتلنی در برابر دروازه بان باشگاه باهرن مونتخ ناکام شد و بعد از موشن گلا د باخ بهیچا برون مونتخ انتقال نموده غرضی بزرگی برپاشد ولی با خروج از بوندسلیگا درهای پیروزی یکی بی دیگری رویش باز شدند.

در آغاز باشگاه های میلان آ.ا.ت. و ناپل خواستار او بودند اما تحت تاثير خاسا طرات تلخ شکست عدم موفقیت بزرگان



فوتبال کشورش مانند بونهوف و رومینگیتز و ۳۰۰۰ درخاچ ازموزها آلمان ایاها گسا و انترمیلان را برگزید و روانه شهری شد که میلان آ.ا.ت. بزرگ دیگر فوتبال اروپا و ایتالیا با سه شامهره هالند بیش حکومت فوتبال را با انتر تقسیم کرد.

در میلان انتظار او را میس خونسورد ویرا و ازه ایتالیا بی تراپتونی که قبل از میلان باشگاه پیونتنوس و پلاتینی بود می کشید تا سومین و تفنگدار آلمانی تیمش را استقبال نماید او منحصبت نخستین کاپیالی ضریات و قدرت بازیگری ستاره آلمانش با پای چپ انگشت گذاشت و همواره بعد از ترنیمات جمعی تمهیدتسی بیشتر با او کار میکرد که تحت تاثير همین ترنیمات بالاخره ماتئوس در نخستین مسابقه تمهیدتسی آلمان در جام جهانی ۹۰ در برابر یوگوسلاویا نخستین گول تاریخ فوتبال رسمی این را با پای چپ به ثمر رسانید.

لوتز در رابطه به پست و نقشش در انتر میلان میگوید: در آغاز تراپتونی از من خواست تا پیراهن شماره (۱۰) را داشته باشم اما من رد کردم زیرا پیراهن من این شماره سهول پلاتینی بود و او از ترابه ایج رسانیده بود ولی تراپتونی بر این توضیح کرد که باید رهبری میلان را بعهده متفاوت از او بعهده بگیرم و من تفهم کردم که بهر صورت مورد قابل اعتنا او خواهد بود.

لوتزها پیراهن شماره (۱۰) و راه را از سپاه و آبی انترمیلان در جام ۱۹۸۹ ایتالیها لها جام در جام اروپا سال ۱۹۹۰ و لقب بهترین فوتبال است سال اروپا را در سال (۹۲) بقیه در صفحه (۹۲)

منبع تهور قصور جمانگشا

چگونه بغداد را مسترد کردیم

خوانندیم که :

تهور مهکت قبل از تولد پدرم خواب دید که فرشته بی شمشیر بدشتمش میوه دهد . و به اینگونه مقدرات تهور گویی با انحنای شمشیر گره میخورد . تا فرداهای دیگر . تهور در سال ۷۸۰ هجری هجسوم را علیه اصفهان شروع کرد و همه برای جنگ علیه مشول آماده کی گرفت همه از هور از د رمای ایسگون خود راه ماورالنهر رسانید و سپس وارد سر قد شد . بعد از تصرف طالش ه سرزمینی را که " هلاکو " پسر چنگیز " تصرف کرده بود ه بدست آورد . و بعد از یک نبرد جدی در مدت کمتر از یک ساعت شهر بغداد را تحت تصرف در آورد . حالا بخوانید :



صور بغداد به خرابه های شهرمد امن رسید و بین خرابه های مد امن و بغداد هفت فرسنگ فاصله است و قسمتی از ساله ساختمان که در تصور بغداد بکار رفت از خرابه های مد امن بدست آمد من آن خرابه هارادیده ام و آثار هارات قدیمی شهر بغداد تا امروز هست .

هریک از قصرهای بغداد بیک رنگ است و در طلوع آفتاب یا هنگام غروب وقتسی از بالای یک بلندی منظره تصور شهر از نظر میگردد شبیه به جواهر رنگارنگ جلوه مینماید . در بعضی از قصرها سنگهای مرمر سفید یا کلی رنگ بکار رفته و آن سنگها از عراق عجم و فارس و کرمان و سیزد به چین النهرین آورده و در هارات توا نگران کار گذاشته اند .

پس از این که وارد بغداد شدم ه به سر بازاران گفتم که استراحت نمایند . من میدانستم که یک قشون در ساحل شرقی د جله وجود دارد و ممکن است که بین ما و آن قشون جنگ سخت در بگیرد و سر بازاران من که بر اثر راه پهلوانی طولانی خسته شده اند باید استراحت نمایند تا بتوانند جلوی آن قشون را بگیرند . من نمیگذاشتم که قشون

(بغداد) را شهر قصر های بخوانند و من تا روزی که شهر بغداد را ندیده بودم نمیتوانستم شهر قصر هاراد را نظر مجسم نمایم . وقتی وارد بغداد شدم و برین بلندی قرار گرفتم دیدم تا چشم کار میکند در د و طرف د جله قصر وجود دارد و قصر های مزبور در دوره خلافت عباسیان ساخته شده و بغداد در دوره خلافت عباسیان مدت پانصد و یازده سال پایتخت کشورهای اسلام بود .

(توضیح - تهور لنگ اشتباه میکند و در دوره خلافت عباسیان ه مدتی شهر سامره پایتخت خلفای عباس بود لیکن ایمن اشتباه را باید بر (تهور لنگ) بخشید . مارسل بریون) .

هر والی از هر حکومت که مراجعت میکرد در بغداد یک قصر میساخت و قصر مزبور به فرزندش میرسید و آنقدر در بغداد در د و طرف د جله قصر ساخته شد تا اینکه

امیر بغداد از ساحل شرقی وجود خود را ساحل غربی د جله برساند ولی ممکن بود که آن مرد هم میا درت بکاری چون کسار من بکند و در طول د جله بالا برود یا راه پاشین را پیش بگیرد و سر از اینکه خود را از من دور بد قشون را از ساحل شرقی به ساحل غربی منتقل نماید و نگاه بین د رینجی اد حمله و رشود . این بود که ضروری من دانستم سر بازاران استراحت کنند که اگر جنگ دیگری در گرفت بتواند خصم را دور نمایند .

گفتم که من قسمتی از سر بازاران خود را کنار د جله گماشتم تا نگذارند امیر بغداد از د جله عبور نماید و خود راه ساحل غربی برساند فرماندهی آن دسته از قشون مراوردی به اسم (قره کوز) برعهده داشت و او مردی بود کوتاه قد و هارشانه و در آغاز چون مسک سراز عادی وارد خدمت من شد و من چون

گردیدند و من یقین حاصل نمودم که وی دیگر ارتش ندارد گروگان ها را آزاد خواهم کرده بوی وانسراش ملحق گردند و آنگاه راجع به سایر شرایط صلح که جنبه مالی دارد صحبت خواهم نمود .

امیر بغداد پیغام فرستاد من حاضرم ارتش خود را مرخص و متفرق کنم مشروط بر اینکه بدان مال و جان سکنه بغداد بصون خواهد ماند من جواب دادم اگر تو وسکنه بغداد حاضر باشی بمن باج بدیهد فقط مال و جان سکنه بغداد بصون خواهد بود بلکه من از این شهر میروم و تو همچنان

امیر بغداد خواهی بود و سلطنت خودت را حفظ خواهی نمود . امیر بغداد پرسید آیا ممکن است بدانم خراجی که از من وسکنه شهر میخواهی چقدر راست گفتم من از شما باج عادلانه دریافت میکنم فقط بدی یافت نمی از موجودی زروسم شما اکتفا مینمایم و نیمنی دیگر از موجودی زروسم مال خودتان و چشم بجواهر این شهر ندخته ام و هر کس هر قدر بجواهر دارد از خود او باشد .

من میدانستم که تو هم موجودی زروسم امیر بغداد وسکنه شهر مشکل است و وقتی مردم بداندند که باید نهی از موجودی زروسم خود را بابت خراج بدهند اراش خویشرا پنهان مینمایند باید باقهر و شکنجه آنها را وادار کرد که بگویند زروسم را در کجا پنهان کرده اند این بود که به شرط کلی اکتفا کردم تا بعد وارد جزئیات شوم . امیر بغداد پرسید بعد از اینکه باج را گرفت چه خواهی کرد ؟ گفتم پس از اینکه باج را گرفتیم سلطنت بغداد را بابتو میگذارم و از این شهر میروم امیر پرسید ضامن اجرای این تعهد چیست و اگر تو به تعهد خود عمل نکردی من ارتش خود را مرخص نمودم چه میتوانم بکنم گفتم من به قرآن که نزد من محترم ترین و مقدس ترین چیزهاست و آنرا در رسیده دارم سوگند یاد من نمایم که اگر تو ارتش خود را مرخص و مرخص کنی گروگانها را آزاد نمایم و هرگاه تو وسکنه بغداد نهی از زروسم خود را بمن بدیهد من از غارت این شهر منصرف می شوم و باقتون خود از اینجا میروم و سلطنت بغداد را بابتو وامیگذارم .

ای که سرگذشت مرا می خوانی بدان که یکی از واجبات سلطنت است اینست که وقتی یک سلطان مقهوران خواست و حاضر شد باج بدیهد باید سلطنتش را بخود او واگذارد

ادامه دارد

پانزده هزار سوار دارد و لابد آنها را در طول رودخانه بالا برده و در موضعی که بچشم قره کوز نرسد سواران را از رودخانه گذرانده است . من دریافتی که آب در جلوه زیاد است و امیر بغداد نمیتوانسته سواران خود را از آب بگذراند و اگر آن کار امکان میداشت من سوارانم را از در جلوه میگذرانم و مجبور نمیشدم که پل بسازم . اسب با اینکه شناگر است نمیتواند از آب های زیاد و سریع عبور کند و آب او را خواهد برد بعد بخود گفتم که امیر بغداد همان وسیله از در جلوه گذشته که من گذشتم ام پل ساخته و سوارانم را از روی آن گذرانیده و اینکه سوارانش با حمله منی کنند پناه گانتر مشغول عبور از پل هستند

تا آنان نیز بنا حمله نمایند . پس از اینکه وارد بغداد شد مهربانی احتیاط عدای کثیر از خویشان و ان امیر بغداد واقربای افسران او را اسیر و محبوس کردم تا این که بعنوان گروگان داشته باشم و قبیل از این که برای کمک قره کوز براه بفرستم برای پیغام فرستادم که به امیر بغداد اطلاع بدید که هرگاه حمله را متوقف ننماید تمام خویشاوندان او و افسران را خواهد کشت بعد از آن پیغام سفید مهر را بعبادت آوردند تا سربازان از خواب بیدار شوند و به جنگ بروند و من اسیران د و پسر و سه دختر خود امیر بغداد بودند و پسران و دختران افسران وی یافت می شدند و اگر امیر بغداد بطلبه ادا می داد من تمام آنها را مقابل چشم وی و افسرانم بقتل میرسانیدم و وقتی امیر بغداد شنید که هرگاه حمله نراند ادا شده باشد من تمام خویشاوندان وی را خواهد کشت سست شد و افسرانم نیز سست گردیدند و امیر بغداد نماینده ای نزد قره کوز فرستاد که راجع صلح مذاکره نمایند من مذاکره مربوط به صلح را به قره کوز واگذار شتم و خود مواظب شهر شدم زیرا بعد نبود که مذاکره مربوط به صلح دامن باشد برای فریب دادن ما و حمله ناگهانی از یک جهت دیگر به شهر .

اماد همین این که مواظب شهر بود وقت داشت که غافلگیر نشوم میدانستم که خصم رانماید طوری نا امید کرد که از شرط ما سر دست از همه چیز حتی فرزند ان خود بکشد و مبادرت به حمله نماید . من بوسیله قره کوز به امیر بغداد گفتم برای اینکه صلح بسر قرار شود وی میباید سربازان خود را مرخص و متفرق نماید و پس از اینکه سربازانش متفرق



در جنگها بر شاد تا او پس بر دم بر رتبه اش افزودم . (قره کوز) که موفقیت و شروت خود را مرهون من بود نسبت بمن خیلی ابراز وفاداری میکرد و میدانستم حاضر است که هر لحظه که من بگویم جانم را فدای من کند . من در بغداد بودم که از طرف (قره کوز) بمن خبر رسید که بین نیروی او و سواران خصم یک جنگ سخت در گرفته و بمن توصیه میکرد که مواظب او باشم و اگر نتوانم با او کمک کنم .

(قره کوز) و سوارانش در مغرب در جلوه بودند و قشون امیر بغداد در مشرق رودخانه معلوم شد که امیر بغداد توانسته سواران خود را از آب بگذراند بساحل غریب در جلوه برسد چون امیر بغداد سواران خود را از آب گذرانید و وارد ساحل غریب شد بعید نبود که همان موقع پل سازی را شروع کرده باشد تا اینکه تمام قشون خود را از در جلوه بگذراند من میدانستم که امیر بغداد

گروپ یازده ساله‌ها

شنیده بودیم که اطفال هم اندک اندک دست به کوسه بوی میزنند و گاهی هم به دزدیهای کوچک متوسل میشوند. اما از این گروپ اطفال که دست به سرقت های بزرگ میزنند تازه خبر می شویم.

محمد ظفره لیاقت، محمد داد، محمد علی، غلام محمد محمد نبی، غلام حسن هفت تن از اطفالی اند که سن هر کدام ایشان از یازده سال تجاوز نمیکند. این گروپ هفت نفری یا بهتر بگوییم "گروپ یازده ساله ها" ساعت پنج عصر

پلان سرقت دکان های شهر را در منطقه پل خشتی طرح می کردند. ابتدا دکانها را تثبیت و بعد آن را از طرف شب تا راج کرده مال و امتعه می آن را میزدیدند و دکان را به آتش میکشیدند. ابتدا دیوار دکان را از عقب سوراخ کرده تا ملاخشت یک قسمت دیوار را به شکل دایره می از میان بر میداشتند و داخل دکان میشدند، در داخل دکان شمع روشن میساختند تا ساعت چهار صبح در همان دکان رقص و پایکوبی میکردند بعداً مال دکان را در بو جی ها



انداخته با خود میبردند و یکن آنها دکان را به آتش میکشید. اکثر محل ظرف علاقه آنها سرچوک مورچه میدان بود. و گاهی به دشت برچی، قلعه، شاده نیز سری زده و اموال بیشتری را از دکان های قصابی و ترکاری فروشی نشت فروشی به سرقت برده اند. اخیراً داخل یک دواخانه شده بودند که الماری چوکی و الماری ادویه های مخدره دواخانه را خورد و ریزه کرده بودند و در اخیر دواخانه را بقیه در صفحه (۸۶)

زندان بهتر از اعتیاد به اگزرگ

موضوعی را که تحت کلبشه این صفحه به خوانش گرفته اید از اتفاقاتیست که کثیر و شاید هم هیچگاهی با آن برنه خود رده اید. و آن دست و پا زدن یک جوان معتاد به هیروئین ثمن تا سرحد بهرین کشیدنی خود از کودالتی نیستی اعتیاد به زنده گی آبرو مندانه میا شد.

جالبتر اینکه برداشت و فوره درک وی به همان پیمانے ایست که روزگاری ویرا چون جسد بی روح تسلیم اعتیاد نموده بسود و اکنون که این جسد ضعیفتر از هر وقت نمیشد، لطف (سیدی) دیکر

شده است میخواهد خود را به ساحل خوشبختی بکشانند. گریه وی به خاطر نجات از این کودالتیاهی به اعمالی دست یازیده است که کمتر از اعتیاد نیست اما وی این راه را عاقلانه ترین و سود مندترین و سهله نجات یافته است.

جهان آرا جوانیست محجوب و کم روه اگر مبتلا به این عمل تنگ آلود نمیشود شاید روزی معلم و دانشره انجینره ژورنالیست و یا هم یک حقوقدان میبود. یاد ریخ که درون هستی اثر را هیروئین چون مرغانه خورده است و تنگتر زعفرانی گشته است. گوئی آهسته آهسته این عمل آرا در نام خود فرو میسرد. جهان آرا به ترغیب عده یسی از دوستان نا اهل و نا بخرد به این راه کشانیده شده است. حال که در این لجن زار دست و پا میزند میخواهد همدردی جستجو کند تا بتواند خود را از این سیاه چال بهرون بکشد. او با به کار بستن شیوه ها و طرق مختلفی

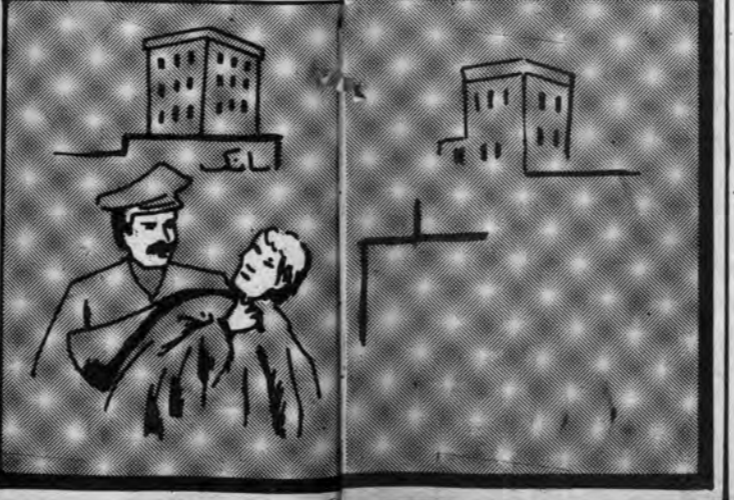
خویشرا به چنگ قانون سپرده است. چندی پیش یکن از قمار بازان جهت تحقیق به ولایت تایل احتیاط کردیده بود و هنوز تحت تحقیق قرار نه گرفته بسود که از امریت تحقیق ولایت تایل فرار نمود. جهان آرا بعد از آگاهی از این قضیه به امریت تحقیق رفته و خود را همان قمار باز قرار فراری معرفی میکند. بعد از طی پروسه تحقیق از جانب مستنظفین آشکارا شد که وی همان شخص قمار باز نیست پناه آورا زهانمودند. باز هم جهان آرا با شخص دیگری در مورد اینکه چگونه عملی باعث میشود تا انسان به زندان برفتند صحبت نمود. کسی برایش توصیه کرد تا در حضور مردم دست به جیب یکنفر ببرد تا بگویند که کوسه بسری نموده است.

جهان آرا این شیوه را نیز به ناریست و باز هم دستگیر شد. بعد از روشن شدن مساله واپس رها شد بعد از گذشت یکمدت در قضیه دستگیر میشود که به اثبات مدت سه سال زندانی گردید. یکنفر که به ضرب کارد کشته شده بود و کارد در زناحسه سینه شخص مقتول باقیماند بود. او رسیده در مسوولین مبارزه با جرم بقیه در صفحه (۸۶)

تحقیق روانی

دورخی پولس بی وی چی دلومی اشیتی حوزی تیلون رنگ و راهه یوسپی چی سلطان محمد نومیده و غوشتل بی چی دود و مایونو افتادنیوچک د غلاخبر د حوزی موظقیونو و رکری پیسه هر حال خبره پیسه لاندی د ولوه سلطان محمد چی پیسونه یسی ارتداد رلوده د دومیونو افتادنیوچک بی خیل احتیسی و رکری ترخو بیسه له بانک را بیاسی او بیاسی ده و رکری د سلطان محمد احتیسی چی نیاز محمد نومیده پیس بیسه بانک احتیسی ارد دی پر خای چی دخیلی خور کره بی یوس خیل یوه ملگری بی چی عهد الرحیم نومیچی اینه سود آگری

لگنای و رکری اوزره دیلی بی دی چی کالیه کال دی د پیسو گره و رکری سلطان محمد انتظار بیاسی چی غم و خت به پیسی را ورسپی خوله نیاز محمد تخه بی هیخ خیر تر لاسه نکوا پیسی هم پیسه لاس ورنغلی پیسه دی توگمه ده د اخیره دلومی اشیتی حوزی و رکری لومی اشیتی حوزی نیاز محمد و نیوا دده له ملگری تخه بی دوه مایونو افتادنیوچک پیس و احتیسی او خیل اصلی خجستی بی و روسپاری دوه وضع به هکله چی نورخوک په دی قضیه کی لاس لری و لاپلته روانه دی اوخارند و یان په دی هکله تحقیق کوی



لنگشتر لورا گیر آورد

به تاریخ ۲۶ فوس سال روان امان الله منزل ماما پیس را واقع کارته پروان به سرقت میبرد. محمد کبیر امیریکی از تضعات همراه با فامیل خویش جهت اشتراک در مراسم فاتحه بی یکی از اطراف شان به خیر خانه میروند. پس در امان الله که قبلاً فوت کرده بود و مادرش با شخص دیگری ازدواج نموده است همراه با فامیل ماما پیش زنده گی میگرد. چون امان الله معاش خود را در منزل ماما پیش صرف میکرد از آنرو وی عقده مند میشود و تصمیم به سرقت منزل میگیرد. قبل از آنکه تصمیم به سرقت بگیرد، مدتی منزل محمد کبیر را ترک میکند. روز سرقت صا د ف به اولین روزی بود که امان الله دو باره به خانه ماما پیش آمده بود. هنگامیکه امان الله به منزل ماما پیش واقع در کارته پروان می آید میبیند که دروازه ها همه قفل اند. در همین اثنا محمد روف ماما ی دیگر امان الله می آید با کلیدی که نزد وی موجود بود دروازه ها را باز میکند. بعد از تبدیل لبا سپا پیش همراه با امان الله به مراسم فاتحه خوانی میروند. امان الله همراه با ماما پیش به فاتحه میروند و بعد از چند دقیقه بی محمد و مراسم را ترک می گوید و به طرف منزل محمد کبیر می آید در مسیر راه با یکی از دوستان خود رو بهرو میشود. با وی مشوره میکند که امروز منزل



محمد کبیر ماما را به سرقت میبرد. هر دو به طرف منزل مطلوب به حرکت می افتند. معمولاً ماما پیش کلید دروازه حویلی را در بالای دروازه میگذارد. از اینرو به سهولت دروازه کوچه را باز میکنند و وارد حویلی میشوند. بعداً قفل دهلیز را می شکنند. در جریان شکستادن قفل ها انگشتر امان الله از دستش به روی زمین می افتد. اما نامبرده متوجه این نکته نمیگردد. او قفل بکس خانم ماما پیش را شکستاند و از داخل بکس به قیمت یک میلیون افغانی طلا و زیورات را با یک قاب ساعت دستی و مبلغ سهصد هزار افغانی پول نقد را میگرداند. و از منزل خارج میشوند.

زمانیکه فامیل ماما پیش به منزل شان می آیند موضوع سرقت را به حوزره چهارم امنیتی اطلاع میدهند. بعد از بررسی محل واقعه انگشتر امان الله را از نزدیک دروازه دهلیز پیدا میکنند که به استناد همین انگشتر امان الله دستگیر میشود. شریک جرمی وی تا هنوز دستگیر نشده است.

زمونيز گورکيسه

زما ژوند

ناخواه الو ترخه کيسه

زما د ژوند دکيسه په ترڅ کې د دوه د کله چمغه پرته ده هغه چمغه چې پيل يې لوست دی او نه پيل يې درد . کله چې خپل د ژوند کيسه تاسې ته لیکم او بڼکې يې پرسترگې پرده اچوی هلا سونه سي لريزې اوځان يې ورسره احساسوم . غواړم چې دخپل ژوند نه يې ولېکم خواصا نه پوهېږم چې ژوند څنگه شى دى د ژوند له کومځايه يې ولېکم ماخپل ژوند ورک کړى دى . هوهغه وخت چې مېره ماته خيانت وکړ هغه وخت چې مېره زما ټولې خوښۍ رانه واخيستې هدا ماشوما بخوښي يې ترنه غلا کړه هله هغه ږځي ماخپل ژوند ورک کړ . اواوس چې د الهک تاسې ته لیکم درد احساس کوم هره شپه ترسهاره ژاړ اوخوب مې له سترگورک دى . دوه کاله مې له واده تيريدل . پوه لوراو پوزى مې درلودل . هغه وخت چې څه ناڅه د ژوند خوند مې احساس کړى و پانیه وگرځيده . پوه وړخ زما په ژوند کې سخت ه سهلي وچلیده هه پر سخت طوفان راغې اوزما د ژواندانه حاله يې ويجاړه کړه هه اوزما ماشومان يې د اسمان له پاسه پرځمکه ووهل او هغه وړخ زما ژوند مات شو هه زما زړه ماته شواو د ماشومانو زړونه مې ماتېدل . پوه وړخ مې خپل خاوند د پوى خواصى نجلۍ سره ولېد دوى د واره لاس تولا هه سره روان وو . کله چې زما خواته راورسېدل

ناخپه د دوى مخې ته ودرېدم . کله چې د خاوند سترگې پرما ولگېدې داسې وپېژېدې چې تابه ويل په سړ او بړکي دى درولسي دى . بيا يې په وارخطايي سره پوه گام پرشاپورته کړ غوښتل يې چې بېرته په راغلن لاره لارې خونړونده ته د پوه ناوخته وه هغه نجلۍ چې د دوه ترخواره په شکر ه يې ماته گټل ښايي چې خاوند به مې هغه ته ځان يې کورې معرفي کړى و . نوځکه له هغې لارې چې راغلې وه بېرته لاره خو خاوند مې چې له د اړه رنگه پامللي په خپل ځاى ولاړه داسې چې تابه ويل سانه . لوى وروسته بېا کورته راغلو خاوند مې هغه کوله چې ځان يې گناه وپاسې نودى دپاره چې زما زړه په لاس راوړې راته يې وويل بگوانى د اخلې مې و بخصبه ه اشتباه مې وکړه بيا به تکرارنښى . خوورځى داسې ښه وچې ما قبوله کړه چې بغه به يې بيا تکرارنه کړې خو هغه ماته د وکه راکړې وه . پوه شپه چې په خپلو خوږو خيالونو کې د پوهوم خاوند مې راته وويل : زه پيلان لرم چې زموږ راتلونکى ژوند په ښه ش ه خوته باييد زما سره مرسته وکړې . ورته ورس ويل ووايه هغه غولې هه زه حاشره مې چې خپل ځان هم ترناجا کړم . ويل يې : غواړم چې خپل د پوه دوست سره چې د تجارت کار او بيا کړى شريك شم د دى ماموريت څخه مې زړه توردې خو

د اکا سرما په غواړي زه چې د دوه لخواخته او بې وځه تلو راتلوڅخه اړه انسانه کاي او نور پوهانوڅخه يې حده ستړه شوې دم په د پره سره سينه او خوشحالي سره مې وويل وايه څه غواړي زه تاته څه مرسته کولى شم . ويل يې چې نشم ويل زه خپله هم نه غواړم خواخوږى زما د پوى غوښتنې له کبله وويل ځکه ته خپلې گانې وپيلوړې د هغو په پيسويه خپل راتلونکى ژوند جوړ کړو نو بيا يې له غوره د د هيله مې شيت خوا ب وړکړ . خپلې ټولې گانې مې چې ښايي مې د پلار له کوره راوړې وې او د پوى قيمتې وې هغه ته ورکړې . اوپوه اوښ وروسته مې د هغه د د ودم واد مزيرى واورېده ځکه زما خاوند د د گانو په پلور لوسره د هماغې نجلۍ سره واده کړى و . او اوس زه هره گړې دخپل د ژوند د بربادى ننه اړى کوږم خپلوما شومانود بربادې او د راتلونکى د تها مې ننه اړه په خپلو سترگو کوم . خاوند مې هيڅ زمونږ پورانه کړى هغه خپل ټول ژوند واک . دوه مې شخې ته سپارلسى دى . خاوند مې د هماغې شخې د پلار په کور کې د هغوى سره يوځاى ژوند کړى . اوس زما د خاوند د مور اود غوښند وکړه . ووه هم زما په نسبت بد لون موندلى دى او د پوى مينځې په سترگورانه کورې کوچنيان مې هره گړې خپل پلار راڅخه غزاړې خو زه دوى ته هڅه خوا ب نه لرم . ځکه هغه چا چې په خوا ب يې خپلو ماشومانو ته ځان

ورکاوه اوس په مياشت کې پوه وړخ هم د دوى په فکر کې نه دى . اوس زه او زما ماشومان د دى يې رحه او بې درده انسان د بې وقايي په اوړکي سوځو .



په کشمير کې ...

د لیک پوه خانکه ده د دوه تنه سوېدنې انجنوران يې وښتول ه نوى ورځې يې وساتل او بهايي خو شى کړل . حزب الله : د حزب الله گروپ پوښتې پال گروپ دى او د پاکستان ملا تر شالري . دغه گروپ د مولوى محمد سعيد محمود دى وژل په خپله غاړه اوستل کوم چې تير کال يې په خپل کور کې مړ کړ . وروسته له د ښځاستاق الا سلام د اېمېنتى مقاماتو له خوا ونيول شوه د دغه گروپ رهبرى اوس اوس د شاهد الاسلام په لاس کې ده . د خدای پېرانتگان :

دغه گروپ دکشمير په دره کې د ښيمايې او وېد پوى سالونو نو په تېر لواقدم وکړ همددا رنگه د ښځو بينگار منع کول هم د دغه گروپ شمار دى اوس دغه گروپ د امير جمال تر رهبري لاندې کار کوي . د اسلامي انقلاب پاسداران :

په دى وروستيو وختو کې دغه گروپ له اووتنو اسرا ټولها نسو او پوه تن الماني سره پېښتمه کړى هه د ژبو په سروو په دغې جگړه کې د دوى دوه تنه د پوه تن اسرا ټلې په گډون مې مهول .

په دى ټول پاکستان د افرا دوه په نظامي ريز نه هوسله وال کولو او خرابکارانه اعلا لوتسه د هغوى په لېږته کې لوى رول لوبوي . په بل عبارت په اوسني ناسه وضعه او په کشمير کې له تروپيس څخه ملا تېر ښايي پاکستان لوى لاس ولري . پاکستان داسې ادا کوي چې گواکې دهندو ستان تجزيمه کېدل د ښه هې او د ښي اختلافاتو په اساس منځته راغلي اوله دى کبله چې په جمواو کشمير کې پير مسلما نان ژوند کوي نو بايد چې په پاکستان پورې وټېل شى ه خو دا ټول تهورى تاريخ ته ورستا رل شوى ه مخصوصا اوس اوس چې په نړۍ کې نوى سها سي نظم منځ ته راغلى دغه ټول خبرو خپل ارزښت له لاسه ورکړى دى . له بلې خوا په پاکستان کې دننه د گوندو نسو او کړو پو نو تر منځ سختې شخړې روانې دى .

په پاکستان کې مهاجر قومې غور څنگه ه دخلکو گوند ه د محصلا نو فدراسيون ه ټول ټول گرو پونه ه ځنگه وال ه د مخدره موادو قاچا قېران ه ما فيا او نور وسله وال افسرا د په خپل منځ کې په شخړو لگسا دى . د هغو گډو پو په نتيجه کې چې د سند په ايالت کې روانى دى ه دورځى په لس گونو تنه وژل کېږي او دا ټول هغه د لابل دى کوم چې پورتنى تهورى له منځه وړى . اوس اوس دکشمير د سوله ييز حل پو ښتنه رامنځته کېږي

کوچک شانرا تيره گې پرکسره است همچنان مطلوبها مېن در کشور فترت است که هر لحظه جان کودکی را ميگيرد و آغوش ما دري را خالی ميسازد . مسئله متوسط به زنده گى اطفال يکى از مهمترين مسايل کنونی کشوراست کسه صرف نميشود با حرف به آن رسيد گى کرد . بايد بحال اينس اطفال معلول ومعيوب با وسيل همه اطفال يې سرنوشت که د برابر د پده گان ما فغرو بجا .

چې بايد دا شخړه پوخ په سوله ييزه توگه پای ته ورسوي دغه هدف ته د رسيدو په خاطر هند او پاکستان بايد د پوه ميز تر شا سرکښي او د تملې له توافقاتو سره سم کوم چې د ۱۹۷۲ کال په جولای کې امضاء شوى ووه دواړه هېوادونه بايد خپل ټول اختلافونه په سوله ييز ټول حل کړي . په تېر پاله سطح کې هم پولى هېوادونه دا غواړي ترڅو دهنداو پاکستان ستو نزي په سوله ييز ټول حل شى ه خپه دغه لپ کې يوازي ايران او سعودي عربستان له پا کستاني اړخ څخه ننگه کېږده او په اصطلاح دکشمير د آزادى له جنگه څخه يې ملا تېر کړى دى په هر حال ښايي اوس دا وخت رارسېدلى وي چې پاکستان په کشمير کې له خپلو فعاليتو نسو څخه لاس واخلي او پرى نيز دى چې دکشمير اوضاع لا هم خپره شى . حتی د امريکې متحده ايالات هم نه غواړي چې دکشمير مساه له دى دننه پالو مسالو په څنگه کې ودرېږي ه بلکه متحده ايالات دا غواړي چې دکشمير مساه له دى دهنداو پاکستان تر منځه په سوله ييز ټول پای ته ورسوي . له کوبه ځايه چې کشمير دهندوستان دخاوري پوه برخه ده نو ښايي چې پاکستان سياسى د پالوگه ته غاړه کېښي او دى لاره کې له کانه صداقت وښي . بايد په ياد ولرو چې دکشمير ستونزه په اسلام اباد ته خپله سر در دى هبله هېڅ نتيجه ونلري .

نمانى انهارا از راه زنده گى منحرف ساخته و پراهى ناپاکی يې بند وبارى وگماهي ميکشاند مسوره لانه انديشيد . من اکنون که اين سفوف را ميوسم هدم از بارت پردازى نيست بلکه صدایى از ناپيدا ترين گوشه قلم بلند ميشود ه عدايى که گوئى از زبان ويرانه هاى قلبهاى درد مندو کوچک اطفال ميگذرد و در گوتز جانم ظنن مې اندازد .

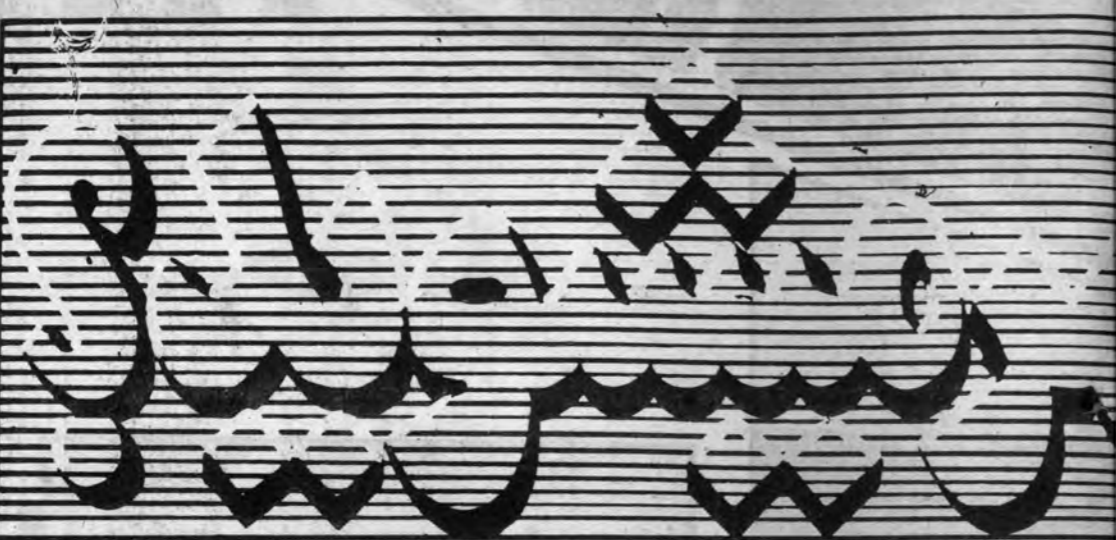
میگویند آدمهای خشمگین
 پر خاشاک و به اصطلاح اعصاب
 خراب دارای نیت خوب و قلب
 صاف و پاک اند و آنها را همیشه
 از انسانهایی که عکس العمل
 خشن در برابر دیگران نشان
 نمیدهند برتر شمرده و سالم
 تر ارزیابی میدارند .
 مقوله فوق از سالها پیش
 اینسو در میان مردم به یک اصل
 مطلق تبدیل شده است و ولی
 حقیقت قضیه صد درصد چنین
 نیست و زیرا نظر به تئوری
 های روانشناسی و شخصیت
 پژوهی اجتماعی ارتباط و پیوند
 ثابت (و اینگونه به شکل متعادل
 کس) میان این دو عنصر قهر و
 پاک نیتی و بنهاد علمی ندارد .
 البته موارد فراوانی مشاهده
 شده است که فرد ستیزا و جنگر
 بسا بپروان دادن خشم و
 غضب خود به شیوه های فزونی یا
 کلامی (و یا هر دو) پس از مدت
 کوتاهی درنگ یا سکوت و یا پس
 از وقفه هایی بالنسبه طولانی
 تر تفکر و اندیشه که به نام "پروود"
 تسکین "یاد میشود و آرام آرام
 راحت شد و فرآورده های
 خشمش به آهسته گی رفته رفته
 فرو میخشد . در این حالت
 نظر به ساختار درونی شخصیت
 و ابعاد روانی آن سه امکان
 وجود دارد :

الف : در افراد دارای
 سطح بلند تر تفکر و تعذیب و
 معاشرت و احساسات رقیق و
 فرو نشستن قهر به یک مرحله
 کوتاه یاد راز پشیمانی رابه باری
 آورد . فرد کم کم به خود فرورفته
 به عملش می اندیشد سپس
 به ذهنش میگردد که نباید تا
 این حد عصبانی میشد . بعد
 تپسها پنهانی نزد خود بخودش
 را ملامت کرده و قلبا انتقاد
 میکند و در نتیجه جوانه های
 ندامت در باطنش رشد مینمایند .
 روند بعدی این امکان به
 سه احتمال تصنف شد ماست :

۱- با صراحت به جانب
 مقابل اظهار پشیمانی کرده و
 عفو میخواهد .

۲- با اعتراف ضمنی وانمود
 میسازد که نیت بد نداشته ولی
 برخلاف میل ناگهانی از کور
 میگذرد .

تهیه کننده : سنگ صبور



وتلاثر در راه خاموش ساختن
 و جانیه ماجرا .
 ۲- وانمود ساختن تشلیلی
 اینکه او دیگر قهر نیست و حاضر
 است کم کم به نرمی سخن بگوید .
 ج : در آدمهای دارای
 روان محبوب و یا شخصیت های نا
 فص روانی و پرپود تسکین در
 حقیقت مرحله تجدید و تشدید
 قوی قهریه است . اینچنین
 افراد پس از دوره سکوت و
 سکون و از نو عصبانی شده به
 خشم خود میفزایند و زیر
 فرد نشسته گی خشمش آنها
 موقتی و از اثر خسته گی ذهن
 متن است که جنبه متناوب یا
 الترناتیف با قهر و باره تازه دم
 دارد .
 روند های پیمانی عملکرد
 اینگونه تپسها شامل طیفی از
 مواضع نفرت انگیز تر و زشت تر
 میشود که همه همه مظاهر و خشم
 و حیوانی اعمال قهر تشدید ی
 از لحاظ کلامی و بدتر از آن فز
 یکی اند و نقطه پایان آن بدون

وساطت شخص سوم ناممکن است .
 احتمال دارد هر چند گاه
 خشم وی دوباره رسه باره مرا
 حل صعوبی و باز انگیزش داشته
 باشد که به هر حال از عواقب
 وخیم روحی مرگبار حکایه مینماید .
 در نتیجه میتوان گفت که
 نه همه بلکه در حدود ۶۰ الی
 ۶۵ فیصد انسانهایی که زود
 قهر میشوند و زود هم خشم خود
 را تبارز میدهند دارای قلب
 پاک و حسن نیت بوده و از
 لحاظ تپس و کرکتر بی کینه و
 نجیب اند .
 ناکفته نباید گذاشت که
 این فرضیه در عین حال نسبی
 نیز است و تناسب مقایسوی آن
 همواره با کرکتر هایی کینه جو
 به اصطلاح "دل چرکین" و
 خطر ناک است که ظاهرا زود
 قهر میشوند و آنها عکس العمل
 بد نشان نمیدهند .
 در این حالت نیز نباید دو
 گونه کرکتر با هم مخالطه گردند :
 قهر نشدن به معنی بر



برون رفته است و میشود فرار
 موش کرد .
 ۳- چون توان اظهار ندا
 ست و اعتراف قسمی را در خود نمی
 بیند با سکوت بی آزار و نه
 له خشمش را میبرد و به اینگونه
 قهرش را قطع میکند .
 ب : در اشخاصی دارای
 حالت متوسط و پیمانی تعذیبی
 و کلتوری و پرپود تسکین در
 سطح افقی هر وارد آید می
 یابد و بدون آنکه تا دامن
 پشیمانی و خود ملامتی برسد او
 می اندیشد که همینقدر رکابیت
 میکند (در حقیقت او خالص
 است :
 ۱- پس از سکوت متد و سخن
 زدن نامربوط به آنچه کمک شده

۳- وندرتا اشخاص
 تعذیب و حساس و نجیب و سی
 آزار .
 بیه یک نگاه کلی میتوان گفت
 محکومین قهر در مجموع مقدرات
 غم انگیزی میداشته باشند و از
 یکسو تحمیل اجباری و از سوی
 دیگر عادت کردن الزامی که در
 همجوشی این دو خصمه بسیار
 زیاد دشوار است .
 روان فرد محکوم به قهر و
 در معرض تعذیب و به لانه ترس
 مهمل میشود و از آن جایی که
 نمیتواند تا اخیر به تحمل پذیری
 خو کند و چاره بی ندارد تا
 از پرخاشگروری جوید . لذا در
 مراحل بعدی به یک کرکتر
 بنزوی و گوشه نشین تبدیل
 شده و به انواع ناسلامتی های
 جسمی و روحی مبتلا میشود .
 آمار نشان داده است که
 افراد درگیر و در بند قهر و آنا
 نی که به طور مستمر به فیصد ی
 های زیاد تحت فشار چهار
 خشونت قرار میگیرند و حتی
 بقیه در صفحه (۸۶)

خوردن بودن از عالمترین سببه
 تعذیب و تربیت و تسلط روانی
 و معرفت که مظهر برتری کرکتر
 وراحتی شاخصهای تعذیبی
 شخصیت است .
 - قهر نشدن به مفهوم
 کمین گرفتن جهت انتقام کشیدن
 بعدی و پلانسازی و طرح
 ریزی توطئه و توسل به
 دسیسه و ضررت وارد کردن
 از قفا و درخفا و جنایت ها و
 خیانت های نقشه شده و سر
 انجام بر آورده ساختن تخیلات
 و آرزوهای کینه توزانه پس از یک
 پروود بر مخاطره ظاهرا خپه
 ابرو نیارودن .
 قابل یاد دهنی است که
 نوع دیگر قهر نشدن ناشی از
 محکومیت قرار گرفتن در موقف
 منفعله بر زمینه بیچاره گی
 تحمیلی - چیزی شبیه مظهر
 و محمول قهر - نیز وجود دارد که
 نظر به تصنف تپسها در جدول
 فوق جای ندارد .
 این گروه که در حقیقت قر
 بانس قهر دیگران بوده و در
 معرض خشم دایمی یا موقتی طرف
 قرار دارد ایجاب بررسی
 مشرحتری را مینمایند و به خاطر
 اینکه سرزشت و سرگذشت تلخی
 به نام شان گره میخورند و اما
 در این جابه گونه بسیار فشرده
 در مورد و در رنگی خواهیم داشت

همیشگی هدف قهر و غضب قرار
 میگیرند و به سه دسته تقسیم
 شده اند :
 ۱- افراد ضعیف البنیه و
 ضعیف النفس و بی دست و پا و
 کمرو و خجل .
 ۲- اشتباه کاران و اشخاص
 تنبل و بد سلیقه ها و بی سلیب
 ها و بهانه جویان و تربیت نا
 پذیرها و زبان بازان و

قریبان خشم :
 آنانی که تقریبا به طور

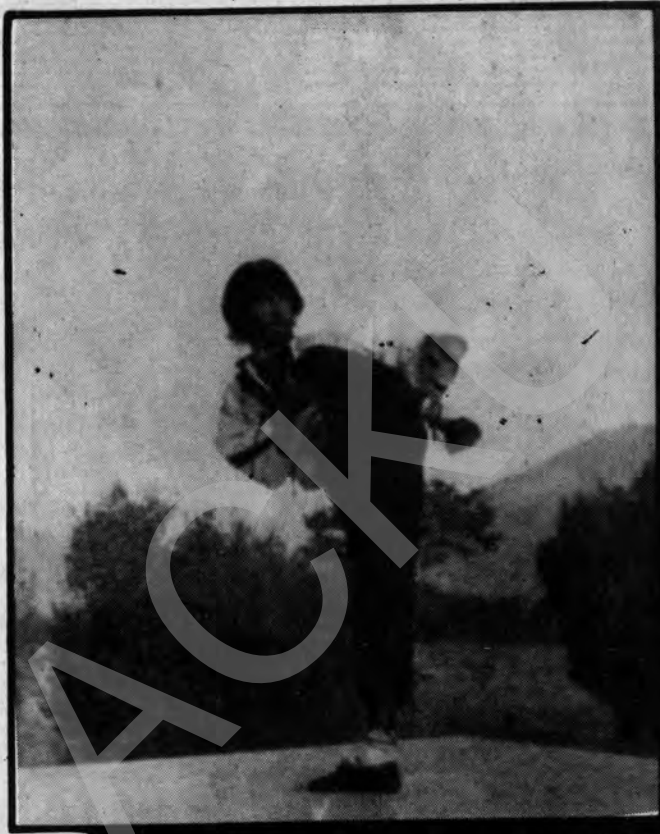


کاراته و رویکرد هرچه بیشتر جوانان

محمد اکبر طالی مربی کلب سید که سهوم لیت ترین داندن ۲۸۰ تن از کاراته بازان را به دوستان دارد در مورد علاقه مندی جوانان به این ورزش میگوید که روزانه در حدود هشت تا نه نفر از جوانان جهت ثبت نام نزد مسؤولین کلب مراجعه میکنند و در مورد پذیرش ایشان دست اندر کاران کلب اقدام عملی نمینمایند. موضوع علاقه مندی جوانان به کاراته شو توکان اینست که این سبک در نجات صحنه کتور جهان معمول است و دارای تکنیک عالی خوب رزمی میباشد.

از اینرو یک تعداد از دختران جوان نیز با علاقه مندی خاصی در این کلب ها تنضم شده اند که در کلب کاراته شو توکان "سید" به تعداد هفت تن از دختران ترین میگردند که آنها را از جمع با استعداد ترین ها گردان خویش یافته ام. این سبک دارای ۲۶ کاتای بین المللی میباشد که در هر کاتای بیشتر از ۱۸۰ تکنیک خوب که در خصوصیات رزمی این ورزش رول ارزنده دارد از طرف استادان مجرب این رشته مورد قبول واقع گردیده است. کلب سید از زمان تأسیس خود تا فعلاً یک ساله

پاک کلب محمد دین داعی که نتایج آن مثبت بوده و حرف مقابل خویش را با ضربات قوی در روند سرم شاد اوت نموده اند.



دخترهای ار

دختران کاراته باز

شریحه محصل سال دوم پو هنش ژورنالیزم از جمع دخترانیمت که در سهلوی تحصیل ورزش میکند. شریحه در کلب کاراته شو توکان "سید" در جوازیم پو هنتون همه روزه تمرین میکند. با خوشرویی میگوید: من علاقه مندی بیشتری که به این ورزش داشتم توانستم روزی عضویت آن را کسب نمایم.

در این عرصه فامیلم با من موافق است که موافقت آنها یک نیروی جدی اگانه است که در سهلویم مرا یاری میرساند تا به اصحاب آرام در این ورزش ترین بگیرم گرچه در ابتدا این ورزش برایم ثقیل بود. به مرور زمان برایم بسیار سهل شد.

از وی پرسیدم آیا این ورزش را به خاطر رقابت با پسران



گزیده است تا به خاطر دفاع از خود؟ یا تنسم ملحق گفت: برای دفاع از خودم. گفتیم: چس طور گفت: مثلاً هنگامیکه یک پسر جوان میخواهد مرا از پت کند این ورزش را اصلی میازم. پرسیدم آیا به چنین موضوعی برخورد کرده اید؟ گفت: بلی برخورد کرده ام اگر جالب باشد حکایه میکنم.

بفرمایید! یکی از روزها که باخواهر بزرگم در راه روان بودم پسر جوانی یکباره دوباره سه بار از سر با پیکسل به عقب گله ام سبلی حواله کرد. همان بود که کاسه صبرم لبریز شد و به جانش حمله کردم به جدی که دهن و بینی اش را پر خون ساختم سرانجام مردم سر رسیدند و پسر بیچاره را از من نجات دادند. روزی که در ایستگاه منتظر بر روی بودم همان پسر آمدید دیده رویه من کرده و گفت که "آینده بسیار درخشان داری".

ورزش

تجهیز کننده: فلیک (سید)



پهلوانی نمایانگر نیرو جسمی

و در بهره را از جویشتن به دور سازد. چه این نوع احساس با آنکه پهلوان مجهز با تخنیک های این رشته باشد تحت تاثیر قرار گرفته و ضلوعب می شود. تخنیک های این ورزش پیچ و قبان، گوری پچال سفلس، پرتاب میاشد که یک پهلوان بیشتر متکی به تخنیک های پیچ قبان و سفلس میا شد.

شمرالدین در وزن های مختلف سابقه داده است که شروع مسابقات وی از وزن (۵۷) کیلو و آخرین مسابقاتش در وزن ۶۸ کیلو بود که ویرا به مقام دوم رسانید.

شمرالدین عضو کلب پهلوانی است که نزدیک نود سال در اردبیل از پنج سال به اینصوبه رشته پهلوانی پیوسته است. ورزشکاریست متین آرام و با استعداد.

صوف در مورد ورزش پهلوانی میگوید: ورزش پهلوانی ورزشیست که اکثرا جوانان توتوند و صحت مند به آن روی آوردند. گرچه هر ورزش ویژه گی های مخصوص به خود را دارد. اما پهلوانی نشاندهنده یک نیروی لایزال در نزد ورزشکار هنگام پنجه نرم کردن با حریف مقابل میاشد. توانندی یک ورزشکار این خواهد بود تا هنگام مواجه شدن با حریف احساس و هم

زیرا عزم متین و در راه بعد است آوردن مقصود به پیش میروم. وزنه از چهره های تازه وارد در این ورزش است. از سیما پشتر عالمی از رشایت و خشنودی را یافتم. او که کلمات شو تو گمان را تحت نظر محمد اکبر عطایی مری کلب سید به پیش میبرد هم عقیده باد وستان خود است و میگوید من هم این ورزش را به خاطر دفاع از خود برگزیده ام. باوصف مانعیت بیشتر فامیل تازمانیکه نیرو دارم در این ورزش کار میکنم. ماهیت سن از دختران با صمیمیت بیشتر هفته سه بار به تمرین میآم که مری کلب مارا بسیار کمک میکند.

را حله فارغ التحصیل لیسه مری از مدت سه ماه به اینطرف ورزش کارانه شو تو گمان را در کلب سید تمرین میکند. بدون آنکه مرا مجال به پرسش بدهد می گوید: من این ورزش را صرف به خاطر انتقام گرفتن که نقشه انرا در ذهن پرورده ام تمرین میکنم گرچه فامیل در این عرصه بامن موافق نیستند و سنا تحت مشورم اما من با جدیت به پیش میروم. پرسیدم اگر مانعیت فامیل ادامه پیدا کند باز چی خواهی کرد؟ میگوید: باز هم این ورزش را دنبال میکنم زمانیکه به مراد دل خود رسیدم آن وقت برای امر عادیت که در این رشته باشم پانی.

پرسیدم بیشتر حرکات این ورزش به کدام حصص بدن اتکال دارد؟ در پاسخ گفت: تقریبا همه حرکات آن متکی به پاها میاشند که هیچگاهی احساس خستگی برام دست نداد است.



به خاطر نرمش بدن

نرمشیدن از آن استفاده میکند. عهد الخلیل میگوید: جناسنتیک از کلاس شش آغاز میشود و به کلاس دوم که آخرین کلاس است ختم میشود. آخرین کلاس که یک پهلور بقیه در صفحه (۹۰)

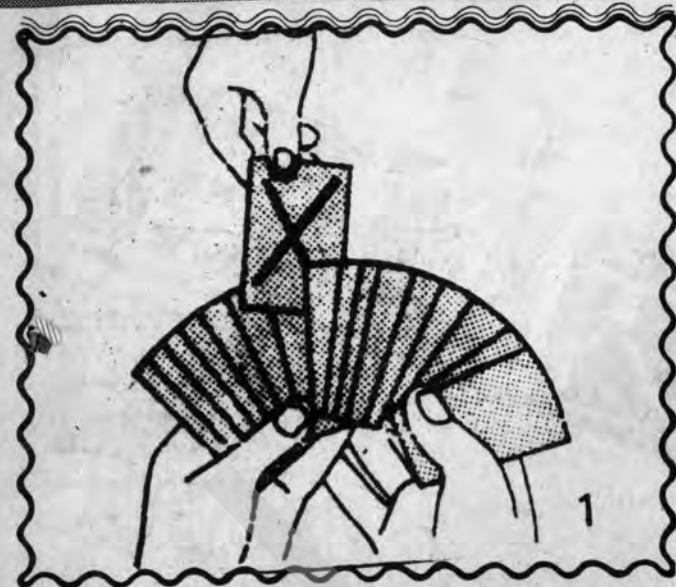
عهد الخلیل عظیم عضو تیم ملی جناسنتیک کشور از چهره های بسیار موفق و مستعد این ورزش میا شد. وی در مورد جناسنتیک میگوید: جناسنتیک ورزشیست که قبل از تمرین در هر روز ورزشکار جهت



و هم روی قطعه مذکور را در پده
 آن راه خاطر بسیار .
 ۳- هنگامیکه تا شاچی
 بصرف نشانی عقب قطعه است
 چشمهای تا شاچیان به انجا
 درخته میشود . درین وقت
 دست چپ شناکه قطعه هاد ران
 قرار دارد . آزادانه میتوانست
 حرکت کرده و قطعه هارا سرچپه
 بالای میز قرار دهد . باید
 گفت که به استثنای قطعه آخری
 روی همه بی قطعه ها به طرف
 بالا خواهد بود . پتین حاصل
 کنید که این کار را به احتیاط انجام
 داده اید و هم توجه داشته
 باشید که قطعه ها منظم و درست
 باشد .
 ۴- بگذرید که قطعه ها



خود را سرچپه ساخته و روی
 راه طرف بالا گرفته است .
 در حقیقت این همان
 قطعه بی است که قبلاً انتخاب
 شده بود . به طرز کار قسرا
 ذیل توجه کنید .
 ۱- آسانترین راه سرچپه
 کردن قطعه این است که
 از اول آن را درست جایجا



دنیای کسب و کار

استدلال و تدبیر

در راه کسب و کار



کند . قطعه هارا در پیش
 آن طوری جایجا سازید که
 قطعه آخری سرچپه باشد قطعه
 هارا هموار سازید و احتیاط کنید
 که همان قطعه آخری که روی
 به طرف بالا است معلوم نشود
 برای یک تا شاچی اجازه دهید
 تا یک قطعه از میان قطعه ه
 انتخاب کند .
 ۲- وقتی که قطعه انتخاب
 شد از تا شاچی مذکور عاضا
 کنید که عقب آن را نشانی کند



بالای میز قرار داشته باشد و در
 حالیکه تا شاچی همان قطعه
 راه دیگران نشان میدهد .
 قطعه هایی که بالای
 میز ها گذاشته شده حالت
 عادی کار را نشان میدهد . بنا
 عجله نکنید که آن را بردارید .
 ۵- بعد از آنکه تا شاچی
 قطعه انتخابی اش را به سمت
 شاچیان نشان داد . سایر
 قطعه هارا با دست چپ نشان
 بردارید . بقیه در صفحه (۶۰)

همانگونه فکر خواهند کرد
 از طرف دیگر اگر اجرای یک عمل
 شمیده بازی را یک چال فکر
 کنید و حتی اگر آن را انجام
 هم بدید . بیننده های شما
 خواهد گفت که چس چال خود
 بی راه سر رسانیده اید . به
 هر حال یکی از ریزهایی که
 در قطعه های بازی نهفته
 این است که به شکل غیر
 قابل توضیح در قطعه هایی
 که روی به طرف پایین است
 روی خود را به طرف بالا
 آورد .



آمده و این در سهای شمیده
 بازی که در جمله سبازون به نشر
 میرسد مورد لچمی شما قرار
 گیرد . در جریان در سها
 تلاش خواهد شد تا بعضی نکات
 که تا سیرات روانی نیز دارد توضیح
 شود . به خاطر داشته باشید
 که شمیده بازی یک حالت مغز
 آدمی است . اگر واقعا معتقد
 هستید و مطابق به آن عمل جا
 روی راه سر رساند به به این
 ترتیب بیننده های شما نیز

شمیده باز قطعه بی
 دارد که آزادانه از میان
 قطعه ها که روی به طرف
 پایین است انتخاب گردد .
 است . او در یک چشم زدن
 با هم قطعه هارا هموار میکند
 تا نشان دهد که قطعه مذکور

شش گانه انگلی ها به شما سلام می فرستند

کمیته از جمله هر شش گانه
 با کلمه " مادر " راه زبان
 آورد هیولای " دختر " ایوانی
 تهن همه امید پنا (پسر)
 شیطان تهن همه " کن " تهن
 (پسر) خوشترین همه ر
 در بیان (دختر) آرتیست
 واقعی " با وجود خصو بها ت
 مختلف همه آنها با سنگس
 عجیب به هم دیگر دارند ماکر
 یک از آنها کریم می کند همه
 در جموع به کریم آغاز می کنند
 پدر شش گانه ها دانیل
 ادا ن و مادر آنها ماری کلا خود
 را خوشترین والدین جهان
 می شنند . آنها زاد رتبه و
 نگهداری اطلاعات یک دانی
 یک نفر خدمه کمک می کند
 برای همه آن صحت آرزوی
 کنیم

د وللمجددی همه آنها دو
 جمله شنند همه آنها با هم
 شش با از وی کند و کریم
 کنند وین خلدند ...
 در یکی تناسی بنود که هر شش
 آنها ایضا خطای می گویند در
 و صحت شنند وی آنها در صورت
 خط صورت می گوید هر بار سه
 نفر ...
 این شش گانه فرانسوی
 در " شش گانه " بنام " سن " پسر
 الزامی " زنده می می کنند
 تا تحمل کردن سن دو سالگی
 تا یازده می شنند می باشند
 هر گاه آنم اخصویت و عادت
 خود را ندارند از چپ به راست
 کوزالی " دختر " اخصو
 تهن " پسر " دختر " اولهن



یک مدرسه ...

استفاده صورت گرفته که در شکل زیر شما نمونه های آن را می بینید.

اما اصطلاحی را که این کار به خود داشته همانا عدم هنجاری و هم شکلی حرف در فارسی با حرف لامی است چه حرف لام یعنی تقریباً همه متحد الفکلی و متحد التکریم بوده و هر حرف در هر جای کلمه بصرف همان یک یاد و حالت خورد و بزرگ خود را دارد در حالی که در رسم الفبا فارسی چنین نیست و هر حرف نظر به ترکیب و موقعیتش در کلمه و جمله جا ها و شکل های متعدده خود را دارد که از یکی آن نمیتوان به عنوان نمونه کل استفاده نمود بنابراین هر کدانی یک کار تقریباً شکل و شمار است.

لطفاً بدون شکسته نفسی ما را در جریان ببری از کارهای خود قرار دهید.

از کارهایی که در زمینه خطاطی مطبوعات انجام داده ام می توانم از پیشانی سازی حرف زیبای فارسی درسی که بر اشکال زیبای آن معمول بوده در کشور نام ببرم و فصل برین حرف نمونه های از یک یا دو نوع خط نسخ در پیشانی ها وجود داشت که قیمت هر ست آن هم از ده ها هزار افغانی تجاوز میکرد اما کاری را که من انجام داده ام بر روی "جلاتین" و فلیم ری نظیمه با قیمت بسیار ناازل چند افغانی چشم دست آمده و به مراتب بهتر و خوبتر از شاپلون های ساخت آلمان است مثلاً یکی از انواع زیبای خط را که استعمال آن در مطبوعات بسیار معمول بوده و برای ترکیب درست آن به هزاران عدد الفبای در روی کاغذ های بزرگ چاپ می شد تقریباً عین کاری را که در خود ایران نیز انجام میدهند و بعد حرف را بپلوی هم می چسباندند من این خط را شاپلونی ساخته و استفاده آن برای هر کسی که حرف و حروف و یکناسد ممکن است و هر توأمز و علاقیقتند همین شیوه های خط می تواند حتی بدون دانستن قواعد آن خط مشکلات خود را رفع نموده کلمات و جملات دلخواه خود را

به گونه برجسته بدست آورد. - خط از زمان ابداع و تکاملش اکثراً در خدمت اربابان قد رت و سلاطین دوره های مختلف تاریخ بوده و وسیله ای بوده برای کتابت و تاریخ نگاری که تقریباً همیشه خطاطان و خوشنویسان خوب آرزوی راه یابی را به دربار سلاطین داشتند و مشغول ایجاد آثار گرانبایی در زمینه خط و خوشنویسی بودند. شکردهای تاریخی در آن دیده نمیشد فقط همان شیوه های متداول گذشته بود که در آن زمان خط را نیز در جمله نقوشن و زان خود حساب کرده و به ارزش هنری آن کسی نمی نپرد بود اما یکی دهه اخیر تغییرات هنرمندانه ای که در خط وارد شد و به خط بهر علاوه زیبای و پخته اشکال مختلف و هنری بخشید صاحب نظران را برین عقیده ساخت که تا خط را به عنوان یک هنر و خوشنویسی را هنرمند پذیرفته و بشناسند زیرا در خط یکی از فاکنهای بسیار زیبای هنر که ایجاب است وارد شد و هر خواننده گم سواد و نا آشنا با خط را توانایی درک و خوانش در دست بعضی آثار خوشنویسی نبوده ضمناً پیوند خط با میناتور نقاشی نیز در پس عرصه بی تاثیر نبوده است.

وقتی خط زشتی را چاپ می میکنند چه احساس به شما دست میدهد.

وقتی خط زشتی جای زیبای را در یک نشریه اشغال کرده و قسمتی از صفحه را به شکل و بد ترکیب ساخته است نظیرم را جلب می کند نخستین چیزی که به ذهن خطور میکند ملاست ساختن سمولین همان نشریه مطبوع است چه نظر به رقابت های که در این چند سال اخیر در بین روزنامه ها مجلات و جراید برآه افتاده حتی نشریه های بسا را و داشته تا عنوان خطاطی شده داشته باشند که هیچ ضرورتی برای آن دیده نمی شود کو ما همه خواسته اند خط راه و سوله یک نقطه بارز و قابل توجه در صفحات روزنامه و یا جریدهای شان به نام نگارگری در آن

واکنش ما نزد

بقیه از صفحه (۸۹)

بازها مید العزیز گفتم: در آن روزها من از قند هار به کابل رفتم در خانه مرحوم میرقاسم خان (دومین مدیر امان افغان) بود پرواز مطبوعاتیان آنروز کابل عدّه زیاد شان حاضر بودند که در بین آنها محی الدین انیس نیز حاضر بود. موضوع از محال که انیس مطرح شد من از مطبوعات آنها سخت گله کردم که زمینه بسیار خوبی را از دست دادیم محی الدین خان ساه له یک ماه پیش پولیس را مطرح کردند ما میتوانستیم در جرایدهای خود ضمن نشر بخش جریانات محاکمه انیس گپ های را زمینه گفتن آن مساعد بود که به رخ حکومت میکشیدیم ولی ما در جمله تا شاکنده گان قرار گرفتیم.

محی الدین خان انیس نیز گله داشت ولی باز هم چرچه بود. انیس توانست که ناگهانی ها را به گوش مقامات برساند. باقاعد العزیز همچنان ادامه داد. میرقاسم خان گفت که مرا به حضور خود خواست و جریان را پرسید. من همه جریان را به او گفتم. او سرخورد و آشورانه گفت: یک مراد خان نیست

امروز مراد خانهای پیاده اند که تفاوتشان بین ازدها و کریم است. چه باید کرد. جلو ازدها را چگونه خواهد گرفت. با با عید العزیز خان افتاد نمود باز من شنیدیم که محمد ولیخان و کل سلطنت آبی راه حضور خود خواسته و از او دلجویی کرد.

خوب هر چه بود این اولین محاکمه مطبوعات در کشور ما بود. محله مقامات پولیس بود که بیک جریده صورت گرفت ولی به جریده موقوف داده شد تا از خود دفاع کند.

بامه بحرمان آنروز با هم آماتونانم در موکراسی آنزمان راد را میبندیم بیایم؟ احساسات مردم که یک جریده ملی شان از طرف مقامات امنیتی توقیف کرد واقعا قابل قدراست و همین حق و جرئت داشتند که مقامات را متوجه سازند که جریده ملی شان نمیتواند به امر یک پولیس توقیف گردد و همین بود که انیس درباره به نشریات پرداخت این اولین محاکمه مطبوعاتی در تاریخ ژورنالیزم کشور ما باعث افتخار فرهنگیان و ژورنالیستان ما خواهد بود.



کفرونی سلسله

مکتب کفرونی سلسله

مکتب کفرونی سلسله

مکتب کفرونی سلسله

گر با چف آمد

بقیه از صفحه (۱۹)

ما چرا جوانان ده در حدود يك ميليون افغان كشته شد، به اين معنی كه با تفاوت از سخاوت تا آخر تيام راه "مزا و تلافی گناهها" را طی نكرد.

تقریباً يك مدت طولانی از دوست حسان یعنی منشی مومون و ریاست هیئت رهبریه شورای عالی برای وی سه منشی مومون به مثابه دست شماره يك بود. نه تنها به صفت وكيل بلكه به حیث رئیس جمهور از جانب حزب انتخاب گردید. به مقام ریاست جمهوری در كنگره نماینده گان مردمی كه اكثر رهبریه را كمنیسه ها تشكيل میدادند دست یافت. هر چه كه در این باره اظهار گردد چنین تصور می گردد كه او اطمینان كامل نداشت كه در انتخابات عمومی مردم بیشتر او را ترجیح خواهند داد. بلكه اغلب او اعتبار كامل بخود نداشت كه گویا در آن زمان الترناتیفی جدی ندارد. نه او بلكه پگلسن كه اعتبارنامه سراسری مردم را بدست آورد به رهبریه اول سیاسی كشور تبدیل شد این خود جدی ترین عامل تضعیف كننده گر با چف بود.

او درك نكرده بود كه نه تنها دو پست مهم بزرگ را كار می كند بلكه این خود به مفهوم دو گانگی شخصیت بود. زیرا رهبر كمنیستها و رهبر عموم مردم به گونه ایكه ثبوت گردید دو رهبر مختلف است. با چف مبارز و دو مفهوم كاملاً از هم متفاوت و نهاداری به حزب وفاداری به مردم در مقابل زات همدیگر قرار داده شده بود.

مبتكر و تیورسین "تفكر نوین" گریا - چف زمانی بهر روز مند میبود كه خود به گونه جدید فكر میكرد و به مثابه رئیس جمهور مردم من عمل میكرد. و هنگامیكه به مثابه نماینده "تفكر كهینه" پا به عرصه گذاشت و با خصوصیات حیثیتی منشی عمومی عمل كرد به ناکامیهای مهم و خرد كننده مواجه گردید. بهر مورد نخواهد بود كه در این مورد سیاست كادری او را به خاطر آوریم. روشن است كه او همیشه كادری های ده لیزهای كمنیته مرکزی را نسبت به كادری های تازه وارد و جدید ترجیح میداد.

در يك مقطع زمانی او با چه قاطعیتی به رهبری مومون برگزیده پست های بلند پایه دولتی را از جمع غیر حزبها مطرح كرد. در آن زمان حزب كمنیست اتحاد شوروی با قوت كامل زنده بود و اولین وبگاه وزیر غیر حزبی رویتا آمد.

سخن درباره گر با چف نه تنها سخن در باره نفیر شخصیت در تاریخ است بلكه در باره نفیر تاریخ در سرنوشت شخصیت های بزرگ میباشد.

يك تعداد زیادی از آن حرکاتسی كه رئیس جمهور ما در بازی "انجام داد حرکا

وجود نداشتند و نمیتوانستند وجود داشته باشند. آنها در زمان خود زمانیکه در بالاترین پست دست مییافتند به این القاب مسمی میشدند.

اما بعد از مرگ همه از آنها ما یوس می شدند به همان معنی كه امیدوار شد و بودند. لازم بود تا قلب های خود را با خاطر عشق و رهبر جدید مردمی خالی ساخت.

گر با چف اولین شخص از آن جمله بود كه کسی كه حتی در روزهای زنده گی سیاسی اش در مورد او حرفهای "فهر قطعی" داد. شتم. او خود ضریبات خرد كننده دموکراتیزه ساختن و علنی و آن سیاستی را متحمل شده بگانه و معقول ترین سیاست مشهور. این سیاست او - بحضرت موازی با منطق و قابل فهم برای همه و گاهی قابل فهم صرف برای خود او - پیش میرفت.

نقطه حرکت این سیاست از بهانه - امتنان او بعد از انتخابش در پست منشی عمومی آغاز گردید. گر با چف نسبت به اعتقاد بزرگی كه بالای او شده بود اظهار امتنان نمود و به كمنیته مرکزی حزب كمنیست

گر با چف در مقابل مردم شوروی اعتراف نمود كه جنگ افتخارستانی از احقمانه ترین اشتباهات سیاسی بود، اما با تفاوت از سخاوت و بخت كه در نتیجه این جنایت در حدود يك ميليون افغان كشته شد.

دهه - پرد كه تمام نیرو خود را در این راه صرف خواهد كرد. بصورت دقیق بخوانید كه تا صرف نبودن تمام نیروی خود منشی عمومی چه هدفی را در مقابل خود قرار داد. آن هدفی كه بصورت صادقانه به حزب ما خدمت نماید.

به اید یال های كپور لینی خدمت كند و برای اینکه بصورت قاصعانه و بدون تزلزل برنامه عمل حزب را در عمل پیاده نماید. خدمت كرد؟ آنها را در عمل پیاده كرد؟ ایا فاصله میان حرف و عمل نمیتواند در كتاب ریکارد های "گهنس" درج گردد؟ ایا همیشه يك سیاستمدار به وعده های خود وفا می كند؟ ایا گر با چف در آن زمان میتواند حرف دیگری بزند. حتی در صورتیکه در مورد دگرگونی های عمیق

جهری بود جهت درك این مطلب لازم می افتد تا "راهمایی" او را به "تخت" بناد آرم.

۱۲ ماچ ۱۹۸۵ در روزنامه ها خطا - به بی به حزب كمنیست و مردم شوروی در رابطه با مرگ كسانین چرنوبل به مثابه شخصیت برانزده حزبی و دولتی و وطن پرست و انترناسیونالیست و مبارز سرسخت اید یال های كمنیست و صلح در جهان بدست نشر سپرده شد. "برانزده" و برجسته "قسیكه روشن است از همان آغاز انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۲ تا آغاز بازسازی یعنی از آغاز انقلاب تا پایان آن كشور را نوبوع و شخصیتها شناخته شده در سراسر جهان و سازماندهان برجسته و الهام دهندگان رهبری میكرد. دیدبان اصلا

من اندیشید ؟ " حرکات " جهربازی " در آینده ها نیز یاد کارهای از خود بجا گذاشتند آیا او میتواند با لیکا چوف بعد از آنکه درک نموده او در سازماندهی کپالین ضد بازسازی سهم دارد تصعبه حساب نماید ؟ میتوان تا حدود زیادی بحث کرد که گر با چف به لیکا چف به همان مقیاسی ضرورت داشت که به اعضای کمیته دولتی حالت اضطراب ضرورت داشت اما از آنجا که در باره حوادث اتفاق افتاده در اعماق اپارات بلند پایه حزبی معلومات اندکی در دست بود ، حتی بعضا " اصلا اطلاعی از آنها نداشتیم مشکل است تا قضاوت درست نمود که سیاست کادری کپالین روی کدام مسائلی استوار بود . او که در میان استادان " نو-مینکلا تور " رشد یافته بود و به گونه یک کارمند حرفه‌ای حزبی ، بصورت خیلی عالی " مورال آنها را " اخلاقی آنها را " مورد ارزیابی قرار داده بود و یقین کامل داشت که در صورت گذشتن هر گام غیر محتاطانه چه سرنومشی خواهد داشت در واقعیت امر او تلاش نمود تا موازنه " بیلانس " منافع را حفظ نماید و کوشش نمود تا حزب را با سهیم چند حزبی و اقتصاد پلان شده را با اقتصاد بازاری و عناصر خود کانه ای را با دموکراسی آشتی دهد . در اثر عوامل عینی ذهنی او دیگر نیخواست تا زندگی دیگران را بیشتر پیچیده سازد . در آخرین تحلیل او بارها ثابت نمود که اپارت متحد قبلی دیگر نمیتواند او را در شرایط ناگوار متوقف سازد و با جرئت تمام در راه پاکسازی اطرافیان خود دست زد . اما زنده گردیده او چوئی از ماهیت او را تشکیل می داد این زادگاه او بود ، جوانی او بود ، او از لحاظ فیزیکی نمیتوانست به شخص دیگری میل گردد سخن در باره کپالین و چف سخن در باره ما و سیاست " کی بودیم و چکی شدیم " بورژس یلتسن به جواب سوال بیننده گان تلویزیون امریکا گفت : " لحظاتی وجود داشت که میخائیل سرگویچ کپالین را یک جسد سیاسی میدانست و من تصور میکردم که او دیگر نمیتواند رهس جمهور کشور باشد اما بعد از اختشاش (هدف از حوادث اکت است . مترجم) او کاملا تغییر نمود . حالا ما مشترکا کار سنگین را انجام میدهم ."

بسیار دیر وقت بعد از اختشاش زمانیکه کپالین از اسارت نجات یافت همراه با وکلای مردمی روسیه شد بدترین و محسوس ترین ضربه را متحمل گردید . روزنامه " فانتشل تایمز " لندن در این مورد

چنین نوشت : " رهس جمهور شوروی به صورت همگانی در مقابل پارلمان روسیه خرد ساخته شد " آژانس رویتر اظهار نمود : " رهس جمهور روسیه بورژس یلتسن که در نتیجه ناکام شدن افتخاش در تن بطور قابل ملاحظه ای تشدید یافت به روز جمعه علنا میخائیل کپالین را خرد ساخت ."

آیا سیاست جهانی چنین مقابله بحرانی یلتسن و کپالین را به یاد دارد ؟ آه تنها این رویا روسی بلکه تصادفات زیادی در زمان بازسازی برای ما این امکان را میسر ساخت تا درک کنیم که این سیاست میتواند سر نوشت آینده کشور را تعیین نماید . این بازی با استخوان بود . البته با استخوان انسان . لازم به یاد آوریم که گلدایا توره های سیاسی شایسته هند یگر بودند . این ضربات متقابل وارد شده پدید آمد جدید جامعه بود . زمانیکه بلندترین مقام را " میزنند " در زمان استالین به نظرمین چنین تصادفی غیر قابل تصور بود . به یاد ندارم که به منشی عمومی نا بشه ما برزف چنین ضربه ای را وارد نمایند ."

در مورد ارزیابی شخصیت کپالین یک تعداد زیادی از ما ممکن با تکبر زیاد اظهار نمایند که ما یکی از بزرگترین و بهترین رهبران خود را از دست دادیم و او را در این نقش سپهر بیانیترین میدانند اسمای همه این رهبران را از آغاز سال ۱۹۱۷ تا امروز نام بگیریم و در مورد نتایج نهایی اعمال آنها قضاوت کنیم .

در این صورت او کمت ؟ پس ممکن رهبر پرولتاریای جهانی " که نابودی آنرا مورد تأیید قرار داد یک طبقه از جامعه را نابود کرد ، باشد ؟ و یا آن " پدر ملت " که نابودی فرزندانش بیشتر از هر کس دیگر ناراحتش میکند و یا هم " بزرگترین مبارز راه صلح " که بخاطر سومالینم با چهره انسانی گلو درید و در نهایت امر تصمیم گرفت تا مجاهدین افغانی را تیره نماید ؟ و یا سازمانده کننده نمونوی حزب کنگره ای که هیچ کس نیخواست آنرا ترک گوید و در باره هیچ مطلبی قبلا توافق صورت نگرفته بود ؟

در هر مواردی که کپالین در مقابل آن ده های که به کنگه و انگانه آنها را آوردند تا نظریات خود را ارائه نمایند و نظریات کاملا متفاوت از رهبری داشته باشند ، ملاصت باشد همیشه میخواهند او را مضر بدانند ."

رهس جمهور راه . حاکمیت نباید در دستان پیروزه قرار داشته باشد . هر آنچه که میخائیل سرگویچ توان داشت انجام داد . کشور را ورشکست ساخت مردمان را در مقابل همدیگر قرار داد .

دستان یک ابر قدرت بزرگ راه طرف تمام دنیا دراز کرد . در کشور مالک وجود ندارد . اما نباید فراموش کرد که با هیچو تقاضاهای که مادر رابطه با ارزیابی شخصیت کپالین عمل میکنیم ، را اگر موارد نتیجه سیاست او است .

دین چه شک است که رهس جمهور ما تنها آن انقلابی نیست که در پی آن نیروهای کتار رفت که خود او آن نیروها را به حرکت در آورده بود . در این چه شک است که در مرحله کنونی آنانی به نیروهای محرکه رفورم تبدیل شدند که توطئه گران را مغلوب کردند . و هیچکدام آنها زیر برق کپالین حرکت نکردند . همه آنها بنام یلتسن عمل میکردند . او رفت اما بعد از خود کاملا کشور - دیگری بجا گذاشت . حرف در این نیست که کشور در روزی امروز وجود نیست . حرف در این است که ما هم اتمام قبلی دولت قبلی نیستیم و بدون شک انسان نهایی دیگری . شما همین و همه .

خود را در سال ۱۹۸۴ قرار دهید و فکر کنید که چه اتفاقی بالای ما افتاد چه تغییراتی در شما وارد آمده است و زمانیکه در پارلمان روسیه ساء له ایجا در دولت و دولتهای مستقل طرح میشد بگفت که تشکیل اکابولت صرف به این دلیل میتواند پدید آمده خوب باشد که خنار شکر کپالین کتار میبرد چنین تصور میکردم که امروز نسبت به هر وقت دیگر در این آخرین روز های اقامت کپالین در پست ریاست جمهوری قانون حفاظت حیثیت رهس جمهور بهتر ضروری خواهد بود .

در جریان ملاقات خود کپالین با هائری کینجر دو سال قبل چنین اظهار نمود : " درک این مطلب که چه چیز های فلف است نسبتا ساده است دانستن اینکه چه چیزی درست است خیلی مغلق و پیچیده میباشد " او اولین و آخرین رهس جمهورمانه تنها به شایه رهس بلکه به شایه انسان بود همیشه درک من کرد چه چیزی درست است . او در یکی از آخرین مصاحبه های خود آرزوی پیروز بندی بیانی نمود که رهبری کشور را عهده دار شدند . احتیالا امیدواری آن موجود است که اینها بهتر از او میدانند ما هم به این امیدوار خواهیم بود ."

زندادان بهتر است

بقیه از صفحه (۱۱)

هم جنایی دارد را به دست خود میکشد و خود را قاتل و انبوه میسازد.
قاتل اصلی محل واقعه را قیلا ترک گفته بود. بعدها قاتل

اعلی دستگیر و چهار آزار
حسن رعاشد. بخارنوالان بخیر
تحقیق ولایت کابل علت متو صل
شدن و پیرایه این اعمال پسر-
سودند که در جواب گفته است:
"من به خاصرجات و رهایسی
از هیروئین این شیوه ها را به
کار میبندم تا مدتی در آراسر
عقب سلولهای زندان به سر
بوم، من بودن در زندان
را نسبت به اعتیاد مواد مخدره
ترخیص میدهم زیرا مدتی که در
زندان میباشم برایم هیروئین
نمیرسد مرا باید به شفاخانه
معتادین جهت تداوی بفر-
ستید بعد از صحتندی تک تک
اشخاصیکه برایم هیروئین می-
آوردند برایتان معرفی خوا-
هم کرد."

بقیه از صفحه (۷۷)

توپیرازده

به اشتر کرده و محل را
گفته بودند. بالاخره در یکی
از روزها به اثر تلاش مسوولین
سازره با جرایم جنایی ولایت
کابل دستگیر میشدند و در
التاء در پیر انتقال داد میشوند.
پدر و مادر این اطفال تا فاصله
به تحقیق احضار نشده اند. اینکه
چرا آنها حاضر نیستند تا
اطفال شان را از نزدیک ببینند
چون معاینات مانده اند.

ف عبادی و پارچه های...

در برنامه های تلویزیون رونما
کرد دیده آن نمایش پارچه های
کوتاه تشلی هر شبه از طریق
تلویزیون میاشد.
ف عبادی میگوید: به خاطر
فراهم ساختن خوشی و سرگرمی
هیووطنان در تلاش استم تا
سلسله این پارچه های کوتاه
نمایشی را ادامه دهم و در
همین ماه سه پارچه تشلی تازه
ارائه میدهم.

بقیه از صفحه (۷۷)

چرا زودقهر میشوید؟

دست به خود زنی نیز زد ماند
(که صد البته مسئولیت آن به
دوش عامل اصلی است.)
چاره چیست؟

از آنجا که پروسه تکمیلی
ایجاد دوگانه شخصیت شامل
دو فاز اولیه و ثانوی است که
در خانواده و سپس خارج از آن
شکل میگردد اگر مظاهر پدید
های بازتابگر قهر در سنن کود
کی (قبل از سن مکتب) تحت
کنترول و نظارت در آورده نشود
و یا دست دهنی مناسب و سالم
نگردد به زودی از شوق و
تغفن بالا تر رفته جنبه عادت
(و در مراحل بعدی خصایص-
غمزی) را به خود اختصاص
کند که ترک آن محال و ناممکن
است.

مهمترین اصل عملی در -
مورد عطف توجه دقیق به روند
های ایجاد خشنونت است؛
بسا مطالعه علل و پیش زمینه-
ها و شرایط آماده سازنده و
اسباب عمده به راحتی میتوان
در یافت که چگونه بایست از ایجاد
و حلول روح پر خاشگروانه در -
کودک جلوگیری کرد.

پیشگیری از سنجند مگر
ما چرا گریای قهری اگر از دوران
کودکی صورت نگردد خشم به
سرعت از معیار جوانه بخازگر

خاشگر و دهنها عامل دیگر فرق
میکند. طبیب یا روانشناس -
حساس میتواند طی کورسهای
در از مدت دیالوگها و مشورت-
دهی و رهنمود آرام آرام این
روند تداوی را در پیش گرفته و -
بدون احساس ناراحتی آنها -
ادامه دهد.

رفتار دزمانی شامل انواع
کوناگونی از عرصه های طبیقی
اصول روانشناسی جهت تغیر
خصلت و زایل ساختن ناپهنگا
ریها و نابسامانی های فردی
میگردد که ناممکن است از -
پیشتر هریک را جداگانه مثال
داد.

پایان سخن

پیش از آنکه خشنونت و پر خاش-
شگری و در وجود شخص سالم
لانه کند و به تیر کش سگری در
برابر فرد یا جامعه میدل
گردد، پیش از آنکه سینه زنجیری
مراحل آغازین خود را به این
یا آن حالت صوری کند و سوی
انکشاف و تمعیم و استحکام و
تعقد برود، باید آنرا چا
گرفت.

میگویند وقتی دست می
تواند مظهر مهربانی باشد
چسرا باید مشت گردد؟

رمنه ندادن به لجاجت و خشو-
نت و طیفی از همین گونه پسر
خوردهای عاطفی پرورشی.
۲- تعدیل شامل
انعطاف دهنی و صمت دهنی
سکوت قهری به جانب اعتدال،
نرمش و تحمل پذیری و صمیمیت.
روند تعدیل میتواند
مثلاً از متوجه ساختن ذهن
و روان کودک یا نوجوان به
نگهداشت و پرورش پرندگان و
حیوانات اهلی آغاز گردد.
تجربه نشان داده است که در -
خانواده هاییکه پرند و باب و
حیوانات (به ویژه حیوانات -
کوچک) مورد حمایت و محبت
و مواظبت قرار میگیرند، اعضای
یا عاطفه و مهربان به بار می
آورد.

۳- سلوک دزمانی: نظر
به شدت و قوت پر خاشگری، سن،

به ریشه دزمانی و وقایع مایه تحول
کرد مکتور دزمانی پدیری نشان مید-
هد. تا آنجا که کودک خشمگین
آمروز به پدر قهار فردا خواهد شد
و نتیجه با آوردن نسل جدیدی
از پر خاشگروان عدی و زورگویان
به اصطلاح بزین بهادره ساله
رانا سرحد یک قاجمه سقوط -
خواهد داد.

اهتمامات

چاره بنیادی پر خاش -
زایی به سه تکنوری تصنیف
میشود:
۱- پیشگیری از عدم
توجه به مدل شرم گرفته و تا
ساز مهربانی و تعذیب
آب معاشرت و تعادل
ابطه های والدین و معلم و
تربیت به سود اخلاقیات و
صناعات اجتماعی و فردی

وعدیه

خراپه به بی ولس گندی
 ما ماعبدل خوزمزد بیا بی جوری
 گند و تکی دی
 هغه وخت چی زماند زوی واده
 واهنوزماد واده دریشی گندل
 شوی وه اوزوی س د واده په ونج
 واغوسته

لمو وده وروسه می زوی ته
 بچو دی له پاره چی
 زوی دی په واده کی لوخ لپو
 پاتی نه شی نه همد اوس ورشه
 اود دریشی قد اندام دی خوشانسی
 وریاندی وړوکی کوه

زوی چه حیرانی راغنی ووشتل
 ولس هغه غه ؟
 په دی چی دینخی قد
 دی وړوکی دی ۱۳ زامن به دی هم
 په قد وړوکی تپه وی
 د زوی قد زمانه دریشی ووری
 غه اړه لپی ؟

په موسکامی وری وویل :
 بچوه تاچی پسا ماعبدل دریشی
 جوړوله نوله ماسره غوبسه
 دی مشوره کپوه زماند واده در-
 پشی چی ته پخپل واده ک-پ
 اغوندی هوزوی دی مجبور دی
 چی ستاد واده دریشی په خپل
 واده دی

ناند ارجی به بر بی همدغه گل
 ته کتل خبی پهل کپی :

اعلی حضرت به زما هغه
 ورنج هیکله له پاده نه و لپسی
 چی ته ایران ته راغلی و هلمته
 ته غورمولوی انسان وی اوزوی
 خلکو خومره مینه درسه در لپوه
 هوه هغه ورنج می نه هوسپی
 هوه هغه ورنج له ماسره یوه خاطر
 وه د ادی هم هغسی خاطر پی
 په دغه شکل روم کی ستا
 پردرگاه راهین کیم . هوه اوس
 هم مایه هم هغه لوی انسان
 ینکاریزی هویوی انسان اولوی
 پردرگاه

امان الله خان ارام ناست
 وه د ده خبره بی اوپده هوسپی
 کرا کر اوزوی خبره د امان
 ینکاریده چی د دغو خبره بهیر
 کپی دی همد لک نه وه خک-ه
 پیو واره ملک شهادت په خای
 ناند ارجی کتل او خواب به پی
 وړکاوه

کله چی پورتنی خبره پالی
 ته ورسیدی هغه همدغه
 کی خد متکارهای اوزوی له بی پماله
 نه وه پوره کپی چی په پی-
 ینتوی پهل وکی :

د انتظار کوه موهم شکلی
 نه ده
 اعلی حضرت :
 غه ما اوز ما خلکو هماغه نه ده
 جوړه کپی نه دی دی اوردلی

سلام می

چی : در پیمان کفر کپی-ه
 نعمت است
 ناند ارجی : موسی همداسی چی
 گواکی خواب بی ندر لکوه
 بهایی پوخته وکپه :
 ولس شتی معلوم پی خبره
 غه ده ؟

هوه شتی هم په اریا-
 کی د اوزوی هویوی استوگی خو-
 راستی کپی بی
 د ختیز زیاتره لویان
 په لوی یزکی ژوند ارامی اونکر-
 شی پهل بولی بهاسی ولسی
 ناغونیی . امان الله خان
 به خواب ورنکی :

د زرکی سوه هغوی
 چی د انکرلی هغوی یا
 فکرته لوی اویان د خان په پاره
 کپی نه شی کولای هزه رشتیا
 دره وای چی نه یواخی خو بی
 نه بی بلکی روحانی د اژوند
 لپوری)
 هورجاء)

احمد غورمیی ارام وه د امان
 ینکاریده چی گواکی د امان الله
 خان د خبری په باب به فکر
 خود اسی نه وه زوی بی-
 پوخته وکپه :

ستاسی په نظر دوشی
 بی طبعه دی چی تاسی

بی دوسره نارام کپی یاسه
 اوس غورکار ترکار تیردی امان الله
 خان به وکتی بهایی په ه-
 نوره خبره کی خبره راغورگه کپی
 - وطن به یوکران غیودی هزه
 نه پوهیمیزم چی غه
 په منج کی دی اوغه قدر چی
 دی چی د وطن خاوره ولوکه د ا
 وطن به پوروسه پاتی هم وی
 انسان خپل کوربه ورنکاری)
 لیکوال به یوخل ده ته
 وکتل بهایی ملک شریا ه سترکی
 وروپولی او بالاخره بهایی ارام
 هسو یواخی به بی د اترخوله
 راووه چی :

د بیولوی انسان بی
 اولوی انسانی صفات لری
 د اعلی حضرت به سترکوکپی
 د اوینکوفتی کپه اوزوی کپی
 د چلی پماله بی په ارام سره
 پوره کوه اوغولی ته بی نژدی
 کوله چی زوی بهیر کپی د ده
 اوخان بی خبره جوړکی :

- وطن وطن دی هزه چی
 کله له وطنه راوتی زمانگر ته هوه
 پختولندی راغله هغه د اوجی .
 د خد امان دی وی وطنه
 که زهی گل شوم منج په نه دراپوه
 فکرکوم چی ورنج په ورنج په دغه
 شکلی روم کی هزه زهی گل کسزم .
 فکرکوم چی زه د شکلی روپه زه کی
 قسمت دیره کپی بی مگر کله
 پاتی به (۹۰) مخ کی

پیتلویها

په اوصافه (۴۱)
 آلام و مصائب را بدون سابقه جرم و گناهی
 بلکه در برابر عفت و ایمان و پاکیزگی و دامن
 پاک تحمل کرده بود .

از اینرو تمیخواست که از زندان آزاد
 شود و بزیر بار منت و غم و تفضل در آید
 باینجهت یوسف در جواب فرستاده شاه
 گفت : هم اکنون پیش شاه برگرد و از او
 خواهش کن تا درباره آن بانوان که دست-
 های خود را بریدند و من از زوی ستم بگناه -
 ایشان گرفتار شدم ، تحقیق کنده تا پیش از
 آنکه من از زندان آزاد شوم و مورد عفو شاه
 واقع گردم سرکدشت من آشکار شود و بیگناه
 هم از پرده در افتد .

شاه در آثار یوسف توجه و دقت کرد و در
 باره داستان بانوان تحقیق بعمل آورد
 و حقیقت امر را دریافت و اسراری نهان از
 زنده گانی زندان یوسف بر او کشف شد .

شاه آن زنان را حاضر ساخت و از ایشان
 پرسید که داستان شما با یوسف چگونه بوده
 است ؟

زنان ناچاره حقیقت امر را بر زبان
 راندند و گفتند : حاشا که ما از یوسف ستم
 نمت و رفتار ناهایسته ای دیده با هم آنچه
 که ما از او بدنام آنستکه او جوانی پاکدامن
 و بزرگوار پاکیزه و بیگناه و دانش از لوط
 و خاثر خستت بد گمانی بر ماست .

زن عزیز که گل روی د سفر بود خزان
 شده بود و گفت : الان حق آشکار شد
 او بیگناهست من او را بگناه گرفتن از خود
 معذرتدم و باز بهی را گرفته باغوی خوشی
 میکشدم زیرا او جوانی خوش سیم و شکست
 و زیاده دل من در دام عفتی سخت گرفتار
 بود . تا آنجا که از عورتش و سوز دل از او کام
 خوا شتد و زیر این بار نصیبت به چارگم را
 بهیج نسفرد و آفتش را بیت حرمت بر-
 ورد گار و لا حظت و ظاهرا به فرجه من بود .

من اکنون گواهی میدهم که او عیض
 تمین جوانیست که تاکنون دیده ام و پاک
 تمین فردی است که شناختم ام . او او بیمن
 مدت دراز بیگناه و مظلوم در قلعه و زنجیر
 و قید زندان بوده .
 من او را بزندان انداختم و باین
 غذا سگفتارش ساختم ، من در حضور شاه
 و در پیمان آشکارا ایمان باین حقیقت
 اعتراف میکنم تا یوسف ه که اکنون در زندان
 نست هبدانده لکه ننگی برداشتن تنهام
 و جای شک و شبهه ای در پاکش باقی نگدا-
 شتم . من پیش از این هم در هر فرصت و بنا-
 حبت در حضور این بانوان میگفتم که هر-
 چند در فمیتن یوسف کوشیدم از کوشش
 خود جز خستگی و ناکامی ندیدم و اکنون
 نظر بمن حقیقت اعتراف میکنم . باین اقرار
 صبح برای آنستکه ه یوسف بداند که من
 در قیاب او درباره اش خیانت نکردم ، و خدا
 مگر خاقتان را غنیمت و به شرف نسیدهد .

پسرش د و آن مرکز تمدن اسلامي
از تليم و ترمين پوره سوږد او
گردیده نور حدود ۱۳۰۰ شمسي
(۱۹۲۱ م) اسميچيل افندي
متخصص سيمپه از طرف افغا -
نستان بر لي تپه و غرويدي اري
مواد عياعتي به مصر رفت در
انجامي الدين را دیده و اورا
تشويق نمود تا به افغانستان
آمده و در ميديتات جديداً
موس افغانستان خدمت و کک
کند .
محی الدين از مصر به هرات
آمد و دو سال را در مدرسہ
سه ديه هرات به حياستاد
مشغول خدمت گردید . بعداً
به کابل آمد و در سرای روشن
فروشان يك افغانی به کورسي
گرفت . او که نويستنده و خوش
بود و با اصول روزنامه نويسي
بلديت داشت با ميديتات افغاني
فت آشنا شد و با همکاران
محمود طرزي به صحبت نشست
و آنها قانع شدند که محی الدين
الدين انيس شخصيت با صلاحيت
حقيقت .
او بعداً با محی الدين
احمد جان همزيستي کرد و صاحب
فرزند گردید . ولي روزگارش
از لحاظ اقتصادي چندان
و سياه بود .
محی الدين انيس در کورسي
خجلی بحراني که کورسي دولت
اماني بر روی ميديتات
به نشر جريدہ برآوردند . او
به مصرف شخصي اجازه نشر
انيس را گرفت و اولين شماره آن
به روز ۱۵ ثور ۱۳۰۶ از طبع
برآمد .
محی الدين انيس خود آدم
بي بياهي بود و برای نشر جريدہ
زي کک ناگهاني او را قدرت
بخشید . دهن قسمت د و نظر
است . بعضي ميگویند که
اشتراک سالانه ۱۲ رويہ بود
و امير امان الله که با مطبوعات
فهر حکومتی ارج ميگذاشت به
خاطر تقويه مالي انيس به عوض
۱۲ رويہ هزار رويہ به
حساب انيس تحويل کرد و با انيس
پول محی الدين توانست مصا -
رف نشریه را بهر دازد . قبول

يگر است که او در یکی از شما -
ره ها برا ۲۴ رات وزير ماليسه
وقت انتقاد کرد و وزير ماليسه
شبه به خانه او رفت و پنجصد
پوند به محی الدين داد . تما
او منبعد از انتقاد است کورنا
دارد . اين قول در تکميله
رفيع است . ولي اين قول در حقيقت
است و فكري کتم محی الدين
به چنين عمل دست زد با عصب
به هر صورت انيس به نشرات
خود ادامه داد .
او در شماره ۲۱ حمل ۱۳۰۷
تحت عنوان " يك نفر با سپان
بودار خواب " نوشتند
انتقادي به نشر سپرد که بسر
اداره انيس پوليس خورد بگري
کرده بود . نوشته به يك شکل
ابتکاری مانند دعا بود که در
شکل مطبوع خواب افغانی
بود . او نوشته بود :
" يك نفر با سپان بودار خواب
به حضور حضرت پادشاه
السلطنت
آمد و خواب افغانی
کابل را با سپان بودار خواب
مطلبه کرد . من خود که
مطلبه افغان را برده جلد افغان
تلاش کن خود قرار داده و از
طرف روزنامه نويس افغاني
شما اول و اخبار افغاني
نشان را چنان و تاريخ ميديتات
انيس نوشتند که محی الدين
انيس ميگفت با اين حياستاد
مديتات
خدايا آنچه گردید بد کردیم
گناهان مارا غفور فرما ما بچهاره
هارا هم در زمره ورديف انما -
نهای خوش طالب مرفی و -
منمک ساز به لحاظ حضرت
محمد مصطفي صلعم مارا هم از
حقوق بشریت محروم نساخته
ایام بد بخشي و ظلمت و زمان
فلا کسي و شبه روز کاری مارا
خاته ده " من دن
اقتباس از شماره ۲۵ -
مجله آر پانا
در همان روز ها مامور پوليس
توجهی باغ بنام مددخان صاحب
منصب با نفوذی بود که با وایلی
و دیگران نشست و برخاست
داشت لذا این نوشته را بهر
خود بی حرمتی دانسته و بیقا -

مات عارض گردید و به امر مقا -
مات به روز ۲۴ حمل دفتر
انيس از طرف پوليس اشغال
و محی الدين به محاکمه
نشانده شد .
دفتر نیشنال بی فرهنگ
به او گفته که تو وظیفه خود را
کم کردی ای اخبار ميديتات
اینست که خیر نشر کند . نه
اینکه در و نيقه انيست مداخله
کند و آشوب بر پا کند . ولی
محی الدين انيس به آنها گفت
یکر از وظایف اخبار های
آزاد انتقاد است و شما جراید
جهان را مطالعه فرمایید تا
فایده شویید . آنها ميگفتند اینجا
افغانستان است جهان نیست
ولی موقعی که خواننده کان
انيس خبر شدند و از توقیف
خود غمگین گردیدند .
همه شان به مطبوعات و لایق
کابل رفتند . به خاطر یکی که
مطالبات دولتی مردم را رسانده
باشد به همان روز بر سر در
سماوی کابل اعلان نشر شد که
جديد انيس نشر ميگردد .
شترکين آن با خبر باشند
با نشر این اعلان مردم انتظار
خود اول ميگذاشتند و در
روز ولی کابل رفتند و در
تبر مردم را دیدند با تحقير
کردند و بعد در حياستاد و
شکل و بزرگي به نشر رسيدند
ولی خبر بد کتب تا آخر اقبال
برآمد . در روزهای آزادي
چند روز بعد انيس رفت
عزيمی یعنی کلم محی الدين
راه افغون کشیده و به بازارها
برآمدند و به اوشاد بايگفتند
که دهن مظاهره شاگردان مگا -
تب نیز اشتراک کرده بودند .
و محی الدين با این الفاظ
از علاقمندی مردم حماس نمود
" به عارفين قدر عرفان و -
مطبوعات و دست ازان مطبوعات
انيس از کافه جوانان و مامورين
دولت و از کافه مشورين سکه
کابل مخصوصاً طلبه معارف
که جوته جوته به اداره تحريف
آورده اظهار استناد و آمادگی
کک به يك جريدہ ملی مسی
بودند شکر بل اظهار تمسید
خلوصت و وفاداری می نمايسد
چه این تظاهرات شان بهتر -

ين شاهد بود که اين ملت بسا
شعور قدر و ميست جرايد خود
را مي دانند .
در یکی از شماره های ما -
بعهد جريدہ انيس تحت
عنوان " قنويه انيس " جريان
محاکمه چنين آمده است :
" در شماره (۲۷) انيس
زیر عنوان " پاسبان بودار
خواب " يك مقاله به قلم آقای
محمد الدين خان و کول ولايه
کابل درج شده بود . اداره
جريدہ مقاله مذکور را از حيث
نوع يا باب موضوع ادبيات
اعتبار داده قبول کرده است
به حکم تصادف چون نويستنده
مقاله ساکن توپچی باغ اصت
در اجتمعال احتشاره های
خود قلم و قريحه حقيقي ما را
مزدی را در رتبه ها و کورسي
است . جلد افغان مامور
پوليس همان است انيس مقاله
را کسر کرد و با معرفي از احوال
خود بدقتک به مطبوعات
به محاکم افغان سرگرد
انيس از زبان سرور شدن مگا -
يت آقای مددخان تازمان بو -
يستد عیب به محاکمه ايست
مطلبه سر " تظاهرات
مطلبه و غیر مشتمل رسيدگار
اند که در رتبه همان سرور
تظاهرات که تا حال کشف نشده
است احراجات شد داز تحمل
ولا کورسي افغانی گردید و
بعضي جرایم بايگرفتند
که بعد از آن انيس رفت
نشد . به هر حال ساعت ۹ و نیم
روز چهارشنبه هيئت محکمه
منعقد و بعد از اجرائی مراسم
سوال و جوابهای رسمی صورت
حال آقای مدعی قرائت شد
صورت حال مطلوب بود ولی
زوج یا فاد اساسی در اطراف
ين دوران داشت که مقاله
" پاسبان بودار خواب " از
اصالی وی اعلان و ما نگاهلر
در وظیفه معرفی ميگردد .
دفاعیه انيس را که محکمه خوا -
سته بود به متن و محتوای آتی
سپرده شد :
اولاً راجع به معرفی
شخص مدعی در جريدہ هیچ
اشاره توهمين يا افتراء نیست
ثانیاً برای اینکه این چنين

مقاله هیچ وقت تنقيد یا نقدی
ناجایز دانسته نشود نصر به
ذیل از طرف سر محرر انيس
به حور محکمه تقديم شد بها
سقت تحریر در حقيقت عبارات
از ترحيم و تصوير احما سات
یا عواطف با طنی است .
البته برای رسامی و تصور
محرر مجبور است . با استفاده
و تشبیه توسل نموده . آسمان
پر ابر و گاه مهتاب و گگاه
گل و گلزار زار ریحہ گرفته
از مشاعر باطنش خود در خوا -
ننده اثر ميگذارد . همچنين
اداره این مقاله را از حيث
نوعيت يك مقاله ادبی که محسور
آن عرض اینکه از آسمان و زمين
و ما از مناظر طبیعی برای
تصوير و تشبیه مجبور بودیم .
این مقال و قوع است نام يك
پاد و در دزدی را وسیله گرفته يك
طبع پریشان را رسامی و تصوير
کرده است .
انيس نظریه اداره انيس
در مقاله و تشبیه چنين مقالات
آرد . سرور خواهد کرد . ولی
اگر چنين مقالات با تو جهتمو
تصوير تا اول نتایج دیگر یا
معانی مختلف را نتیجه دهد
آیا دلالت که نام قصد سرور
مجوز شده مي تواند ؟ معلوم
است جواب این عیب خواهد
بود . زیرا تا اول حياستاد
(محکمه حياستاد) در
توجهی تا اول حياستاد
شود . چنانچه قانونی مقدس
ماهم درین خصوص جواز ی
را نشان نداده است . به هر
حال مسلم است که آقای
مددخان در اینجا اشتباه
نموده و ساء له اشتباه امري
نسبت که قابل موه خذہ باشد .
ازین رو اداره مي تواند این
دعوا را بر مبسوط که اساس آن
سوء ظاه و تصمیر غلط بوده
است اعتبار داده .
انيس در جريان محاکمه
آن افکار ارتجاعی و قضاوت
های غیر طمی را نیز ميگویند
و در جاي ميگویند ؟
ولی در این جائنخوا -
هم موضوع را بی گفتن يك سخن
دیگر خاتمه ده . و آن همین

است که در رانهای که ادرا مطبوعه
توقیف شده بود و در همان
انسانی که از يك طرف عده
زیادی از جوانان مخصوصاً
طلبه مکاتب در اظهار اجتماع
و احساسات هم در دانه طمی
خود در راه مدافعه و حمايت
از يك مطبوعه و اداره طمی خود
بودند از طرف دیگر از چند پسن
محترم خود ميشنيد که ميگفتند
انيس تنقيد کرده است و تنقيد
را قانون مطبوعات ماجسوا ز
نمی دهد یا اینکه جريدہ تنها
برای نقل خبرها است
و انيس ازین خصوصیت تعدی
نموده و به اموری که وظیفه جر -
یده نیست مداخلت ميکند . اگر
چه از يك طرف وجود اینگونه
افکار را نباید به نظر محسوس
دید . زیرا از حيث و آرا دی
ما تنها نه مال شده است
طیما ۹ سال برای مقلب
شدن روح عوام کفاست
نی کند .
این دو اینکه اعتراضات
گذشته را ننموده اند که باز همان
دوای بودند که تا حال همین
دراغ و مطالب باقی همین دو
نهیستند و آنها نه دیده و هنوز
ظواهر و خصمال استبدادانه دوره
های سابق در کله های شان
چا دارند .
رایا کیم در کدام صفحه آن
تنقيد صح شده است ؟ که ام
ماده آن حياستاد و مدافعه
محررين را چنانچه قيسر برده
است ؟ و آیا اینکه برایش قضا -
نده که جريدہ تنها برای نقل
خبرها است . همه نه همین
سخنان شان حقيقت دارد
ونه تنقيد را قانون منع کرده
است .
انيس در یکی از شماره های
ما بعد ميگویند که از جريان
محاکماتی جريدہ که ام فعله
بجمل نه آمده هرگاه چنين
يك فضيله با ابلاغ شد به خاطر
مطلع شدن خواننده کان به
نشر ان خواه پرداخت .
انعکاس این دعوا در مطبو -
عات دولتی و غیر دولتی یکسان
بود و حتی جراید دولتی نهيز
به طرفداری انيس نشرات
کردند . چنانچه جريدہ طلوع

افغان که در رفند هار (بعد بریت
مبارزه صرف باها عبد العزیز
خان) نشر ميگردد نیز نوشته
تحت عنوان " انيس و پوليس "
به دست نشر سپرد که در آن
ميگویند :
" انيس و پوليس که دست
به سخن بودند چه کردند ؟ تما
چایکه اشاعات مرکز به مانشان
میدهد انيس و پوليس در محکمه
حقوق اند و نتیجه اگر بخشیده
هم باشد هنوز به گرفتن
خير موفق نشده ایم .
ولی این يك امر معلوم است
که قوماندهانی کابل از ۲۱ حمل
الی ۴۰ روز موفق نشده قفره -
های دزدی که راقم مقاله در
شماره ۲۷ انيس تشرح و توضیح
داده بود در جراید تردید
نماید .
این هم از بد بیهاست است که
علاوه بر قانون مطبوعات يك قا -
نون دیگر هم داریم که از روی
آن قوماندهان پوليس در عدم
موفقيت او به تردید دزدی های
مدرجه انيس مسوول است . آنها
مطعن شده مي توانيم طوریکه
قانون مطبوعات مشتق جريدہ
نگاران است قوماندهانی نیز از
قرار ماده (۲۱) فصل (۴) باب
(۲) قانون تشکيلات حکومت
متبوع ما به مسوولیت سرقته ها
دزدی های نوق الذکر مکلف
بشود ؟
بلی (بلی) طوریکه پوليس برای
نگاهد اشت حقيقت عرض موهوم
خود گلون يك جريدہ نگار
رافشار داده مي تواند ؟ آن بی -
چاره گانسی که نتایج ویا اند -
خته گی های پنجاه ساله خود را
در يك ساعت به سارقين جبراً
ميسپارند نیز کدام محافظ حقوق
تأمينه داشته باشد که مطابق
قوانین عادلانه حکومت محبوب
متبوع ماده داران انضباط
عوميه را تلبفات حقوقه شان
مو خذہ کنند . ما بال فعل علاوه
ازین چیزی گفته نمیتوانم زیرا
حقایق هنوز غیر مکتوف و در
پرده اخفا است . از جراید
مرکزی آرزو داریم در صيانست
نواميس جراید بی اعتیادي
نه فرموده جراید در ورا مرکز را از
جزئیات هم آگاهی بنماید

تا انرا شات شان از معالعات
بوده بی مورد واقع نشود .
مزلن افغان ۳ رور ۱۳۰۷ که
مجله آر پانا انتشارت کورسده
و مربوط به تکميله محترم رفيع
ميباشد .
تا اینجا جريانات از نحو ای
نوشته های مجله آر پانا نوشته
های مرحوم غلام عمر شاکر و اشیر
ولی زلی و دیگر منابع بود .
مجود از به سخنانیکه از مرحوم
بابا عبد العزیز خان که در آن
وقت مدیر طلوع افغان بود و در
سالهای چهارم که او را آخرین
روزهای حیات خود به سر ميبرد
در رفت هار از زبان او شنیدیم .
ارگفته توقمی که محاکمه
انيس صورت گرفت اعلی حضرت
امان الله خان در سفر اروپا
بود و در کابل محمد ولشيان
در روزی و کالت سلطنت ميکرد .
وزیران و درباريان حتی در موم -
قعیکه خود اعلی حضرت در کابل
حضور داشت نیز چنين بی جلو
شده بودند که ه بی پرده به
ارتقا و فساد دست مي زدند
و موقعی که اعلی حضرت از کشور
دور بود هیچ کس روای
حکومت و اداره رانده است .
پوليس ها خود شان به دزد -
دان تبدیل شده بودند همین
مددخان که بر ضد انيس دعوای
اعاده حقيقت اقامه کرده بود .
شخص دزد بود و از طرف
شب نغری شان به خانه های
مردم دست دازي ميکردند .
سال ۱۳۰۷ که خاتمه اش
با خاتمه سلطنت امان الله
صادف من شد سال بحران
و تو طيه بود عدم رضایت
مردم در مرکز و ولايات خلیسي
پلند بود و پوليس که همیشه
آینده را خوب تشخیص کرده
تواند من فهمید که اداره رو به
سقوط است باید از فرصت
استفاده کرد و برای پر کردن
جیب ها د یوانه واره قضاوت
می برداختند .
این مددخان يك مامور پانين
رتبه پوليس بود ولی وزیران
و روشيان نیز در دست اندازي
به تاسب مددخان به هار
مرا تبه پيش رفته بودند .
پهغه در صفحه (۸۳)

بتاریخ ۱۲ اکتوبر سال ۱۹۱۶ - متولد گردید به تورین شماره اول جهان تبدیل شد . کارلوس ایلجی در فضای انقلابی فامیلی بازنده گی مجلل بزرگ شد . او در جنبش ها یکمنشی محصلان و نیز ویلا فعالانه اشتراک نمود و بالاخره دعوت نامه های از کو با بدست آورد تا جهت آموزش نظامی به هارونا بیاید . این آموزش در کوبا سرزمین آینه وی را تمین نمود .

در سال ۱۹۱۸ نظریه پیشنهاد حزب کمونیست کارلوس به ماسکوی آید و در پوهنتون دوستی ملل بنام پاتریس لوسیا شامل می گردد . در همان سال محققین ادعای کنند که در این ایام کارلوس ایلجی توسط ک.ج. پ. استجد ام کرده تصویب نمود که ک.ج. پ. که در آن زمان پوهنتون دوستی ملل را ترویج میکرد همه محصلان را استخدام نماید از جانب دیگر کارلوس هنوز خود را به اثبات نرسانیده بود . در این پوهنتون وی بسا فلسطینی های آشکاره که بعد از کارلوس دعوت نمودند تا به کتب های نظامی فلسطینی ها واردن سفر نمایند .

سر خاتین کتیه است

کارلوس از مجموع یک تعداد زیادی از مشوقه های خود نیکی جدیدی را ایجاد نمود که وظایف نگهداری و انتقال مواد انفجاری را به عهده داشتند . در سال ۱۹۱۴ اکاروس پس از رسیدن به شهر تورین مجدداً ساخت دریا اکت همین سال همزمان در مهارت سال روزنامه با پس کی از فلسطینی با دفاع می کردند بسبب گذاری نمود . در ماه ستمبر در استان جاپانی خود را سازمان ارتش سرخ کک نمود تا با خاطر رهائی یکن از اعضای این سازمان مان مشارکت فرانس در هاگ را اشغال نمایند . کارلوس شخصاً بیب بدستی بی راد برهن گیتی

تروویست شماره ...

بخه اوصفحه (۲۱)

از جهانان پرتاب نمود که چندین تن کشته شدند . کارلوس از اخبار داد که این اعمال را در پاریس تکرار خواهد کرد . مقامات فرانسوی تسلیم خواست کارلوس شدند .

در اواخر سالهای ۱۹۰۷ کارلوس از پدیرفتن دستگیر شدن پخته شد . بدین منظور گروهی صلح نیستان بزرگ خود را بسا مشاب آردوی کوچک در اروپا ایجاد نمود . شهرت و نام او در اروپا آسما و افراط گسترش بیشتر حاصل نمود . در سال ۱۹۱۳ با مقامات ایلیایی داخل مفاهه گردید اما بعد از آنجا کتاره گیری نمود . وی در مورد کت که کار کردن با ایلیایی ها مشکل است زیرا آنها به عهد خود وفا نمی کنند . در بغداد با صدام حسین ملاقات نمود اما کاری با رهبر عراق نیز روستی نداشت . مقامات عراقی از وی خواستند که تنها مطابق خواست آنها عمل نماید .

حافظ استند نیز مانند قدانی یک تعداد از تروویستهارا پدیرفته بود . اما با تافتا و دیگر وال قدانی او هیچگاه هی اعتراف نکرده است که تروویستهارا کت می کند . سره خشن ترین گروه های فلسطینی " ایوبندال " ابو موسی و احمد جبریل را کت میکرد . در برلین کارلوس با خانم ماگدالین کوپ همسر آینده خود آشنا گردید . کارلوس در برلین در بستر همراه با کارلوس بود لکه در " کارهای " وی نیز شرکت داشت . در سال ۱۹۱۳ ماگدالین را همراه با یک تروویست دیگر در پاریس دستگیر نمودند . کارلوس ضمن نامه به حکومت فرانس می نوشت :

شما در تن از اعضای سازمان مراد دستگیر نموده اید اما هیچ دستوری را در مورد انجام کدام فعلی در خاک فرانسه نداشتند زیرا ما در مورد حکومت سوسالستی شما حرفی نداهم برای شما بکنه وقت میدهم که آنها را رها نماید . چند روز پس از ختم محرمند

بپور در تن با پس - تو لوبن در کتیه ای که با بد صدراعظم ژاک شوارک فرس کرد منفرج کردید . پنج نفر کشته شده اند تن دیگر زخمی . اما ژاک شوارک تصمیم خود را عوض نمود . توسط طهاره سفر نموده بود .

ماگدالین و شخص دیگر که با بد صدراعظم سال زندان محکوم شدند اما به " آلمان غرب " رفت و از آنجا به دمشق نزد کارلوس رفت و بعد از چند ماهی اندو صاحب دختری شدند . امیرا طوری چنانیت کارلوس با دیگر گروه های اروپای غربی نیز آژ هم با عهد . بدین ترتیب وی دیگر از ویس بساری حافظ الاسد نداشت . راپورتیجهل هابورگ بنام " شمن " محل بود با شکار کارلوس را یافته آزان کتھا می برد . این عبارت بصورت خیلی دقیق و جدی نگهبانی می کرد و وی هنوز هم خطر ناک است اما " صلا " بدرد کسی نیس خورد . اما کارلوس کلاماً " همه " گفته است . وی یکی از دوستان خود گاهی کت که نزد وی اسناد خلی محرم و جالبی نگه آری می نمود و این اسناد حافظ الاسد را بصورت سازد تا از وی دفاع و نگدای نماید . سپس جمهور خوب می اند که شیطان چه اند از خطر ناک است .

تا دین گور بیزیر

بخه اوصفحه (۱۱)

در خانه حکمرا بود شکل گرفت . اوتام عمر خود را صرف نویسنده گی و دفاع از مسلمانان و مبارزه علیه تمیمیستی نوادی کرده است . به همین دلیل بسیاری از کتابها ی او تا چندین پیش در کتورش مورد توهین بود . به اعتقاد او سانسور عامل کد کننده است و نه بازدارنده .

نویسنده باید در دین حال که با سانسور مستقیم با مبارزه برمی خیزد ، احساسات اعتقادات خود را از طریق نوشتن شته هایش باز گویند (بدین ترتیب در وجه دیگر نیز به صفای دنیا بی عدالتی که یک چهاره اثر سانسور است ، برود او این هر دو را به خوبی تجربه کرده است .

در باره گورد بیزیر گویند که علی الریم سانسور حاکم وی چنان نوشته است که گویا سانسور موجود نبود ما ست گورد بیزیر آثارش روایت گیتست پرتوان با تیزرگر انسانها ، دشواری های زنده گی و اوضاع سیاسی در دین حال هنرمندی است والا وینا لاش یافته .

کتابهای او فاعده موطه های تبلیغاتی بوده اما در دین حال روایت پردر یک رسالت است . رسالت مبارزه علیه استبداد زیاد پرستانه .

فادین گورد بیزیر پس از ۲۵ سال هفتین زن نویسنده داشتند که جایزه نوبل را نصیبش شود . جایزه نوبل در زمینه ادبیات از سال ۱۹۰۱ میلادی تا اکنون میان بهترین شاعران نویسنده گان برجسته جهان توسط آکادمی سویدن تقسیم شده است . زمان ده هان نویسنده جهان که این جایزه را بدست آوردند تنها دوش از گرتن آن با نوبه اند نخست بیزیر با شتر ناک نویسنده ناراضی شوروی که در سال ۱۹۵۸ بیزیر به ابتکار شد و بعد از آن بل سارتر .

بده خاطر

بخه اوصفحه (۲۹)

قرار است در این اوغرسفری به یکی از کشورهای آسیای میانه داشته باشیم که جامعه توریستی یافتن به موقوفه هم روزستانه خوبه را به پیش میبریم . به آنده سه سی ماهه کلاس دوم است عودم در کلاس دوم بسازی

شعید بازی

بخه اوصفحه (۸۱)

از آنجاییکه عشاق قطعیه را در دوره و آن را با لای میزگرد افش بود به بنا احتیاط کنده آن را خلی منظم نگه داره کارشکلی نیست مگر احتیاط لازم دارد .

۱- قطعیه هارا سکت بکیرد و از تاعالیی تقاضای عمل آید . قطعیه معاشی کرده اثر را که برش به طرف پلین است ، در میان قطعیه هارا جا بسازد . البته در همان قطعیه به طرف پلین خواهد بود . تا شامی از جهان آگاه نیست و او قطعیه هارا جا بسازد که رویش به طرف پلین است . با زهم باید خاطر نشان کرد که پلین سکت قطعیه هارا استثنای قطعیه اولی به طرف بالا است .

۲- وقتی قطعیه تقاضای شده در داخل قطعیه هارا جا بسازد کردید همه قطعیه هارا به قطب تان بکیرد . در دین وقت توضیح کنده که قطب یک قطعیه تقاضای شده وجود دارد و آن هم به حرکت می آید و اهتزاز میکند .

۳- هنگامیکه قطعیه هارا به قطب تان گرفته هان قطعیه اولی را که قبلاً سرچیه کرده اکنون تمام قطعیه ها به استثنای قطعیه ی که تا شامی آن را ناخرد آگاه سرچیه کند گفته راست است . روی قطعیه هارا به طرف پلین بوده همه را در پیش روی تان بکیرد . با زهم در پودر حرکت و اهتزاز قطعیه تقاضای شده حرف بزیند . قطعیه ها را آهمه بالای میز تان کنده . پگاه قطعیه ی که رویش به طرف بالا است همان قطعیه تقاضای شده خواهد بود . به زودی آنرا بردارید و تقاضای را که قبلاً بالای قطعیه گذاشته شده بود به همه نشان دهید . یاد داشته باشید که سادگی کاره شما را به بیرون هم سوق دهد بلکه شما باید تلاش کنید که بپننده هارا به تعجب وادارید . زیرا اساس شنبه بازی را همین بسازی دادتها تشکیل میدهد .

بیکم وسایل مورد نیاز این ورزش هم در شک جناساتیکه حلقه حرکت رویش میانه که به شتر حرکا همان ورزش روی دنگ با کت و با صورت میگیرد و جوا ناسا ملاقتدی بیشتر به آنرا عادت

خوبه لیکوال که د لو چه؟ - سلاهی وای ؟ لیکوال وای موسکی غو . - چها ؟ او اططرعه فیزیکه نیو : - پردهنی چی زند لوی ؟ - چه منته لوی او پردهنی چی خیلواکی بیمنده . - اططرعه لیکوال رخسه کی خورمیس بی پردهنی پس کتیل لای له سترکتله موینه و چی ژوروفله اود گتال بی سترکتله نیو :]

کلیاتی (۸۷) ...

... وستانو و ایچم زه ... افغانستان کی پنخ خوبه ... ایتالیاکی هه به شکلی ایتالیا کی تیجاهاش لوز گتم) او اططرعه پگاه خلی غزلی که روزبره کرده سترکو

آباد در سال ۱۹۹۲ آتش...

های فراتر واند نیز باخفا سر
 عقد معاهده صلح کپو چیا
 در این سال ثمرات خود را
 بجا گذاشته این کشور راه
 رشد و سهولستی با از سر
 گرفتن راه معقول و مطابق به
 خواست اکثریت مردم کپو چیا
 دارد آرام آرام زنده کی صلح
 آسیر و از سر می گیرد .
 بدین ترتیب زخم های نا-
 شی از جنگ سرد در این
 و یا آن نقطه جهان التیام
 یافته و با هم در حالت التیام
 یافتن قرار دارند .
 آیا باختم جنگ سرد تمام
 منازعات ناشی از آن پایان
 یافت ؟ بدون شک جواب منفی
 است زیرا هنوز هم در نقاط
 داغ سیاره ما مردمان در
 جنگ می سوزند از جمله کشور
 مانعافستان که سال ۱۹۹۱ ز
 با امید واری های آغاز شده
 گذشته هادر آتش جنگ داخل
 می سوزد . ساله فلطمین
 تا بحال حل نگردیده و در زمانی
 تاریک آن هنوز هم باقیست
 خود باقیمت درگیری ها و
 عیادت خونین این ها با

نگان زیاد باد زهر ...
 انکشاف کنونی او ضاع سیاسی
 و نظامی سیاره نامتوان زمین
 کرد که عوامل تازه و جدی
 میزبانند باعث بروز منازعات
 منطقه و حتی جهانی گردد .
 اگر امروزه شهادت نهر و دوزخ
 سها نوك در گذار کنونیست
 و برزی کپو چیا و دیگر کشورهای
 رهبر خمرهای سبز بخاطر
 دستیابی به صلح در کشورشان
 قرار می گیرند آیا تعیینی
 وجود دارد که مناقشه کنونی
 کردها عراق و یا ترکیه جایی
 کپو چیا در برزی را برنماند ؟
 سوال میگردد که آیا اختلافات
 شمال و جنوب نمی تواند جایی
 درگیری های شرق و غرب را
 گرفت ؟ نگان زیاد دلاسی
 معتدی که مستحق آنرا
 مخرات اقتصادی تشکیل خواهد
 شد داد میزبانند به تقسیم
 چندین جهان به دو جناح
 خصام سیاسی خواهد کرد
 قابل اقتصادی در چند سال اخیر
 موضع آید بولونگی این پدیده
 نیز آرام آرام شکل می گیرد .
 صاحب نظران عقیده دارند
 که اگر از یک سو اروپا بطرف
 وحدت کامل جلو میروند از جانب
 دیگر برعکس در کشورهای آسیای
 و آفریقای گرایش های چند

جنگ خلیج

گرایش بیشتر تعدد می یابد
 به این ترتیب مشکل است تا از
 شکل نظم نوین جهانی به
 صورت وسیع آن صحبت کرد
 برآ کفرهای بزرگه وقت رتبه
 نوز هم به دلایل مختلف این
 قی را بخود میدهند که بصورت
 مستقیم و یا غیرمستقیم در امور
 داخلی این جهان کفویت الهی
 نمایند . نظم نوین باید
 در نتیجه تلاش مشترک تمام
 کشورها چه شرقی چه غربی
 چه کوچک همسر هم در داخل
 است و رادو یک یگر تشکیل گردد
 نه باید با پایان و یاری شرق
 و غرب را ایجاد نظم نوین جهان
 می به مفهوم گسترده آن پندار
 م .
 در حال اگر پروژه حمل و
 صل این جهان تازه منطقه
 را مورد مطالعه قرار دهد در
 اکثر آن میزبان قبل از همه نقش
 فعالانه و بیطرفانه سازمان
 ملل متحد را برجسته ساخته
 تجارب نیکارگوار و نامیه و انگولا
 و کپوچیا حاکی از آنست که ساز
 مان ملل متحد زمانی میتواند
 به حل منازعات منطقه ای
 آید که کشورهای با قدر بزرگ
 رضای دایمی شورای امنیت از
 بد اختلاف غیر ضروری در زمینه
 دست بکشند

در سال ۱۹۹۱ به تعدد مهاجرت...

یک سوم مهاجرین جهان را
 تشکیل میدهند . در حدود سه
 میلیون افغان به پاکستان و
 میلیون در ایران از زادگاهشان
 فرار نموده اند . پراپلم آواره کی
 افغانها به تعداد رقم پنج
 میلیون بازتاب می یابد در کنار
 از این عدد اکنون ده ها هزار
 شنگر و تحصیل کرده افغانی
 در کشورهای مختلف اروپایی
 هند و جنوب شرقی اتحاد
 شوروی سابق راهی را بسپار
 زنده کی جستجو می کنند و دو
 میلیون افغان در داخل کشور
 از این شهر به آن شهر سر
 گردان بوده و در حال آواره کی
 به سر می برند .
 مهاجرت در نتیجه پراپلم
 های اقتصادی در سال گذشته
 عیسوی نیز به یکی از پراپلم های
 حاد اجتماعی در جهان تبدیل
 گردید . پیام تلخ این پدیده
 برای کشورهای عقب مانده خیلی
 ناگوار خواهد بود . این کشورها

بهست مقلوبی کرد که تا اکنون
 مورد شانرا ندانند در این سال
 در جمع آواره گان پیوستند .
 بهر صورت پراپلم مهاجرت
 در کنار پراپلم های حاد جهانی
 از قبیل منازعات منطقه ای حفظ
 محیط زیست (ایکولوژی) آفرین
 سال دهه اخیر سه دهی به
 به یکی از پراپلم های حاد نا
 شده و فزاینده ای تبدیل گشته
 نگان اغلب در سالهای بعد
 پراپلم مذکور یکی از حادترین
 در پیچیده ترین پراپلم بشری
 خواهد بود . تا زمانیکه جنگ
 های داخلی در این و میان
 نقطه سیاره ما وقف مانسی
 اقتصادی کنونی ادامه یابد بدون
 تردید مهاجرت و فرار فرها
 نگان ادامه خواهد یافت .
 از جانب دیگر کشورهای در حال
 سازمانهای بین المللی در
 ردیف اول سازمان ملل متحد
 آید برخورد سیستماتیک در
 رابطه با این قضیه داشته با .
 عقیده بر آنست که در
 حال حاضر باید جلو مهاجرت
 غیرقانونی گرفته شود و همزمان
 با آن سازه بهبودی وضع
 حتمی و نگهداری مها
 جری جنگی در دستور روز
 قرار گیرد .

پنجه از صفحه (۱۵)

بهر صورت پراپلم مهاجرت
 در کنار پراپلم های حاد جهانی
 از قبیل منازعات منطقه ای حفظ
 محیط زیست (ایکولوژی) آفرین
 سال دهه اخیر سه دهی به
 به یکی از پراپلم های حاد نا
 شده و فزاینده ای تبدیل گشته
 نگان اغلب در سالهای بعد
 پراپلم مذکور یکی از حادترین
 در پیچیده ترین پراپلم بشری
 خواهد بود . تا زمانیکه جنگ
 های داخلی در این و میان
 نقطه سیاره ما وقف مانسی
 اقتصادی کنونی ادامه یابد بدون
 تردید مهاجرت و فرار فرها
 نگان ادامه خواهد یافت .
 از جانب دیگر کشورهای در حال
 سازمانهای بین المللی در
 ردیف اول سازمان ملل متحد
 آید برخورد سیستماتیک در
 رابطه با این قضیه داشته با .
 عقیده بر آنست که در
 حال حاضر باید جلو مهاجرت
 غیرقانونی گرفته شود و همزمان
 با آن سازه بهبودی وضع
 حتمی و نگهداری مها
 جری جنگی در دستور روز
 قرار گیرد .

انسانم آرزوست...

بقیه از صفحه (۷)

و روح وی از آنکه در میان انسان ها به گردش درمی آید و زشتی و بد کنشی از زمین اخراج می گردد و همه اشیا ی طبیعت سرشت شوم خود را ترک کرده و به زیبایی می گرایند در آن ساعات وارستگی پیوسته و آزادی ((بشر)) من نیز در میان مساکن انسان به تنگی آغاز می کنم و منم که نخست ها بی سلطان است و انسان ها چون ارواح درگردند - احدی سفنان چایلو سانه نمی شنود و احدی نیز در زیر قدم تحقیر یا مال نمی گردد - از کهنه و خویشتن بینی و بیوزاری و زبونی به پیمانی انسان ها اثری نیست مانند آن کتبه شوم که بر درگاه جهنم نوشته شده ((آینده گان امید خود را در اینجا به دور افکنند))

احدی میبوس نیست ه از شوقی با تیرسی نمی لیزد و به چشم خشم با تحکم دردیگری نمی نگرند لبان احدی از زنگتن دروشی که زبان از ذکرش شرم دارد با تبسم استهزا در هیچ و تاب نیست

آن میاگلک سفیه که خالق و مخلوق از آنها متفراند و آتاسی و اشکال گوناگون و صور عجیب و غریب و وحشی و ظلمانی و سفور به نام زگو سن های روی زمین برجامه تسلط داشتند و ملت های وحشت زده با خون خود و دل شکسته از آرزو و عشق خود به بدان ها خدمت می کردند اینک به معابد خود کشیده شده اند و در آنجا بختل و بدون تاج افتخار مدفون گردیده اند آن پرده های ملون و صورتی که زنده گی تمام داشت عقب رفته و آن نقاب های یلمون و مزور افتاده و اینک تنها ((انسان)) باقی مانده است

تنها انسان باقی مانده بدون عصای زمین قدرته آزا در خیر محدود و مساوی و بدون طبقه بدون قبيله و ملت و راسته از هفتد و حشت و عبادت مقام سلطان وجود خود ه مهربان ه خرد مند ه رهازند عذاب ه رها از بنده گی گناه رها از هوس ه طالع و پوراسته از هراس مرگ و بازچه تنهیر و حاکم بر آن ه ه پای افزایش از بالا تن ستاره گان آسمان که در آن کسی عریض نگرده درگشته و در خلا صرف به بر - اغراضه ترین ظل رسیده است]

مارشال فوتبال

بقیه از صفحه (۲۷)

۱۹۱۹ صاحب نمود

در صحنه بین المللی ظهور بسزگر اود رواج جهانی ۱۹۱۰ - ایاتلها بود با وجود آنکه اود ریکسکو با آلمان به مقام نایب قهرمانی جهان دست یافته بود و کما - پیتان مره و دنارا ژسیدن اودا به مدال طلای جهانی بسته بود در ایاتلها و مردانه آتسا ز کرد و انتقام چهار سال قبل را از او انتهمین برده

در دنارگوت لوتریمل از آغاز مسا بقات جهانی با آوختن باز میند کا پیتانی آلمان به بازویش و با کولهای حساسی که به شور سانه توجیه همه گان را بخود جلب نمود چنانچه قبل از جام پکن با و فرگفته بود جام جهانی ۱۹۰۶ جام لوتروخو اهد بود

خود از پنجاهم قوا به پایه میدان های جام جهانی گذشت زیرا میدانست در جام ۱۹۱۴ و ۳۳ سال خواهد داشت وهم این جام ختم دوران سیرگی یکن با و اثر در تملیس خواهد بود و از همان آغازین روزهای جام آتش بازی بهر کرد چنانچه بهترین سیزگرسن باز میسزاد رسایقه با یوکوسلا و اارامه کسرد

و این روزها قیامت یکشنبه ده چسون ۱۹۱۰ - بود اود ایاتلها با چهار گول یعنی دو گول کمتر از ششمین بهترین گلزن جام جهانی قهرمانی به کارش خاتمه بخشید

در رابطه به کارنامه اش در جام پرورشتر مهاجم صیق تم ملی فرانسه گفته بود : لوترو در قاع ه همانه بود ان و خصل حمله یک مرد بزرگ و حاکم مطلق میدان است در یک حرف او هیچ نقطه ضعفی ندارد ه و در یک مسابقه در هر لحظه بی وفاد به کسب پیروزی است

لوترو تا بیوس ازدواج کرده و پدر و دو دختر است شاید هادترین لحظه حیاتش تولد دختر و پیش و یولا بوده باشد زیرا بعد از تولد او گفت : قهلا ه به خود ه پهل پیروزی زمینگی ساده میدون در دست پیشت فکر میکردم و پس بعد ازین در دهها بار سولها خاص بود ختراسم مسکولیت دارم زیرا اگر در زمین میخواست ه ه در اول باشم در فاصل همیشه فرد چهارم هشتم پانزدهم جدول بهترین های فوتبال جهان یک حقیقه را میتوان در لکتود اینکه ه امروز قدرت درجه اول فوتبال جهان اروپا و ایاتلیان اند زیرا به تنها مرد اول بل عشق فوتبال ه اول جهان اروپایی استند و تنها زرد ه هفتم سردی

از امریکا از کتسو و چلیس دیده میشود اینجا میخوام به گذ شته برگردیم و دوران را به خاطر بیاوریم که ها و الا شتر رئیس فعلی فد راسیون بین المللی فوتبال " فیفا " در سال ۱۹۷۰ مقدمات حکم - متش را برتسو تیس - جهان می چود اود روما سافتنا حیه جام جهانی کوچک در برازیل برای اینکه مقام ریاست را از سر استانی راس رئیس انگلیسی فد راسیون گرفته باشد گفته بود : " انظاره افتتاحیات برازیل میتوانم ادعا نام که امپراطوری فوتبال در امریکای جنوبی و برازیل است نه اروپا "

اما امروز استقام بزرگی وجود دارد اینک چر ا بعد از غروب پلی فزیکو و فلکاره مره و دنا و ۰۰ برازیل و امریکای جنوبی دیگر هیچ حرفی برای گفتن در برابر هیئت های اروپایی شان ندارند و در رده بندی بهترینها جای برای حتی یک برازیلی وجود ندارد و از آن تنین هم اگر تا بنده دارد در مقام های بالای و قابل ستایش نیستند علت شاید در رست شکست و آمختن سبک فوتبال سردی امریکایی با فوتبال اروپایی باشد که برازیلی ها در پیش گرفته اند و با هم موضوع دیگر به هر حال امروز گفته میتوانم که سال ۱۹۱۱ - اوج حکمرانی فوتبال اروپاست تا در سال های آینده چه رویداد های و انظاره - گرو شاد باشم رده بندی بهترین های فوتبال سال چنین است :

- ۱- لوترو تا تیس (آلمان) ۱۲۸ - امتها ز
- ۲- ژان په امپره پن (فرانسه) ۱۱۲ - در
- ۳- گاری ولنه کر (انگلستان) ۴۰ - در
- ۴- روبرت پروسیگی (یوکوسلا ویا) ۳۸ - در
- ۵- مارکولان باستن (هالنند) ۲۳ - در
- ۶- فرانکو رابیس (ایاتلها) ۱۲ - در
- ۷- ایوان زاموراتو (چلیس) ۱۰ - در
- ۸- اندر پاس بیم (آلمان) ۹ - در
- ۹- جیانلوکا پالی (ایاتلها) ۸ - در
- ۱۰- دان زوشیفو (بلژیک) ۷ - در
- ۱۱- اعبادی پلی (غنا) ۶ - در
- ۱۲- بو تراگنو (همپانیا) ۶ - در
- ۱۳- فوتسره (پرتگال) ۶ - در
- ۱۴- بزرگ کلینسن (آلمان) ۶ - در
- ۱۵- اندر پاس ولر (آلمان) ۶ - در
- ۱۶- روبرتسز (ایاتلها) ۵ - در
- ۱۷- کنیشها (ارژانتین) ۵ - در
- ۱۸- گوی کچیا (ارژانتین) ۵ - در
- ۱۹- کولست (هالنند) ۵ - امتها ز
- ۲۰- بود یگزر (ارژانتین) ۵ - در

خانه ای

بقیه از صفحه (۴۹)

گوشه ای صدای نبود جز سوزش بارش برف و خاموشی شبنم بر گه

سمره (()) تنهیر

راه بردن خواهرش انداخته و او را بصر دانسه خواهرش از دایمی که شکایت کرد و بود او کلی گفته کاین گونه اطاق ها

زیاد می افتد و آواز جاکه در دای - نگاه تد ریس کرد ه از قانون طبع و معمول حرف زد و به احکام تاریخ و اقتصاد اشاره کرد شهروزه خانهد لیس سوخته و بعد یاد شرب - فسد پگران هم زور زدند که قصه ی معین بانو از یاد شان نرود اما رفته ه بان همه گرفتاری و بد بختی و کار و خستگی ه با وجود جنگ و غیبه ه مگر می شد خاطر و حافظه ه داعه ؟ و این در این معین بانو خوب می فهمید ه خدا را هر که زنی ه شموری بود

پاریس - پایزده اکتبر ۱۹۱۱ شماره ۵ ماه مغرب (۲۰) مجله کلک چاپ جمهوری اسلامی ایران

آدرس : ایستگاه پونتهالی کلاهی پارک واقع در افغانستان

قرطاسی فروش صرف ادم کتب و کتب بچگانه
نوعی قلمی خود کار در رنگ و صدها قسم جنس
مورد نیاز طلب معارف مجرب و دون
جولان امروز و سایر نشریه ها را
بقیمت نازل عرضه میدارم

آواره پی...

اهل تمصب به خانه اش ریختند در صد کشتش برآمدند و خانه اش را غارت کردند. بدین گونه در بلخ که هر دزد و تپازه ای اینی داشت، برای حکم حقیقت جوی ه آرام و اینسی نماند. از بیم جان گریخت و بازن و فرزندان آواره به باستان گشت. پناه به بدخشان برد کوشید تا در پناه آن کوه های بلند ملجایی بجوید. در خلوت و انزوا ی دهشت انگیز همین کوهستان بود که او بر غربت و بیگسی و تنهایی خویش مویه می کرد و گوش جز همان صدایی که در دل کوه ها می پیچید، برای شکوه ها و فریاد های خویش جوابی نمی یافت. با این همه در آن بسی برگی و آواره گی هنوز اندیشه خراسان از دل او بیرون نمی رفت. خراسان که استملای ترکمانان سلجوقی آن را عرصه خرابی و نا اینی کرده بود. این سخت گیری و بد رفتاری که با خود او شده آیا از کوتاهی و نادانی همین ترکمانان بود؟ اما سوال این احوال که بود؟ بی شک ها - نه! بی رمی خداوند گاران تازه را درست و رویا می شمردند و بالحن خاضعانه و ستایش و تحسین می کردند. مگر در عهد سلطان محمود نیز ستایشگران و گزافه گوینان او را در زیر باران دروغ و تعلق خویش نگرفته بودند؟ غارتگری های او را که در هند می کرد جهاد می خواندند و کتاب سوزانی او را که در ری برای آن جشن می گرفت، سعی در راه نشر ائین مسلمانان نام نهاده و سلطان را که در خود خواهی و دنیا جویی خویش هیچ از خدا یاد نمی کرد، آیت و سایه خدا می شمردند و بی آن که بسی ثباتی و فنا پذیری جهان را بدو یاد آور شوند، مدام در گوش قنطاریا نشسته و اولایی هایش خواب انگیز می خواندند. این اندیشه ها بود که یاد زنده گی خراسان را در خاطر فرست

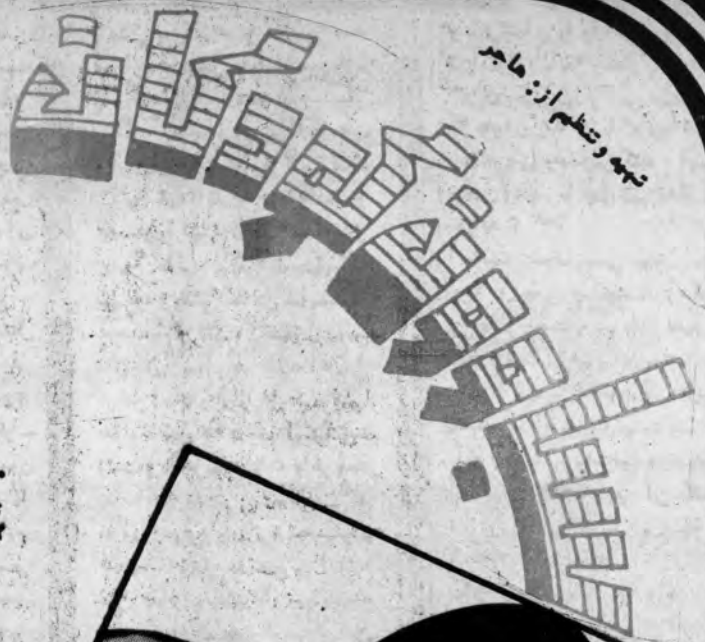
زده شاعر ملال انگیز می کرد. باستانی که از حث فحاست کلام انبیا "تورات" را فریاد می آورد، بر فساد و تباہی اینها روزگار نفرین و ندبه می کرد. معلمین سخت عیوس را می مانست که می خواست شاگردان را با تفریح و سر زش با معرفت آشنا دارد. سخنش قوت و عظمت بی مانند داشت. مثل سول گران از بالا به پائین می غلطید و روان می شد. با قوت و صلابت سخن می گفت و خواب ننده در برابر او خود را چون مردی "مختصر جثه" می دید که زیر نگاه غول بلند بالا می باشد. نگاه غولی خشم آلود نه بدخواه. این غول خوش قلب خشم آلود هنوز در دیوان او جلو دارد که با لحنی از خشم آکنده سخن می گوید و او را برین مردم ساده لوح نادان که دستخوش هوس های خوش پیش و دستکش اغراض روزگار حکام فاسد و رشوه خوار هستند خشکی می دارد. خورش سخت بر می دارد، همه را دشنام می دهد، همه را تحقیر می کند و چون گوش آنها را گران می یابد باز آنها را مانند همان صخره های کوهستان سرد و خاموش و بی تمیز و بی حس - درون شادی ها و مستی های محقر و مکهن خوش - با می گذارد و از خشم و کین آب فرو می بندد. این ائین باطنی که بدان محب او را عرصه تحقیر و آزار کرده اند او را در همه چیز به باطن بی کشانیده است. در هر چه می نگرند، دوسوی و دوروی می بندد. در پشت جلال ظاهر فساد باطنی می جوید و دوروی زیبایش صورت زشتی سمیت کشف می کند. مردم را می بندد که از عمق باطن می ترسند. دعوی دارند که خداوند کار جهانند با اینهمه به عکس و بند جهان شده اند و جهان با ظاهر فریبند. خویش همه را از رامبر برده است و به سراب های بی پایان خیال انگیز حیات کسه چیزی جز ناگامی و گمراهی در پایان آن نیست فریخته است. در شصت سالگی احساس پیری

و ملال دل شاعر را می لرزاند. در آن خاموشی و فراموشی در پای کوهساران شصت سال زندگی به چشم او روزگاری دیر و دراز می نماید. روزگاری دیر و دراز که جانش را فرسوده و جسمش را کهنه کرده است. در چنین حالی دیگر همه چیز برایش بی مزه و یکتا وخت می نماید. شصت سال تمام "نوروز" بسا نثار گل و بهار در خانه اش را کوفته است و او را با دلربایی ها و فسون های خویش فریخته است و شاعر پیر خسته و فرست زده اکنون دیگر احساس می کند که این نو روز بهر اگر ششصد بار هم به خانه او به مهمانی آید جز همان رنگ و نگار پیرینه و جز همان جلوه و فریب کهن چیزی نخواهد داشت. زنگه گانی خود جز فریب و فسانه چیست؟ این فریب فسانه - زندگی در پیش چشم باطن نگر و حقیقت جوی او بی نقاب است. وقتی شاعر به سرا پای خود نگاه می کند، هتتی می بیند و جانی تندی که از عالم خاک است و جانی که از جهان پاک تندی که مادی و ظاهر است. جانی که معنوی و باطنی. تمیل طبع او را بدان می کشد که تن عنصری را تیمار دارد. آن را بیمار آید و در آسایش و شاد خواری و ناز نعم غوطه ور سازد. اما عقلش را، دل به حال جان می سوزد به حال جان که درین خاک فریبه است و از این همه پیوند های آلاش که درین جهان هست بیگانه.

ناصر خسرو هم مدح امیران و محتشمان را خطای شما رد و هم تغزل جهت معشوقگان و دلبران را لغو می داند. - فخر و شرف آن است که انسان خرد را بکار اندازد. موهبت سخن را برای آن به انسان نداده اند که به لهنو و لغو پر دازد و سخنان رسوای ناروا گوید و به دروغ و کزاف به ستا - پیش پادشاهان و امیران بهر دازد. شعرا و مدح و هجو و هزل و غزل نیست، حکمت و تحقیق است. با شعرد دیگران تفاوت دارد. در آن نه زن و عشق را می ستاید، نه شراب

و عین شهان را وصف می کند نه امیر فرومایه متکر را به "زهد" عمارینوزر" می ستاید نه جهان زندگی را به زیبایی و شیرینی وصف می کند. این چنین شعر را چی می توان خواند؟ البته تصوف رسمی نیست. اخلاق مجرد هم نیست. دعوت و تعلیم است و در واقع نهی و هتتی است که هم بدو اختصاص دارد و هیچ شاعر دیگر درین معنی با او شریک نیست. سخن را کوتاه اما پر مغز می پسندد آن سخن را که در طی آن نکته ای ژرفدو در خورتا، بل نهفته نباشد، ارجی نمی نهند و چیزی نمی گوید. از این روزه صنعت های بی حاصل لفظی، بلکه زبان آوری های تعلق آمیز شاعران را لغو و عیب می شناسد و محکوم می کند.

باری در آن تنهایی و نو - میدی جانگناه بیگان، تنها یک امید دل شاعر را می نواخت و گرمی داشت. امید به پیروزی. پیروزی دعوت فاطمیان. وقتی در آن تنگنای اندوه و پریشانی، اندیشه می کرد سر انجام روزی بد - هب فاطمی همه جا رواج می یابد و دلش از شادی میس تهید. اما این آرزو در آن روزگار و جز در لوح سودا زده او در نمی گنجید. دعوت فاطمی در ایران آن زمان همه جا جز در خیال شاعر آواره باهم و شکست رو برو بود. حتی تا سال ۴۸۱ هجری که شاعر قبادیان در تنهایی و فرا - موشی بیگان جان سپرد امید ی به پیشرفت این اندیشه نبود. فقط دو سه سالی بعد از این تاریخ بود که حسن صباح در الموت معتقد گشت و باطنیان - برای سلطان و خلیفه وقت خطری پدید آوردند و در - سراسر کشور هراس روحشست پراگندند. اما وقتی صدای وحشت انگیز کباب های الموت در طالقان و قزوین و جبال طنین می افکند، سال ها می گذشت که صدای شاعر بیگان خاموشی گرفته بود.



جایزه

زردم و زیم زهرا زمین معتمد
 قنای زردی به بوم گلاه سبزی به

کودکان عزیز:

جواب این چيستان را به ما
 بفرستيد و به اساس قرعه يك
 كتابچه پس انداز جایزه بگيريد.



فريدان طفاک پشانش

پشیمان

معلم از پرویز پرسید بگو پنجم
 چارد و تا چند تا میشود پرویز
 گفت هشت تا معلم به عنوان جا -
 یزه هشت دانه شپهش به اوداد
 پرویز بعد از این که شپهش
 هارا گرفت گفت کافر بگفت - م
 شانزه تا .

به فکر برادر

پسر: برعکس برادران من هر
 لحظه به فکر او بودم که مسادا
 بیايد .

پدر: همی خجالت نمی کنی که
 خبر بزره را تنها خوردی و پسه
 فکر برادرت نبود .



کودک صیقلی درخت



صبر ای انصاری
 یکساله که از لباسشویی
 زیاد مادم و رفه تنگ آمد و
 بوت ها و رنگه بوت راه ماغمن
 و خشکویی انداخته .

میخواهم شام شوم

زرق و شمیری و داستان های
 کوتاه برای اطفال را تنظیم کرده
 است .
 خود تر میگوید :
 بگانه آفتم این است که
 روز گاری شاعر بر آرزو کشور
 خود باغم و بتوانم گفتنی های
 ناگفته خود را با شمر سرودن
 بگویم .

همین حالا از سرور لهن
 کتابخانه میخوانم کتاب
 های راکه برای کودکان چاپ
 و نوشته شده در بدل کارت
 رسمی در اختیار ما بگذارند
 زیرا ما در این شرایط نمیتوانیم
 بیشتر برای مطالعه به کتاب -
 بخانه بگویم و کتاب بخوانیم .

محمد اسحق پسر لاسق و
 هوشمند است در مکتب متوسط
 این سنا به صف هفتم درس
 میخواند و توانسته درجه اول
 را در میان چهار شاگرد
 برای خود تر کانی نماید .
 وی در کنار خواندن درس های
 مکتب خود شماره های
 بهم " دکلمانوانیس گنجان
 بچه ها (از جمهوری اسلامی
 ایران) و مجموعه های شعری
 شاه ران نامی چون حافظ
 شهرآز و سعدی را با خود و
 فواخ و ملاقتند منالعه میکند
 جوتار رنگین " نام دفتر چه
 دو صد صفحه بر اثر است که
 با سلهه خا - طفلانه مطالب

سونات کتاب یکی از قطعه های موسیقی و نام یکی از آثار پتهورن هستند بر آوازه از سنه های درخشان دنیا است



یک روز عصر برای دیدن دوست خود پتهورن را به منزلش بردم. او داشت میزکارش بنیست و مشغول نوشتن بود. نوتها پیش روی میز پراکنده بود. پتهورن کارش را داد و آمد و روی چوکی به انتظارش نشستیم. بعد از چند دقیقه پتهورن از نو نوشتن فارغ شد و برخاست نوشتن ها پیش رو را در داخل میز قرار داد. شال و کلاهش را به دست گرفت و با هم راهی شدیم. در وقت پتهورن پیاده روی از نورماه کالا روشن بود. قدم من زدیم و با هم گفتگو می کردیم. از کارخانه کوچک عبور کردیم. نوای موسیقی به گوشمان خورد صدای پیانو بود.

پتهورن گفت: من شنیدی دارند سونات نوازی با پیانو و گوش بد میم. جلد و رفتم و کتابچه گوترا استادیم بعد از چند دقیقه همینکه ای پیانو خاموش شد صدای گریه می به گوشمان رسید صدای بی دختری بود که در میان حق حق گریه از من گفت: - ولی من دلم می خواهد که موسیقی زنده گوترا بدم. - خواهره آخر چرا چنین اندوز می کنی؟ گوترا در ن کسرت زنده پول می خواهد. همان چیزی که ما نداریم. قیافه دوتفری که در گفتگو بود نفع پیدا نبود. پول معلوم بود که آن دو خواهر و برادرند. پتهورن گفت: مثل اینکه در این خانه به موسیقی علاقه دارند. خوب است تاملی در اینجا بکنم. بر اینمان پیانو خواهیم نواخت. دزد می کس گفت: کیست؟

مَدَرَانَه بِیایِ کُودَک



زی به میاگزاری نیت دیدم که بایچه دشت به موسیقی گوترا سپرده بودید و چگونه به آن شعر من و زنده بود: من برای کافش است. دختر جوان نجواگان خواهر کرد: به یاز هم به پشیا بیاید. اهنگماز بزرگ پاسخ داد: مطمئن باشه که خواهم آمد خدا نگهدار! واز خانه بیرون آمدم. چه خبر زیبای! بیاید کس گوترا کسم اما پتهورن خاموش بود. پاسخی نداد. وقتش از آن خانه کوچک دور شد. من به سخن آمد: من بایچه به خانه باز گفتم من خواهم بک سونات بنویسم. و سرتاسر آن خبر و هیستور روز بعد و گفتگو کرد. نزد یک صحنه جدید آمده بود. و بدین سان سونات کتاب ۲ نوشته شد.

داخل شوی. و ما داخل شدیم. در افش مطرفه کتابخانه بودی و دختری جوان سر پا ایستاده بود. سرش پائین بود و هنوز من گریه می کردم. برادرش کنار پنجه نشسته بود نگاهش راه سوی ما پراکنده بود. نترس از پرسش: چه می خوا- هید؟ پتهورن گفت: من موسیقی دان هستم من خواهم موسیقی بر اینمان بنوازم. دختری که سرش پائین کرده به پاسخ داد: اما ما کتابچه نوبت داریم. پتهورن صورت زده پوسه: - هر خودتان چگونه می توان- خندید؟ - چند سال پیشه زنده بودم اما یکی مازندگی من کرد ملو افتر این سونات را من نواخت من از این راه موسیقی آن را حفظ کرده ام. ما همان طور که با حسرت و خترک را نگه می کردیم. دیدیم که او نایبنا است. پتهورن سوال کرد: اجازه من دیدم چیزی برای بیان بنوازم؟ دختراک پاسخ داد: لطفاً بنوازید پتهورن بیست بیان نوشت و شروع به نواختن کرد. با نوایی زیبا و دلنشین در منزل آن دختر نایبنا و برادرش چنان نواخت که هرگز قبل از آن نواخته بود. سرانجام پتهورن از جای برخاست.

برادر دختراک حالیکه از روی چوکی اش بلند شده و داشت به سوی اهنگماز می آمد گفت: ما چگونه باید از شما سپا - مگذاری کنیم؟ پتهورن جواب داد: شما

گذار چشمباید میباید است یا که آبی؟ پتس دو چشم خود را بیدار یا خوابی؟ در باغ چشمباید باغدگل متکاوی پتس چندان گل تار چشمان خود دو پتس لای می سروک من برغییز با صدا دان رو - منتظر از سبده.

بشما میباید نماند بماند بگردد



سپاه ورت کورکات

دپيشو پيشو



ای سپه پيشو اچايد وکولای
شی چی پرونو باندی پ ورت شی اسپوزک
باندی حمله وکری .
خود اسی جنگاری چی عه د پرتوبل پی
اره دی کبله ستاله لاسه هچ نه کچی .
بیانوس خپل یویناخ ورت راگوزک ترخسو
دپيشو پيشو وکولای . شی چی ورت تــــ
ورجگه شی .

دپيشو پيشو اگی راواخپسته هخو
په دی نه پوهیده چی بهرته په خه د ول له
ون شیخه راگوزشی . په دی وخت یوازی ده
ولیدل چی د ورت له ستاخ خخه یو شاکتی اوبه
شنگه تویسزی . د یوی شیو لپاره چی له
خانه سره فکر کور اوبیا په بریالیتوب سره له
ون شیخه راگوزشو هکله چی د خمکی په سر
ود رید له د یوی خرتی خخه یی لاسونه
دیکول هکی یی له لاسه پر خمکی ولویسده
اوبانه شوه . دپيشو پيشو له یوی خواخوابدی
شواوله یلی خوا یی له دی چی دی موزک په
لاس کی بند دی ه فکر خراب شو ه نه
قهر سره بیوته راوگرخید هکله چی په لاره
روان ووله خانه سره یی وریل چی !

هغه خخه چی ورت راغ وریل تسول
رشتیا دی . زه باید د یوه د ارن په شان
ژوند ونکمر . باید د ازده کیم چی شنگه
دغه موزکان ورت کچی . له خانه سره یی
خیری بس کچی اوبه بخیز کوی پیل وکراوه
دی توکه یی خوروشی پرلپسې تعین وکـ
بیا یی یوچ نیالکی وپوراوه اود زوراوقسو ع
احساس یی وکړ . بیا یی خپل سرتیه کـ
اویوتوسوری یی ولید .

دپيشو پيشو د سوری خواته په سنده
باندی وخورید او په د پرتحجب سره سپی
د ورپیو داسی ه د خمکی باد اود اسی
نور شمان وموندل . په همدی توگه پرمخ
ولاړ او له یوی د روازی خخه یی زياتـ
سترگوشوه . د د روازی له د رز خخه یی ورو
کتل اوسی لیدل چی موزکانو یوسفعل جورکری

دی وخت کی یو خورنگی موزکان اوده د کوره نس
غون په خوراک پیسې گرخیدل چی له لوری
خخه یی سترگی په یوه سپینه زتاباندی
ولگیدی اود ورتجو د یوه انهاره لور راغلل او
ورنده یی کړه .
خرمورک غوزنیواوله خانه سره یی وریل :
اره هخدا په ه د ا د پيشو پيشو دی .
دپيشو پيشو رید و شوی ووازه و دی یی
په خوب کی لیدم خرمورک زور وورد پيشو پيشو
خواته ورفی اوشاوخوای یوی کړه . د موزک
په گرخید وراگرخید و د پيشو پيشو له خورسـ
راویس شواو پيشو چی موزکانولید وریاندی چی
کړه . دپيشو پيشو میوسو چی و هلی اود زـ
کان ورت نژدی کیدل اوبندی نه پوهیده چی
خخه وکچی هخوموزکانو د پيشو پيشو باندی
فتار اود ورتخود سوری خخه شلم غلا کچی د زه یی
چرگی هکی و خوری اود نیکه خواته کچ الوکس م
کرم کچی . ده عه یی خرابه د و دی اویا
د کچا لوسو پوستکی ورتکول چی وین خسوری
اوبه دی د ول په ورت په ورت د نگر کیده .
یوه ورت سپهراوکوتی موزکانو رغه شو .
پلاری یی په د اکتیسی شوک وروسیزه . د اکتیـ
چی کویس موزک ولید نورته وین وریل

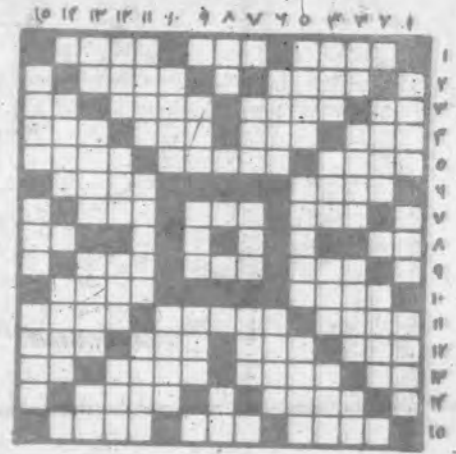
چی :
ستازی د کارش داسی یوی هکی تـ
اوتالی کوم چی د یوی زرکنی ورت پسر سـ
ایچودلی یی .
موزک دپيشو پيشو عه مخ ورواواوه اوسی
غرمی کچ :
ولا رغه اوبه هکی پید اکره که نه نوبه
دی ورت موزک

دپيشو پيشو د خنگه په لور رمی شو
کله چی شه شوخووده د خپل خان له رها خخه
کاراخیست . په پای کی یی د زورکالویوه ونـ
وموند له خورونه د یوه جگه وه اوده نشو کولای
چی پری وخیزی . په دی توگه د ورت لاندی
کشتیاست اوبه زتابی پیل وکړ . په دی
وخت کی ورت وریل .

په پخوا وختو کی دپيشو پيشو شکلی سپینی پيشو
وو چی اوزده ویشتان اوشکلی سترگی یی
د ولودی اوبه تیاره کی به سپینه زتابی بارید
دغه دپيشو پيشو شکلی پيشو په پهل خان د یو
افتخار کاروه خو هچ کله به یی نه غوشتل چی
خه نوی زده کچی .
یوه ورت زلزله وشوه اوده کوریس ورت
وران کچ ه دپيشو پيشو د خپل ورت نوی کور
په سر کشتیاست چی ساوه یی هم کهدل
اوری شوی هپرو . ده خپل پینس له خانه
چاربری کچی اوبه چی و پيشو پيشو زولی
دپيشو پيشو بیله شپه په زراتره کچه پیسه



د اوبه خپرو لگیادی . زاوه موزک وریل :
راخی چی د پوله سلامت یی بوخه وچکو !
بندی وخت هماغه د اکتیرو ویل :
هغه دپيشو پيشو چی له خورخو
راهیسی نه لیدل کچی شای چی له ورت
خخه به رالیدلی یی اومر شوی به وی .
یوه پل موزک وریل :
د پيشو پيشو موزک به وروسته له دی
کوم د شمن ونلرو اوبیا تویوسره وختدل .
خو کله چی دپيشو پيشو ورت تپه زو
موزک یی حمله وورکړه اوهغه یی زنیو . هغه
ویشتان یی تری و اوشکول اوبیا یی نور تویوموز
کانو جزار وکړه دپيشو پيشو باندی خیزواوه
له سوری خخه راووت اود لمرتا ع راغی
په دی وخت کی خپل خانه وکتل اود اسی
یی احساس وکړ چی په رشتیا سره هم پـ
شکلی دی .



افقی:

- ۱- پایتخت کشور عزیز ما - یک حیوان درنده - جای بود و پاش
- ۲- منع کننده - از تولیدات شهر
- ۳- از اعضای بدن - عصری سلطان - لباس پرنده ها
- ۴- زاغ پریشان - مبارزه بی - پایان - خام پراکنده - از آن طرف واحد اندازه گیری
- ۵- پرنده - خوش آواز - صورت - سایکل های مشهور دارد - از آن طرف هدایت کننده
- ۶- از روزنامه های معتبر کشور پرنده - مقبول
- ۷- درد - پرنده - تیز بسان یکی از کوه های مشهور جهان
- ۸- ماده - حیاتی است خشک می آورد
- ۹- اول پراکنده - سرد نیست حیثیت مادر را دارد
- ۱۰- از آن طرف یک ولایت کشور است - خیر خوش - و دستیار
- ۱۱- بسیار شهرین است اما توست - اگر حرف اولش نمی بود یکی از پیامبران می شد - از آن طرف از اسما خارجی است
- ۱۲- ذایقه - کهواره - تکرار خرو - دارد
- ۱۳- اگر حرف اولش مبداء است شله گی میشد - از آن طرف مهلت همی - در پشتو - بعد از آنکس
- ۱۴- شکرگزار - ریاست بی - پایان
- ۱۵- مرکز یکی از ولایات کشور - منبع تنوع است - یکی از زبان های مشهور عثمان

عمودی:

- ۱- گل خوشبو است - از خز - نده گان - نزد عارفان می باشد
- ۲- پراکنده است ولی مخلوط نیست - مترادف رزق
- ۳- موه است - زبان پراکنده تا ج محل در آن موکبته دارد
- ۴- صفا است - شب عرس - از آن طرف جمله کردن است - کاکای پشتو
- ۵- پایتخت یک کشور اروپایی در کبیا زیاد تر استعمال می شود - مردانگی
- ۶- منسوب عرب - مرده - پایتخت
- ۷- سخت نیست - اعضای نجات - نند پامده
- ۸- خون در آن جریان دارد نمی شود
- ۹- مهتاب - از آن طرف سر - حداثت - ماه نیست
- ۱۰- نام گذاشتن - همسراه و دستیار
- ۱۱- کشتارگاه حیوانات - یک مرتع است - تنزای را گویند
- ۱۲- امر - موی اسب - یک کوه مشهور است در عثمان خرو - دارد
- ۱۳- اگر حرف اولش مبداء است شله گی میشد - از آن طرف مهلت همی - در پشتو - بعد از آنکس
- ۱۴- شکرگزار - ریاست بی - پایان
- ۱۵- مرکز یکی از ولایات کشور - منبع تنوع است - یکی از زبان های مشهور عثمان

او کیست؟



افقی:

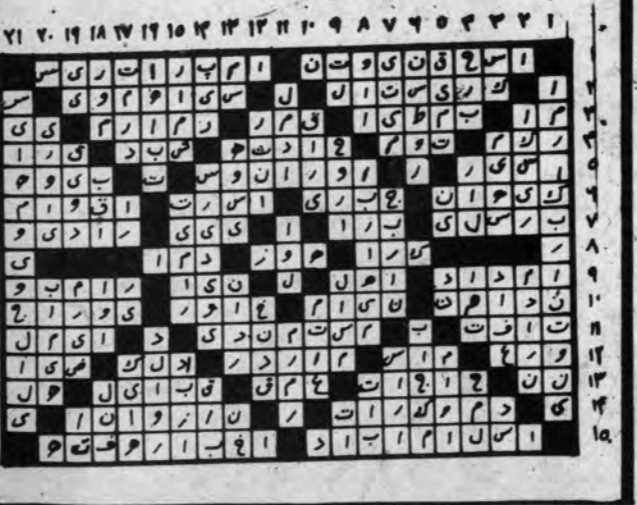
- ۱- از خلافت کشور - از ولایت
- ۲- پد رشمره فلمی با شرکت

عمودی:

- ۱- صد ماده - تکرار حرف
- ۲- من نیست - مر - حامل
- ۳- نخستین - از رهبران
- ۴- جمع زای



حل جدول شماره نهم



تهیه کننده: سید حمید

- عمرخان صد هوری - از و ماهل آرایش
- ۲- مایع حیات - کوشش - از اسای خداوند - نفس پشتو من و شا
- ۳- مایع ماهرنگ - جهالت گرم نیست
- ۴- اولین انسان - نگهداری کردن - سیزه زار
- ۵- در آن آب جریان دارد در تر پراکنده - مهتاب - شراب
- ۶- از پرتو - گان بسیار زیبا کله - سافرنو نیست
- ۷- زنانه نیست - همراه با - راه می آید
- ۸- از آن رف باقا و باز می - کند - روانه ها به پشتو
- ۹- در بای است در ارو پسا درنده - دو حرف و جار خانه

عمودی:

- ۱- از ایمان دری زبان پشرفت
- ۲- از شاعران بزرگه دری - خود بی پای - قهرمان هفتاسه
- ۳- خوب - اسپر می کند دزد و مارق - تکرار جبری یکی از آلات موسیقی
- ۴- بلندی - در گشتن می بندند - کارگر می کند

- ۵- بود پراکنده چند دیوان سهول پارکی
- ۶- در راز به پشتو - رطلو بیت نوزده - نصف گفتن - خفه اعصاب
- ۷- بهمار خنی میبند بمعکوس از آنصرف کهر ننده - از نشان دادنی ها
- ۸- دن مدهد - از پایتخت های اروپایی
- ۹- دانایی باید حرف اتنه کوهر از در اروپا
- ۱۰- برلین پراکنده - تکرار حرف - مهتاب در زبان ارد و ولی پراکنده
- ۱۱- از جمله فلزات - با ی - خارجی (مکوس) - وسیله نعلبه - نمک - فهمم - ماری دم
- ۱۲- پرتار - جز می شناسد نهکیست
- ۱۳- کمان ندره - پانفیسر
- ۱۴- کله اسوس - راز ه پکی می کند - حرف انگلیسی شهری است در ایران (معکوس)
- ۱۵- مقصد - هند بی پای از پایتخت های اروپایی
- ۱۶- از ولایات کشور - از نام های کشور ما

با این معما مافظه تا نرا آزمایش کنی

چیزه ایست که در آن تعداد کثیری از زنان زندگس دارند هرگاه هیکه یک مرد ناگهانی در این چیزه داخل میشود لزوم اضداد را آماده میسازند و مرد مذکور را به درسی زندد از قضای روزگار روزی یک مرد داخل این چیزه می شود و به صورت عاجل دار را آماده میسازند زمانیکه میخواهند مرد را اعدام کنند مرد مذکره صرف برای زنان یک جله میگوید همانست که مرد از مرگ خستی نجات پیدا می کند بگوید که آن مرد به زنان بی گفته است ؟ فرستنده روینسا

حل کننده گان

- محمد جاوید سرباز - طب کابل
- سومین هاشمی متعلم صنف یازدهم لیسو زرفونه
- مهنزه مسعود محصل سال دوم پوهنح حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل
- انجنیر نور احمد کارمند مواد نفتی هورتان
- محمد باقر یار متعلم صنف دهم لیسو دشت برجی
- حبیب الدین فقیر یار فارغ التحصیل لیسو عالی حیویه صلاح الدین سعادت یار محصل سال سوم پوهنح و نری
- محمد صادق مومند - فرخناز رهاموند از سرک سوم شاه شهید (ع)
- احمد شکیب احمدزی متعلم صنف نهم لیسو عالی استقلال
- محمد جاوید سرباز - طب کابل
- سومین هاشمی متعلم صنف یازدهم لیسو نمان خیرخانه کریم محسنی
- زهره کوهستانی متعلم صنف یازدهم لیسو عالی مریم
- سومین لمر از اخیر پوهنتون پتونی فارغ لیسو انقی فدوی
- علی محمد احد یار محصل پولیتخنیک کابل
- کوه فارغ لیسو عایشه درانی
- سهیلا محصل پوهنح فارسی
- حبیب الله سعادت یار فارغ لیسو حیویه
- براساس قرص پتونی وطنی محمد احمد یار میباشند



فکاه

اولی : راستی د پشپ مهمانی منزلت واقعا خپلی گڼم پود ه پرم ز یاد خوش گڼد شه .
دومی : راستی ه امان فکتر نمیکردم تو اصلا متوجه گرمی آن شده باشی .
اولی : چرا ه برای چی ؟
دومی : به خاطری که از او ایدل شه ه بعد از نوشیدن چند بوتل تاپایان مهمانی زیر میز رفته بودی و هر د قیقه مراد از د میگفتی نمیدانم چطور د راپارتمانی که سقش با این کوتا همیشه زنده گی میکنی .
ارسالی : فهمیدم طبیعت از تانی وای

من و تو

مهربانم ه دلم میخواسته من و تو همسپون د و لول کوچک پر شاخسار امید نغمه بسراشیم د لپه میخواسته من و تو به گفتی بنشینیم ود رمیان د رهای خود شبختی پیش برانیم .
دلم میخواسته من و تو فرسنگها د و راز همه به اینده خویش خپره شویم .
دلم میخواسته من و تو قلهای پراز هادی و شرف به زنده گی رویم .
دلم میخواسته من و تو د و راز رها و تو بر به یکدیگر تعلقه اغتیم اما نوسوس که همه اینها آرزوی خامی است که هرگز جامه عمل نمیشود ه پس بگذر افریا د بزم که ای کاش من و تو هرگز بعد نهانی آمدیم و رنج نمیکشیدیم
ارسالی : محمد ابراهیم
حسینی

تو را می بینم

تو روزی سفر خواهی کرد من میان مردمان بیگانه ه تنها خواهم زیسته ه و از چشمان تو انسان ه عشق را نخواهم خوانده ه تو روزی خواهی رفت از د یار من ه از کتار من و من به یاد عشق تو سفر آغاز خواهم کرد بعد نهال تو تا ترا یابم .
ارسالی : وحید راسخ ه صد یقه نوری وصاله

براد عزیزم سلام منی سه و زی از لیس حویله .
نزد یک بین میگویی ه سفرش میکنم ه قول شهادت رسیده ه و هنر مند مذکور از همان طبعه پاشد ه چی گپ خواهد شد ه آیا تو خپا به این میخورد ؟
و همچنان از این که نزد یک بین به جنس لطیف احترام ترس آلود د ارد ه نمیتواند نوشته نمیده طنز ه و نیده منظوم تان راه الا - د ختر چرا غلبه بیجا میکنی است بچاید .
از همان اضافه تراز یک عالم تفکر)
محترم جوینده .

نغمه ها سوالی " اباد رانی ه که نکه های ارسالی تان را بخوانید - قد را بر او خوشی چه انی که چله خفله بود .
- ناز ه منم قادمین خود را - چه است .
- کف می اند که جوراب

هنگاران د ایی ذکیه کوهستانی و رهبران تجاری فارغان لیس مهم .
ازین که نزد یک بین همیشه به یاد تان است و همیشه نامه های خوب با مطالب جالب ه مینویسه ه خانه تان " طبق

سوراخ است یا نه ؟
هنگار خوب مجله نظیم ه و پاکو کوهستانی .
به امید این که همیشه به اند ه اینک طرح ادبی ه سر گزند انتم " رامچلیم گاهس میگریم ه گاه میخندیم ه گاه میسوزیم ه گاه میساختیم اما هرگز نماندیم که من ه ما ه هم با بهار ؟

طرح

دلم میخواسته که د درد دلش را بدزدیم .
اماد ریخا که چشمان تکفیان دلش دلم را دزدید نوشتنه : زحی

تشکر ه همیشه د رجوش و خروش باشید .
هنگاران د ایی همگیل زرین و نازلا زرین از قلمه فتح الله شاکر از خوشترین و سابقه ه ار عین هنگاران ماهسته ولی میسر سید که چی نوع مطلب میفرستید پس از هنگاران جدید و کافند پس چی گف ؟ به مرحال ه ه ا میخوانید ظل سابق مطالب طرز و جالب ولی کوتاه میفرستید مرضیه فقیر زاده زوسمه فقیر زاده ه ماته وحدت و صغیه جان !
ناه سزا یا لطف شما برای نزدیک بین رسید .

محترم سید اسد الله ه شکوری از مکرور بان اول .
گویند چی تیر غوه ه میر شو .
گذشته اصلوا ه ماهی راکه ه هروقت از آب بگیری ه میدانسی تازه است بعد از این آستین ها راپالا بزنید و نوشته های تان را بفرستید .
پیشنهاد اع تانرا " ۹۹ " د رصد میگویند رسره پخته فصل بهاده کنیم .
هنگار خوب مجله آصفجان خوش حاصل طب کابل :
مطلب جالب تانرا یک روز بلند آفتابی ه د رای بیگران مجله حتما خواهد خواند . از شما

د زمانه ه شاهرقد رحمت جو کردیم نام و آد رس مکمل تانرا نیافتیم کسوف یک طرح ادبی بسیار طولی از آن جاکه گفته اند . جوینده یابنده ه است امید میبیم د ر آیند مطالب جالب یابید و ارسال د از شما تشکر ه یابنده باشید

فرباد

با صد ای ه گلی به آسمان که ه همتواره گان خود را گم کرده ه بود بانگ میزد ه من ه منم هفتای خود را گم کرده ام .
ارسالی : کامله ابراهیم - و مزاری حسی

« همکار خوب رحمة الله
 و زيار از خارتوالی ولايت پنهان
 ميگويم تمام نظريات شما را صلي
 سازيم و وايته نكته های ارسال
 تان را در مورد زن بخوانيد. من ست
 زن محكمتر از اهن است.
 « افلاطون »
 زنها فقط در روز ميتوانند
 ما را خوش سازند. روز هردو
 و روز مرگ
 « بز نارد شاو »
 « همكار عزيز كشكاشيد از عمر
 مزار شريف .
 چرانی و طرح های ادبني
 تان قابل شرافت است. به همين
 خاطر در چند شماره قبل در بين
 آنرا در همين صفحه به نشر رساند

« همچنان از اين همكاران
 مانده های شان از گيرند انتهای
 روشهای پسته خانه هاد را مان
 مانده و برای ماصحت و سلامت
 رسیده : محبوب الله کوهستانی
 از شهر چار بکاره محمد باقر
 پارسا و کشكاشيد و عبدالمجيد
 مشفق مصل فارسی .
 حبیب الدين قهرار صلاح -
 الدين سعادت تيار محصل پوهنگی
 و تزنی و حسن عظیمی از جمهوری
 اسلامی ایران . توریکي اسدی
 « همكار با استعداد جاويد
 فرهاد از شهر لخمی .
 اشعار زیبای تان را حتما
 در یکی از شماره هاد صفحه شمر
 جوانان . خواهيد خواند

« همكار اين مجله
 رحمت الله و زيار از شهر لخمی
 فرهنگ اعضا » يك بار در مجله
 نشر شده ولی مطلب تان در مورد
 دوستی كهنوشته خود تان است
 بسيا رحالب است های كثر اندك
 کوتاه ميود . تا همين صفحه را
 با آن آرايش ميكرد هم منتظر مطالب
 جالب و کوتاه بعدی تان هستم
 نبوتی مبارک تان را ميچاپيم .
 « همكاران خوب و واصل
 حمیدی و عبد الستار مجبور
 كارند ان مد پريت از انس باختر
 ولايت بد خشان انتقاد تان را
 ميذيريم و داستان گونه تان را
 به داستان شناسي مجله
 ميچاپيم . هر چه باد اباد .
 « محترم اورنگ صميم از ولايت
 ننگرهار .

« محترم عبد الصابري
 از ليله جبل السراج .
 نامه تمويذك مانند شما
 در بين صاحب را بهياد تمويذ
 بزرگ و طولانی حاجي محمد كامران
 در یکی از ارچه های تشهلیسی
 انداخته . ولی به هرصورت اينك
 در بين طبق ميل شما و لطف نمود
 ما منتظر لطف شما هستم .
 « محترم جگتون نهي الله
 حصره انصر و رفزنی .
 در بين آرزو ميكند كه رأينده
 مطلب تان به اندازة خط تان
 زيبا باشد يك زميم عالمها س
 قنوانه تان گرم و آب تان سرد
 باد »

« همكار حاضر مجله
 عبد القاسم سنگين .
 در بين غرض مي دارد : شما
 مانده ناهين و چطور هستن
 ياد آن روزها به خير كه جالب
 ترين مطالب در بين صفحات از شما
 ميود . به هرصورت در بين نامه
 تان " ياد دعتی از كتا چچه
 خاطرات از من جالب است قابل
 نشر نيست . ما منتظر مطالب
 جالب ولی قابل نشر تان هستم :

پريزده
 پريزده چه به شونه رس نر ايرتسه .
 وي
 خند ادی توله به كوخته كی د آشنا
 پره وي
 زه خو هسی يد نصيب يه ازله
 يه اعری
 حولى د گلودی چه مخ كی د لپلا
 پره وي
 در حتمتار قری واليزنه

« محترم عبد الحكيم سحر محصل
 پوهنگی اقتصاد پوهنتون بلخ .
 سلام نامه تان را در بين
 و خود نامه تان را رسول -
 سلام بچه ها گرفت . از
 شما تفكر . اگر مثل دور بين
 آدم خوش شانس بوديد محتاء
 همراه با نفس تان چاپ ميود .
 « در ليه صجله ملحه در وي
 فارغ ليه فاطمه بلخی .
 پسته رسان از آوردن يك
 بوجی گله تان . از بين كه
 خیلی ها گران بود . عاجز
 ماند . كاش شما ان راه سرا
 با خ رطه پهنهاد است تان

الهی عمرتان . چون شمر
 تان طویل باد . و شمر تان چون
 بودن برق شهر زیبای كابل
 روشن و زيبا و کوتاه باد .
 « محترم هده د هس ادرس
 در بين باديدن نامرنامه تان
 احساس كرد كه با سخگوي نابيه
 های كورنی ژوند است .
 « همكار هميشه حاضر مجله
 عبد الله باختريال از شمر
 مزار و شرف .
 برای مطلب پستيا چا سب
 تحقیقاتی تان ميگويم جای
 نشستن يه اكنم . و هلكه
 در رازد حام د يكر مطالب زي



زن شناسی

زن از زبان يك اكتور : زن تا شا -
 خانه شماری است كه هر روز رام
 تازه را با لباس بود بكورجد يد در
 معرض نمايش ميگذارد .
 از زبان يك وكيل : همين
 كه انسان به دختری را ي تا ميل
 بداد گرفت سوال های بي در بين
 و استيضاح مادرش ميشود .
 از زبان يك هواشناس : زن
 هده بهايست كه آسمان آن را به
 مردان داده است و اين كزنها
 بعضی وقتها من غرند و ترفان
 بهاي ميكنند . درسی است كه
 از آسمان آموخته اند .
 ارسال : نقیب الله مقامی
 ورد كاز شمر جرد يد پنهان
 « محترم عبد الرحمن دره .
 تفتی از ولايت هرات .
 در بين مطالب تحقیقاتی شما
 را به محقق مجله سپرد و خود را از
 مسؤوليه رهانيد . امید
 مطلب تان از سر ميز عطليات محقق
 مجله هجان به سلامت برده و لباس
 افيه و چاپ رايه تن كند

تعل

خوشبختی را باید
د رگ کنه زهرا همیشه باشم -
اینکه همیشه خود را متاثر بود -
بخت فکر میکنید کار صواب نیست -
آرزوها همیشه بلند و زیاد اند -
امید قوی شما را به پیروزی میرساند .

تور

به زودی زنده کی با تمام زیبا -
بی هایش بمروری تان لبخند خواهد زد
زهرا - قلب شاه همیشه قلب عا -
شقاقت - مهربانی تان موجب
میگردد که همیشه دوستان خوبی
بدست آورید - به صحت تان
متوجه داشته باشید

جوزا

برای هر وقت که شما بخواند -
همد میتواند دوستان خوب
داشته باشد بصبانت های بیجا
و بی مورد موجب میگردد شما در
میان خانواده و جمع دوستان
تسلی یابید .

سرطان

به زودی به شما احوال
دوستان میرسد این پیام شمارا
خیلی راحت و خوشحال خواهد
ساخت - بفرکار روزنده کی آید
تان باشد - هر چیزی را با خیال
خوش بدست آورده میتواند .

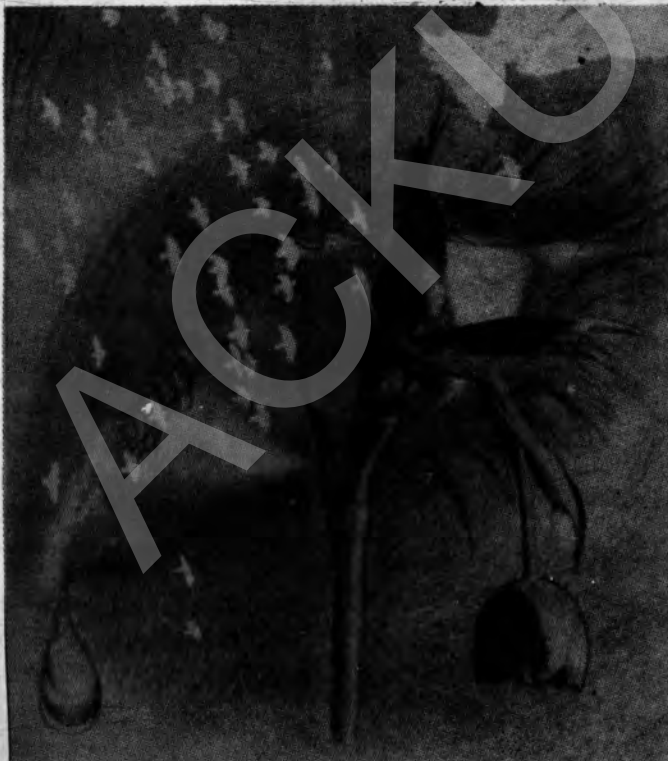
قوس

سرد مزاجی شما موجب
میشود که بعضی از دوستان
د ر حلقه خانواده و محیط کار از
شما دوری گیرند - به زودی يك
نامه به شما خواهد رسید .

برای شما

قال

دیدگاه جامع



اسد

شما دم رویایی و احسا -
ساتی هستید - گرچه د نهایی واقعی
باد نهایی احساسات متفاوت است
اما شما قادر خواهید شد به بعضی
از آرزوهای بلند و بالا د ر زنده کی
واقعی برسید .

سنبله

دل تنگی تان ممکن است
با دل تنگی طبعیت مشابه باشد
گاهی فصل زمستان برای بسیاری
ها این حسگی را بوجود می آورد
کوشش کنید خود را سر حال
نگه دارید و به آرامی زنده کی
کنید .

میزان

انصاف و عدالت پدید می
آید که برای انسان همیشه
آرامش خاطر و آرامش روانی را فراهم
میآورد - ممکن است با قضاوت
عجولانه موجب ناراحتی دوست
تان شوید .

عقرب

د عشق چانس شما زیاد
است - اما باید اول خوب ارزیابی
کنید که واقعا عاشق هستید یا از
روی احساسات آبی زودگذر این
طور فکر کرده اید .

حوت

نگران نباشید - از توجه
د دوستان خود آگرد و رعد
کوشش کنید محبت آنها را با رد بگر
جذب کنید - برای زنده کی کردن
باید برنامه داشته باشید .

دلو

دقت کنید که سفر همیشه
کتابه خطر است - اول فکر کنید بعد
عمل - این صورت کمتر با شما
مواجه میشود - عشق سر راه تان
سبز خواهد شد .

جدی

پیام شما برای زنده کی
کردن همیشه لطف خاص خود
را دارد نا آرامی و بیقراری صدام
شما معنی د پگزنده کی است
که در طبیعت شما نهفته است
برای زنده کی ارزیابی چانس
زیاد دارند



رستوران استاره



همچون می درخشند

اگر می خواهید عصر غنچه شیرینی خورد و دعوت آشنایان و اقربا را در بهترین
 موقعیت کابل بپوشانید بهترین ستاره و تقاضای کنید بهترین ستاره همچون ستاره
 می درخشند. بهترین ستاره در ساعت ۱۱ تا ۲ بعد از ظهر عصر صرف طعام
 فدیه چشمه باغ نیت. آدرس: شهر باغ نیت



فروشگاه بزرگ افغان



محسن خوشی ناز در رستوران فروشگاه بزرگ افغان
 دلگشا: وقت را بیزد کفیند.

مژده تخفیف، تمام ویال مورد نیاز شما
 مژده لول، ویال آرایش - قرطاب
 مژده دوغ، لباسها مورد ضرورت شما
 مژده سوج، رادیو، تلویزیون، ویدیو، وسایل بچ
 مژده چهاره، زیبایی کودک
 مژده پنجم، رستوران



چاپ مطبعه دولتی

۱۰۴

فروشگاه بزرگ افغان